

این ره
این زاد راه ...
و این منزل!

شرحی بر دستور

سیر و سلوک امام خمینی علیه السلام

اثر: استاد کریم محمود حقیقی

انتشارات حضور

حقیقی، کریم محمود، ۱۳۰۴ -
این ره این زاد راه و این منزل (شرحی بر دستور سیر و سلوک
امام خمینی علیه السلام) / تألیف کریم محمود حقیقی -
قم: انتشارات حضور، ۱۳۸۸.
۴۵۰۰۰ ریال: ISBN 978 - 964 - 8732 - 99 - 3
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: به صورت زیر نویس.
۱. عرفان. ۲. خودسازی (اسلام) الف. عنوان.
۴ الف ۷۴ ح / ۲۸۶ BP ۲۹۷ / ۸۳
۱۳۸۸



مؤسسه انتشارات حضور

قم - میدان شهدا - خیابان حجتیه - شماره ۷۵
تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ فاکس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

این ره این زاد راه و این منزل ...

شرحی بر دستور

سیر و سلوک امام خمینی علیه السلام

مؤلف: استاد کریم محمود حقیقی

● چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸ ● چاپخانه: پاسدار اسلام

● قطع رقعی: ۳۲۰ صفحه ● تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۳۲-۹۹-۳ ISBN 978-964-8732-99-3

۴۵۰۰ تومان



فهرست

مقدمه شارح	۹
مدخل این راه	۱۴
برای چه مرا آفریده‌اند؟	۱۸
تست‌های آزمایش چگونه است؟	۲۲
قیام برای سلوک الی الله	۲۵
شاهراه کم رهرو	۲۸
نگاهی به خویش و نگاهی به عالم	۳۲
گذشته از دست رفته	۳۵
گزینش قافله سالار	۳۶

شرح نامه عرفانی امام خمینی ره

مقدمه نامه	۵۱
موقعیت امام خمینی ره و زمان نگارش نامه	۵۱
۱ * فطرت پیامبری همگانی	۵۳
علت یابی عجین با جان آدمیت	۵۸
یافتی دیگر در فطرت انسان	۶۱
تسبیح همگانی	۶۴
یک شب تماشایی	۶۶

۶۹	۲ * فراز دوم از سخن امام علیه السلام
۷۰	طلب کمال، راهبری در جان انسان
۷۸	حجابهای نورانی
۸۸	حجب ظلمانی
۸۸	۱. حجاب کفر
۸۹	۲. حجاب گناه
۹۱	۳. حجاب خودبینی
۹۹	۴. حجاب عالم طبع
۱۰۶	چگونه عالم طبع حجاب می شود؟
۱۱۰	جان انسان الهی است
۱۱۱	علت یابی دوّمین ویژگی نفس
۱۱۳	۳ * واپس زدن حُجب
۱۱۳	رهایی از ما سوی الله
۱۱۶	درک امانت تو را از این پندار بیرون آورد
۱۲۲	جذبات مراقبه
۱۲۵	۴ * حجاب خود بینی
۱۲۷	مراتب فنای فی الحق از قول آیت الله علامه رفیع قزوینی
۱۴۴	در بیان آنکه حکمت همان معرفت است
۱۴۷	۵ * خود تکانی
۱۴۹	کسب اخلاق حسنه
۱۵۴	تهذیب عمل از خلاف امر خدا
۱۶۰	دنباله دستور امام قدس الله سرّه
۱۶۷	نماز شب
۱۷۹	مستحبّی دیگر قرائت قرآن

از دیگر مستحبات دعا است	۱۸۴
سبب عدم استجاب دعا	۱۸۹
دعا ردکننده قضا	۱۹۴
از دیگر موانع استجاب دعا	۱۹۶
چگونه دعا کنیم	۱۹۸
بهترین وقت دعا	۲۰۲
از خدا چه بخواهیم	۲۰۵
۶ * دنباله دستورات امام علیه السلام	۲۱۱
حجاب خود بینی	۲۱۲
اولوالالباب کیانند؟	۲۱۷
۷ * دنباله دستورات امام علیه السلام	۲۲۳
توجهی به ملکوت عالم	۲۲۴
آبادگران دنیا	۲۲۷
حیات طیبه	۲۳۰
۸ * تدبّر و توجه به قرآن	۲۳۷
قرائتی سود بخش	۲۴۲
۹ * شکستن قفل ها	۲۴۵
۱۰ * بهره از ایام جوانی و دقایق عمر	۲۴۸
۱۱ * دنباله فرمایش امام علیه السلام	۲۵۱
بهره‌مندی از معارف قرآن و ادعیه	۲۵۳
۱۲ * دنباله فرمایش امام علیه السلام	۲۶۰
عمر اکتسابی برای قرب	۲۶۲
۱۳ * دنباله سخن امام علیه السلام	۲۶۷
مبادا علم غرورآفرین شود	۲۶۹

۲۷۱	اهمیت علم در کسب معرفت الله
۲۷۷	۱۴ * بقیه گفتار امام علیه السلام
۲۷۸	درک فراق
۲۸۷	۱۵ * بقیه گفتار امام علیه السلام
۲۸۹	حجاب انکار
۲۹۳	بعضی از سخنانی که احتیاج به توضیح دارد
۲۹۹	۱۶ * دنباله سخن امام علیه السلام
۳۰۰	بی طلب راهرو به جایی نرسد
۳۰۴	تسخیر دلها
۳۰۷	بازشناسی آرایش ها
۳۱۰	اما آرایش های شیطان
۳۱۲	۱۷ * فراز آخر سخن امام علیه السلام
۳۱۴	آفات زبان

مقدمه شارح

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللهم صل على محمد و آل محمد و نبّهنی لذكرک فی اوقات الغفلة
و استعملنی بطاعتک فی ایام المهلة و نهج لی الی محبتک سیلا سهلة اكمل
لی بها خیر الدنیا و الاخره»؛ ^۱الهی بر محمد و آل محمد درود فرست ، در
اوقات غفلت مرا متوجه یاد خود نما ، در روزگاران عمرم در طاعت خود به
کارم گیر و راهی هموار برای عشق و محبت خویش پیش رویم نه و درگذرگاه
آن راه ، خیر دنیا و آخرت به طور کامل عطا یم نما.

(امام سجاد علیه السلام)

عزیزا! بی هدفی، سرگردانی است و تا برای زندگانی خویش هدفی
نیایی سرگردانی، و این سرگردانی را جز بدبختی پایانی نباشد.

از آمدنم نبود گردون را سود و ز رفتن من جاه و جلالش نفزود
و ز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟

(خیام)

رسوخ این بی‌هدفی را سیری از زندگانی بهره‌است که شخص را یا به خودکشی کشاند و یا عمری را در ظلمت بی‌خبری و جهل و بدبینی به پایان آورد.

گر آمدنم به من بُدی نامدمی ور رفتن من به من بدی کی شدمی؟
به ز آن نبود که اندر این دیر خراب نه آمدمی نه بُدمی نه شدمی

(خیام)

بنگر که در این بی‌خبری، چند از عمرت را پشت سر نهاده‌ای؟ آیا می‌دانی که دیگرت چند روز فرصت باقی است، بسا همین سال، بسا همین ماه و بسا همین روزت فرصت بیش نباشد.

شبی خوابم اندر بیابان فید^۱ فرو بست پای دویدن به قید
شتربانی آمد به هول و ستیز مه‌ار شتر بر سرم زد که خیز
مگر دل نهاده‌ی به مردن ز پس که برمی‌نخیزی به بانگ جرس
مرا همچو تو خواب خوش در سر است ولیکن بیابان به پیش اندر است

(سعدی)

«أَلَا مُسْتِيقِظٌ مِنْ غَفْلَةٍ قَبْلَ نِفَادِ مُدَّتِهِ»؛^۲ آیا هست کسی که پیش از آنکه عمرش به سر آید از خواب غفلت بیدار شود؟

(حضرت علی علیه السلام)

عزیزا! تا چند در دنیا سرگردانی؟! دنیایی در درون خویش داری که از

۱. فید: بیابانی است ما بین مکه و مدینه. ۲. غرر الحکم، ح ۲۷۵۲.

دنیای بیرون بس عظیم‌تر و رفیع‌تر است. در، بر آشفته سرای بیرون بر بند
و بر بهارستان درون خویش در بگشا، تا ببینی که رامش اینجاست.

«روح بشر هر قدر تنهاتر باشد و از ماده مجردتر شود حضور
بیشتری پیدا می‌کند و به همین دلیل از سیطره ماده و تسلط مرگ
بیشتر می‌گریزد، نتیجه آنکه روان پس از وصول به مقام کامل انوار
نامتناهی، از هر جهت دگرگون می‌شود و دیگر با چشم و گوش
درون دل است که می‌بیند و می‌شنود.»

(شیخ اشراق)

جهان بود، در درون تو است و جهان نمود در بیرون، اگر سر از جهان بود
درآوری آن گاه است که مرگ را به بازی می‌گیری، از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام
بشنو:

«لا تزعم أنك جرم صغير ولكن في كنوئ عالم أكبر»؛ مپندار که تو
جرمی کوچکی، ولی آگاه باش که در درون توست عالم عظیم.
از جهانگردان عالم درون سخن دیگری را به تماشا نشین، تا از آن دیار
چه خبر برای ما آورده‌اند:

«گاهی برای من حالتی پیش می‌آید که در آن حالت با خویشتن
خویش خلوت کرده و بدن خود را به سویی رها می‌کنم. گویا در این
حالت از همه چیز رها و مجرد شده‌ام، از انواع پوشش‌های طبیعی
عریان شده و به قالب هیولای سنگین، بار ماده سبک دوش
گردیده‌ام. در این لحظه است که در هویت ذات خویش داخل شده

و از سایر امور بیرون آمده‌ام. آن گاه که فارغ از هر چیز دیگر در
حریم هویت خویش می‌نگرم آنچنان از زیبایی و ضیاء و فضائل و
محاسن شگفت‌انگیز بهره‌مند می‌گردم که همواره در تعجب فرو
می‌روم، در آن حالت که می‌یابم که من از اجزاء عالم اعلیٰ بوده و در
زمره انوار الهی می‌باشم.»

(افلاطون)

سهروردی در «التلویحات» بعد از یادآوری سخن فوق می‌افزاید که:
«همه حکمای قدیم و فلاسفه باستان بر این امر متفق می‌باشند که هر
گاه انسان بتواند پیکر خویش را رها کند و حواس ظاهری خود را
به سویی افکند از توانایی عروج به عالم اعلیٰ و صعود به جهان انوار
برخوردار خواهد بود.»

قبول نداری امتحان کن و بدان که این امر به تدریج امکان توفیقش
هست.

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند

(حافظ)

گر کسی در کلبه خرابه دهکده‌ای به سر آورده و همه عالم هستی را افق
همین ده می‌داند و از ورای آن غافل است، تو او را بس نادان انگاری، مباد
از این مرد نادان تر باشیم که از عظمت دنیای درون خود غافل مانده، سر در
جهان هیولایی بیرون کرده، جهانی که خالقش آن را سرای غرور فرموده و

از عظمت گسترده درون خویش بی‌خبر مانده باشیم!

«ما وسعنی ارضی و لا سَمَائی و وسعنی قلبُ عَبْدِی المؤمن»؛^۱

نمی‌گنجم در زمینم و نه در آسمانم ولی می‌گنجم در دل بنده مؤمنم.

وہ چه گنج و عظمتی اکنون با خود می‌یابی، چرا بعد از آفرینش تو فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛^۲ و چرا خلافت زمین را به عهده تو نهاد؟ و چرا فرمود: ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾؛^۳ و چرا تو را مسجود ملائک قرار داد؟ اکنون بنگر آنچه را که دوش حافظ نگریست و برای تو بازگو می‌کند:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنان حرم سر عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند

(حافظ)

بیرون ایستادن از غوغای دنیا و نشستن در خلوت سکوت و شناور شدن در اقیانوس درون را اگر آشنا نباشی هرگزت به دریافت آن عظمت‌ها راهی نیست.

خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکی است مجموعه‌ای بخواه و صراحی بیار هم

خاطرت کی رقم فیض پذیرد؟ هیئات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

(حافظ)

۱. حدیث قدسی.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. سوره بقره، آیه ۳۱.

مدخل این راه

دکارت می‌گوید:

برای دریافت حقیقت با خود گفتم: در هر چه از اعتقادات که دارم، ناچارم شک کنم، چه اکثر را جامعه و پدر و مادر با من تزریق کرده‌اند. می‌خواهم از این تاریخ، حقایق را یکی یکی با برهان و دلیل ببینم. منحصرأ دیدم در همه چیز شک توانم کرد، جز در «من هستم». در این که من موجودی حی و اندیشمند هستم، شکی نتوانم.^۱

خوب این امری مسلم برای همه است، بعد از این باید به این اندیشه دل سپرد که یک سال قبل از تاریخ تولدم در دنیا نبودم. «که» مرا به خلعت زیبای هستی آراست؟! آنچه را قرآن بر همین اندیشه‌ات خوانده است:

﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^۲؛ آیا انسان متذکر نمی‌شود که ما آفریدیم او را و نبود قبلاً چیزی.

و بسیار بچه‌گانه است که آفرینش خود را معلول آمیزش دو سلول تک یاخته بدانیم، که حتی زیر میکروسکوپ هم به دشواری دیده می‌شوند. انسان با تمام استعدادهای خدادادیش بعد از رنج سی سال تحصیل، تخصصی در شناختن یکی از اعضای بدن، معرفتی برایش حاصل آید و

۱. تاریخ فلسفه غرب.

۲. سوره مریم، آیه ۶۷.

مسلم آن هم ناقص و هر روزش پرده از رازی دیگر برداشته می‌شود. کدام احق نادان می‌تواند تصور کند که این موجود عظیم معلول آمیزش دو سلول است.

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾؛ آیا

آمد بر انسان روزگارانی که نبود چیز قابل ذکر؟

این مسئله برای انسان روشن است که اگر تمام متخصصین یک عضو از اعضاء بدن را، در یک گردهمایی جمع کنید و تمام وسائل را برایشان فراهم آورید تا بعد از آن همه تحصیل، یک عضو از دهها اعضاء بدن را بسازند نخواهند توانست. چقدر سفاهت لازم است تا بگویم دو سلول آفریدگار ما بوده‌اند؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

بعد از قبول اینکه من موجودی حادث هستم و خودم و پدر و مادرم در آفرینش من نقش کلی را نداشته‌اند و وسیله‌ای بیش نبودند یک نگرش به ساختار درونی بدنم: چشم، گوش، زبان، مغز، معده، ریه، کلیه، دست و پا؛ و نگرشی دیگر به جهان بیرون زادگاه و پرورش‌گاهم: رزق و روزیم، از حبوبات و میوه‌ها و سوخت ایام زمستانیم، گردش آب در جهان طبیعت و گردش‌های زمین و انرژی بخشی خورشید و تحول شب و روز و نعماتی که از مرز شمارش خارج است. هر انسان اندیشمند را در این عقیده راسخ

می‌نماید که خالق دستگاه، ذاتی است حکیم و قادر و عالم و مهربان.
چه می‌بیند:

هر چیز که هست آنچنان می‌باید هر چیز که آنچنان نمی‌باید نیست
﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ فَإِذْ جَافِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾ * ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿^۱؛ هم او که آفرید آسمان را طبقه طبقه، نیابی در آفرینش پروردگار تفاوتی، بازگردان چشمت را، آیا در این آفرینش هیچ کاستی بینی؟! * بار دیگر نیز بنگر، در عظمت‌ها چشمت از حرکت فروماند و درمانده باشد.

خرامیدن لاجوردی سپهر همان گرد برگشتن ماه و مهر
مپندار کز بهر بازیگری است سراپرده‌ای این چنین سرسری است؟
(نظامی)

﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِيبِينَ﴾^۲؛ نیافریدیم
آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست به بازی.

گر اهل اندیشه‌ای، تا صاحب خانه را نیابی حق نداری بر سر سفره او
نشینی.

من نخواهم در دو عالم بنگریست تا بدانم کاین دو مجلس و آن کیست؟
چون گوارد لقمه بی‌دیدار او بی‌تماشای گل رخسار او

۲. سوره دخان، آیه ۳۸.

۱. سوره ملک، آیات ۴ و ۵.

بی‌تماشای صفت‌های خدا گر خورم نان در گلو گیرد مرا
جز به ایمان خدا زین آب‌خور کی خورد یک لحظه غیر از گاو و خر

(مولوی)

سالها بر تو گذشت که به دنبال بازیچه‌ای بودی و اگر ت سودای علم در سر بود به دنبال تحصیلی رفتی که در آن آب و نانی باشد، زان پس در کار خرید مسکنی و به دنبال آن طالب همسری و چون همه فراهم آمدند، در اندیشه به ثمر رسانیدن فرزندان، و آنچه تو را تمنی خود بود، حال تمنایی برای فرزندان. ای خدا گم‌کردگان! کجاست سهمی از عمر شما، تا به تمنای خالق و ربّ و مبدأ و رازق و مرجع خویش نشیند؟!

از خدایت چاره هست از قوت نی	چاره هست از قوت و از طاغوت نی
ای که صبرت نیست از دنیای دون	صبر چون داری ز نعم الماهدون؟
ای که صبرت نیست از پاک و پلید	صبر چون داری از آن کت آفرید؟
ای که صبرت نیست از ناز و نعیم	صبر چون داری ز الله کریم؟
ای صبرت نیست از فرزند و زن	صبر چون داری ز حی ذوالمنن؟
کو خلیلی کو برون آمد ز غار	گفت هذا ربّ هان کو کردگار؟

(مولوی)

نباشد گر هدف‌یابی، از این خلوت‌گاه برنخیزی تا کردگار و خالق خویش را بیابی و این برای تو اوجب واجبات است، و تا این گمشده را نیابی از اندیشه و پژوهش باز ممان، گر سعادت دو جهان خواهی.

برای چه مرا آفریده‌اند؟

و بعد از یافتن پروردگار خویش، که اگر یافتی، این یافت مبارکت باد. حال نوبتی دیگر به تفکر و تحقیق نشستن که هم او که نیازی به آفرینش من نداشت برای چه‌ام آفریده است؟

اگر پژوهش تو از مرز توحید گذشت و نبوت را نیز در برگرفت این سؤال را چه بهتر که از خالق و ربّ خویش بپرسیم، هم او که فرمود:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا^۱؛ آیا می‌پندارید خداوند شما را

عبث آفرید؟.

او می‌فرماید: پذیرایی موقت، شأن حضرت کریم نیست و آفرینش فناپذیر کاری عبث است و کار عبث، خدا را نسزد، تو را برای جاودانگی آفریده‌اند. اما آن سرای جاوید، بر خلاف این سرای موقت، نعمات و خوشی و رنجش در خور استعدادها و تمهیداتی است که در این سرای حاصل می‌شود، و این عالم آزمایشگاهی است برای سنجش اعمال و اکتسابات، آمدن و رفتنی منحصراً برای امتحان و آزمایش:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۲؛ هم او

که آفرید مرگ و زندگی را تا ببازماید شما را تا کدامتان عملی بهتر

داشتنه باشید.

۲. سوره ملک، آیه ۲.

۱. سوره مؤنون، آیه ۱۱۵.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛ نیافریدم جن و انسان

را جز برای عبادت و بندگی.

و چون آن ذات غنی را نیازی به عبادت ما نیست، سود عبادت و بندگی حضرت بی‌نیاز به خود انسان باز می‌گردد و عبادت است که استعدادها را شکوفا می‌نماید و قوا را به فعلیت می‌رساند. مثل این است که پیرسند دولت مدارس و دانشگاهها را برای چه بر پا کرده؟ معلوم است که سود آن، به نسل آینده تعلق می‌گیرد و اگر معرفت باشد همانگونه که هیچ محصل و دانشجویی مایل نیست در هیچ کلاسی بماند و هدفش به اتمام رسانیدن مدارج است، توقف در آزمایشگاه دنیا تمنای هیچ انسان با معرفتی نیست. اما چون لباس دانشجویی که بدن خاکی توست در اینجا افکندی و به لباس اهل حشر درآمدی، آنجا روز سنجش اعمال و سپس روز قرار و جاودانگی است، یا سعادت همراه با هزاران لذت و یا شقاوتی با هزاران درد و رنج.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲؛ هر شخصی

مرگ را همی چشد و به راستی که به تمام می‌دهد پاداش شما را روز قیامت، پس هر آن کس که دور شد از آتش و به بهشت درآمد، به راستی که رستگار شد و این زندگانی دنیا جز متاع فریبا نیست.

عالمی را مواجه هستی سرتاسر آیات، و به جای یک چشم تو را دو

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

چشم دادند که با دیدی دنیا و با دید دیگری آخرت را بنگری و چون حضرت پروردگار، در دنیا اسماء و صفات خود را به تماشا نهاده، منحصرأً برای دیدار او، بر این مهمانسرا درآمدی:

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
(حافظ)

گر تو را معرفت حاصل آمد، در هر شیئی چون چهرهٔ مُلک را واپس زنی، جمال ملکوت را بینی و چون حجاب ماهیت را واپس زنی، به تماشای وجود نشینی:

«لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ إِلَّا خَلْقَهُ»؛ نیست حجابی بین او و
آفریده‌اش جز همان آفریده‌ها.^۱

(امام صادق علیه السلام)

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
(حافظ)

آمده‌ایم که فقط مواد و خواص آنها را بشناسیم؟ به سود و بهره‌های آنها بیاندیشیم، با تمام توان سرمایه‌ها را روی هم گذاریم، سپس از پای درآئیم، در آغوش خاک بیارامیم و نیست و نابود شویم؟!

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
سبزه خط تو دیدیم به صحرای وجود به طلب کاری این مهر گیاه آمده‌ایم
(حافظ)

۱. توحید صدوق.

اگر با چشم بابا طاهر همدان دنیا را بنگری، مسلّم داروی مهر گیاه
عشق پروردگار جهان را نوش کرده‌ای، تا با آن محبوب این زمزمه را داشته
باشی که:

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم به دریا بنگرم دریا تو وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشون از قامت رعنا تو وینم

(بابا طاهر)

و گر با چشم فروغی بسطامی جهان را نگاه کنی، تمنّای صد هزار دیده
داری:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
اینان تمنّای صد هزار دیده دارند و بعضی با دیده خدادادی، در تمام
عمر از دیدار خدا کور بودند و آنجا نیز کور محشور می‌شوند:
﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ﴾؛^۱ هر آنکس اینجا
کور بود در آخرت نیز کور محشور می‌شود.

لاجرم آنان که در طول عمر به دیدار خداوند خویش نائل بودند با آنان که
همه چیز را با چشم خداداد دیدند جز حضرت بصیر را، هرگز در آخرت
یکسان نیستند:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾؛^۲
بگو آیا یکسان است کور و بینا؟ یا مساوی است تاریکی و نور؟

۱. سوره اسرئ، آیه ۷۲.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶.

تست‌های آزمایش چگونه است؟

پس از آن که معلوم شد بر تو ای عزیز! که دنیا دار آزمایش است، چقدر خوب است که با آزمایشات خداوند آشنا شویم. این روزها که بحمدالله جوانان اکثر عزم دانشگاه رفتن دارند، برای شرکت در کنکور صدها کتب تست‌های مربوطه را خریداری کرده و مطالعه می‌کنند. حضرت آزمایش کننده با الطاف خویش بسیاری از تست‌ها را برای بندگان معرفی فرموده، چقدر جالب است که انسان بامعرفت، چون مواجه با بسیاری از حوادث گردید، بداند که در جلسه امتحان نشسته، باری تست‌های آزمایش از این قبیل است:

﴿وَبَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱؛ با نیکی‌ها و

خوشی‌ها، بدی‌ها و رنج‌ها آزمودیم ایشان را بلکه به سوی خدا بازگردند.

می‌بینی که توفیقاتی از اعمال نیک خداوند در مسیر حیانت قرار می‌دهد یا شیطان وسائل گناه را، تا تو در این صحنه‌ها چگونه عمل کنی.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ

وَالْأَنْفُسِ وَالْثَمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۲؛ و بیازماییم شما را به چیزی

از ترس و گرسنگی و کمبودی در اموال و از دست دادن کسان و

میوه‌ها، بشارت باد بر شکیبایان.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

گاه از بیان حقیقت وحشت داری و در نتیجه ناحق بر زبانت جاری می‌شود، گاه رنج گرسنگی در فقر یا روزه‌های واجب تو را می‌آزارد، گاه سرمایه‌ات به تاراج می‌رود و یا زراعت و باغت دستخوش طوفان می‌گردد، گاه در حادثه‌ای عزیزان خود را از دست می‌دهی، همه و همه تست‌های آزمایش است، تا خداوند بیازماید تو را چند شکیا باشی؟ جالب آنکه اگر تعقل در کار باشد، انسان می‌یابد که واقعه‌ای انجام گرفته که تغییر آن در دسترس آدمی نیست. حال یا باید در برابر این واقعه شکیا و صبور بود، یا ناشکیا. اگر تو را صبر باشد دو چندان از رنج واقعه خداوندت سود و بهره دهد و اگر تو را فزع و بی‌تابی بود جز خودآزاری چیزی در دست نداری. از این قطعه رودکی بیش از هزار سال می‌گذرد ولی مفهوم آن هنوز هم تازه است:

ای آنکه غمگنی و سزاواری	و اندر نهان سرشک همی باری
رفت آن که رفت، و آمد آنک آمد	بود آنچه بود، خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی گیتی را؟	گیتی است کی پذیرد همواری؟
آزار پیش زین گردون بینی	گر تو بهر بهانه بیازاری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

(رودکی)

دیده‌اید که اساتید و دبیران بسا همه روز با آزمایش، دانشجویان را شفاهی یا کتبی می‌آزمایند اما در هر ترم یا ثلث سال آزمایشی مؤثر و مهم دارند که بسا آزمایش نهایی باشد. خداوند را نیز چنین کاری برای ارزش‌یابی بندگان باشد:

﴿أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ﴾؛^۱ آیا نمی‌بینند که ایشان آزموده می‌شوند در هر سال یک بار یا دو بار، پس نه توبه می‌کنند و نه متذکر می‌شوند.

و بدون آزمون نه مقاماتی است و نه عذاب، و رفعت بلند قامتان در سایه شکیبایی‌ها و مجاهدت است که قامت راست کردند.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾.^۲

گاه مقامی را در چشم مردم می‌آراید، و گاه مسکنی، گاه باغی و یا اتومبیلی، و گاه جمالی، طبعاً همه را دلبری است و تو در مواجهه با آنها در مقام آزمون که در گزینش و رجوع به این دلبرها از مرز حلال نمی‌گذری یا دلبرها تا آنجا دلت را تسخیر کردند که خداوند دلبر حقیقی را فراموش می‌کنی.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛^۳ به

راستی که ما قرار دادیم آنچه در زمین است آرایشی برای آنها تا ببازماییم کدام یک از ایشان را کرداری بهتر است.

مباش غافل، که جمال حقیقی از آن حضرت جمیل است، هر جا پرتوی

از آن جمال آفرین را دیدی، سر بر آسمان دار و دل بدان دلبر سپار:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش	می‌رود بر خاک تیره سایه وش
ابلهی صیاد آن سایه شود	می‌دود چندان که بی‌مایه شود
تیراندازد به سوی سایه او	ترکشش خالی شود در جستجو

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۶.

۲. سوره محمد(ص)، آیه ۳۱.

۳. سوره کهف، آیه ۷.

بی‌خبر کان عکس آن مرغ هواست بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست
(مولوی)

و آفرینش ما را هدفی نیست جز نشستن در این جلسه امتحان و گرفتن
مدرك برای حیات و سرای جاودانی:

﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ * وَلَقَدْ فَتَنَّا
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ؛^۱ آیا
پنداشتند مردم، که واگذاریم ایشان را که بگویند ایمان آوردیم و
ایشان را نیازماییم. هر آینه آزمودیم آنان که قبل از ایشان بودند تا
بدانید که چه کسان راست گویند و چه کسان دروغ.

قیام برای سلوک الی الله

حال که بر این اعتقادات استوار و راسخ گشتیم از منزل رکود و غفلت جز
برخاستن چاره نیست تا خود غافل و با غافلان همنشینی، سلوک و حرکت
معنی ندارد و ارتباطی با پروردگارت را امکان نیست.

اصحاب کهف را مراد دقیانوس پادشاه عصر بود، روزی که بر ضعف و
فقر او آگاهی یافتند که وی حتی از گربه‌ای می‌ترسد، با خود به اندیشه
نشستند که او با این ضعف و ناتوانی چگونه می‌تواند مراد و هدف باشد؟
چاره جز این ندیدند که از دربار او فرار کنند و از آن دیار و خدمت او برخیزند،
و بهترین وقت برای فرار را روز چوگان یافتند که صحرا در دسترس و مرکب

۱. سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

زیر پای بود. چون تازیانه‌ای به مرکب و تازیانه دیگر به نفس وارد آمد و روی به طرف پروردگار عالم آوردند، خداوندشان چنین فرمود:

﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا﴾^۱ ارتباط پیدا کردیم با دل‌های ایشان آن‌گاه که برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است، کسی جز او را پروردگار نخوانیم.

در این آیه دقت فرما که آن زمان ارتباط پروردگارت حاصل شود که از روابط و اعتقادات غلط گذشته برخیزی و این همان منزل قیام است بعد از منزل انتباه و یقظه. سحرگاهان ولو در بستر بیدار باشی، اهل تهجد نیستی، آن‌گاهت در صفت متعبدین خوانند که برخیزی، وضوئی سازی و روی به درگاه آوری:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾^۲ پهلوی تهی کنند از بستر و می‌خوانند پروردگارشان را در حال بیم و امید.

بی‌قیام، طهارت و وضوئی نبود، و بی‌وضو ارتباطی صورت نبندد. این درس برای تو باشد که تا از منزل سابق برنخیزی، توبهات امکان ندارد ولو بخواهی، یارانت نخواهند و چون برخاستی:

شستشویی کن و آنکه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

(حافظ)

دیده‌ای که چون خانه‌ای را خواهند بازسازی کنند، آغاز کار، خرابی

۱. سوره کهف، آیه ۱۴.

۲. سوره سجده، آیه ۱۶.

منزل فرسوده است که بسا موریانه‌اش از پای درآورده. آنچه را از گذشته پشت سر انداختی، موریانه‌های خیال و پندار و معاشران بد از درون، بس نقب زدند و به ویرانی کشیدند. به ظاهر آراسته فریب مخور، آن‌گاه که باطن را تکیه‌گاهی استوار نیست. پس چون خداوندت بیدار فرمود، این قدم اولی است، حال برخیز:

﴿إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ ثَمْنٍ وَفُرَادَى﴾؛^۱ جز این نیست

که اندرز دهم شما را، که برخیزید برای خدا، با هم یا تنها.

گر رفیق راه پیدا کردی، دست در گردن او آر که رفیق راه نعمتی بس والاست و اگر نیافتی دست در گردن خود آر، که یکی از نامهای پروردگارت رفیق است: «نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ».

می‌بینی که چون روی به خدا آوردی نسائم بهشت، مشام جانت را معطر کرده، آثار رامش را در جانت می‌یابی. چه آشنایی فطرت با این عزم، طریق حق را ساده و هموار ساخته، پس:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؛^۲

پس راست گردان رویت را به سوی دین راستین، دینی که آمیخته با فطرت توست و خداوند مردم را این‌گونه آفریده.

شاهراهی راست و استوار بی‌کژی و کاستی، شکرانه‌ای که از پای نایستی و تا پایان حیات، روی از آن برنتابی، مباد زمان بگذرد و مهلت به پایان آید و تو در این راه گامی برنداری.

۱. سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ﴾؛^۱ پس رویت را به سوی دین استوارگردان، پیش از آنکه روزی آید که بازگشتی بر آن نیست، راهرو را به سوی خدا. و این نکته را بدان که این راه کم رهروانی دارد، گذرگاهی است بر خلاف گذرگاههای گذشته خلوت، پس:

«لَا تَسْتَوِحِشْ مِنَ الطَّرِيقِ حَقَّ لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛ به وحشت نیندازد تو را راه حق، از جهت کمبود رهروانش. (حضرت علی علیه السلام)

شاهراه کم رهرو

ای عزیز: حال که عازم حرکت در این راه شدی، نه تنها یارانت کم‌اند، بلکه اکثر مردم با رهروان این طریق مخالفند. گر خواهی از بدآموزی ضرب‌المثل «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» پیروی نکنی، روی از این رهگذران برتاب. چه این راه، راه اقلیت‌هاست، با آنکه انسان برای پیمودن این راه آفریده شد و در پیمان الست خود، با پروردگارش عهد بسته بود، معذالک پیمان خود شکست و هدف آفرینش را از یاد برد.

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛^۲ هر آینه پیمان بستیم با آدم در گذشته، فراموش کرد آن را و نیافتیم با او اراده‌ای. گر تو را باور نیست یک اکثریت خوب در قرآن نشان ده. برای مثال به چند آیه تو را متوجه سازم:

۱. سوره روم، آیه ۴۳.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾^۱؛ به راستی که اکثر مردم گنه کارانند.
 ﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۲؛ می بینی
 بسیاری از ایشان که به سموی گناه و ظلم می شتابند.

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾^۳؛ و به راستی که بسیاری
 از مردم از آیات ما بی خبرانند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۴؛ به
 راستی که خداوند صاحب فضل و بخشش بر مردم است و لیکن
 اکثر ایشان ناسپاسند.

و روشن تر از همه بر این ادعا این آیه است:

﴿وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۵؛ و اگر
 پیروی کنی اکثر آنان که در زمین اند تو را از راه خدا باز دارند.

دهها آیه دیگر نظیر این آیات در قرآن است، اما نسبت به آن اقلیتی که

خداوند به آنها اشارت کرده چه می بینی؟

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۶؛ و کم اند بندگان سپاسگزارم.

﴿فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۷؛ ایمان نمی آورند مگر اندکی.

﴿أَلَلَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾^۸؛ آیا با خدا خدای دیگری است،

کم اند آنان که متوجه می شوند.

- | | |
|-------------------------|------------------------|
| ۱. سوره مائده، آیه ۴۹. | ۲. سوره مائده، آیه ۶۲. |
| ۳. سوره یونس، آیه ۹۲. | ۴. سوره بقره، آیه ۲۴۳. |
| ۵. سوره انعام، آیه ۱۱۶. | ۶. سوره سبأ، آیه ۱۱۳. |
| ۷. سوره نساء، آیه ۴۶. | ۸. سوره نمل، آیه ۶۲. |

﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾؛^۱ قرار دادیم برای شما گوش و دیده‌ها و دلها، کم‌اند آنان که سپاس دارند. و ده‌ها آیه دیگر که در هر زمان بر فساد اکثریت جامعه دلالت دارد و روشن‌تر از همه سوره شریف والعصر است که حضرت پروردگار با سوگند این مطلب را بیان می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛^۲ سوگند به عصر، به راستی که انسان در زیان است، مگر آنان که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند و به حق و شکیبایی توصیه نمودند.

و دانی که همیشه مستثنی منه از مستثنی کمتر است.

دی شیخ گرد شهر همی گشت با چراغ کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست گفتند یافت می‌نشود جُسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست (مولوی)

ابوالفضل قارمندی سخنی نیکو دارد، می‌فرماید: همه موجودات یک بار به دنیا می‌آیند جز مرغ و انسان چه مرغ اول بیضه زاید سپس از بیضه مرغ زاید یا نزاید و بشر اول بشر زاید سپس از بشر انسان زاید یا نزاید. و دیده‌ای که در پرورشگاه مرغان هر روز چند هزار تخم مرغ ایجاد می‌شود، بعضی می‌شکند، بعضی به فساد می‌گراید، و قسمت اعظمی خوراک مردمان می‌شود، مقداری را قنادان مصرف کنند تا از هزار تخم چند

۱. سوره سجده، آیه ۹.

۲. سوره عصر، آیات ۱ تا ۳.

به جوجه تبدیل شود. در یک هندوانه چند تخمک بینی عجب است اگر در چند هندوانه تخمکی به هندوانه دیگر تبدیل شود.

﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾^۱؛ در این سوره شریف حضرت رحمن، قرآن را مقدم بر آفرینش انسان فرمود. تا بدانی که اول مدرسه سازند بعد عالم ساخته می شود آنکه در مدرسه قرآن ادب نیاموخت انسان نیست. ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲؛ دل بود مر ایشان را، اما نیاندیشیدند، چشمان داشتند ولی نگریستند، گوش داشتند ولی گوش ندادند، ایشان همانند چارپایانند بلکه گمراه تر.

چرا که چارپایان را این قوه و استعداد نبود، پس دیدی که گر سر دوست داری، باید از بیگانگان راه دوری گزینی.

و دیدی که چون حضرت خلیل الله از راه بت پرستان سر برتافت و روی به خدا آورد و عشق او را بر محبت راهزنان دیگر برگزید، لقب خلیل گرفت و بر آرزوی دیرین خود که اولاد صالح بود دست یافت.

﴿فَلَمَّا أَعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّلاً جَعَلْنَا نَبِيّاً﴾^۳؛ پس چون کناره گزید از ایشان و آنچه از جز خدا می پرستیدند، بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را و همگی را پیامبر قرار دادیم.

۱. سوره الرحمن، آیات ۱ - ۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. سوره مریم، آیه ۴۹.

نگاهی به خویش و نگاهی به عالم

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾؛^۱ برای

اهل یقین در زمین بس نشانه‌هاست و در جان خویش آیانی نگرید؟

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ

لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛^۲ به راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و

شد شب و روز، و نشانه‌هاست مر خردمندان را.

و آنان که اهل تفکر بودند، حیرت زده چنین گفتند:

«روی قبرم بنویسید: در طول زندگانی دو چیز منحصرأ مرا به

شگفتی انداخت، شبها دیدار آسمان بالای سرم و روزها صدایی که

از وجدان درونم می شنیدم.» (کانت)

«عظمتی است بزرگتر از اقیانوس‌ها و آن کهکشان است و عظمتی

است از آن برتر و عظیم‌تر و آن عظمت نفس آدمی است.»

(ویکتور هوگو)

سعی کن چون حیات را مجانی به تو بخشیدند، سرسری نگیری و مفت

از دست ندهی چه این حیات سرمایه کسب ابدیت تو است در یک ژرف

نگری که قرآن و اندیشمندان بدان دستور داده‌اند، هر چند آدمی بسیار

مهبط نظر دارد ولی دو چیز عظیم که بر عظمت خالقش گواه است یکی

۱. سوره ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱. ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

نفس خویشتن و دیگر عظمت عالم هستی است.

دواک فیک و ما تشعر و داءک منک و ما تبصر
و تزعم انک جرم صغیر؟ و فیک انطوی عالم الاکبر
و انت کتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمّر

(حضرت علی علیه السلام)

داروی درد تو در تو است و نمی دانی / دردت نیز از خود، نمی نگری.

پنداری جسمی کوچکی؟ / در تو پیچیده شده است عالمی بس عظیم.

و خود کتابی بس آشکاری / که پنهان‌ها را آشکار می‌کنی.

«ما وَسَعَنی أَرْضی وَ لَا سَمَائِی وَ وَسَعَنی قَلْبَ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ التَّقِی

التَّقِی»؛ نمی‌گنجم در زمینم و نه در آسمانم ولی می‌گنجم در دل بنده^۱
مؤمن و پرهیزگارم.

همچون موری مباش که عمر را در فصلی به پایان آورد و جز به آشیان و

اطراف آشیان نپردازد و از عالم فراخنای هستی جز این نشناسد.

از عظمت کهکشان‌ها جز اخبار جزئی از همسایگان زمین چیزی ندانیم

و از سالهای نوری حتی یک سال آن را هم تصور نتوانیم اما هر چند به قاره

درون خویش می‌نگریم، عظمت‌هایی از کهکشان‌ها عظیم‌تر می‌یابیم.

هیچ محتاج می‌گلگون نئی ترک کن گلگونه^۲ خود گلگونه‌ای

ای رخ گلگونه‌ات شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها

باده کاندر خم همی جوشد نهان ز اشتیاق روی تو جوشد چنان

۱. حدیث قدسی.

۲. گلگونه: سرخاب.

ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم؟ ای همه هستی چه می‌جویی عدم؟
 تو خوشی و خوب و کان بهر خوشی تو چرا خود منت باده کشی؟
 ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش چون چینی خویش را ارزان فروش؟
 (مولوی)

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾؛^۱ و خداوند بیرون کرد شما را از شکم مادرانتان در حالی که هیچ نمی‌دانستید.
 اما همین موجود گدای دست تنگ را با اسماء خویش آن گونه آشنا ساخت که فرشتگان از او باز ماندند و در برابر او به سجده افتادند و خوانده‌ای که فرمود:

﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾؛^۲ به راستی که گرامی داشتیم بنی آدم را و در سیطره او نهادیم خشکی و دریا را و روزی دادیم ایشان را از خوراکیهای نیکو و برتری دادیم آنها را بر بسیاری از آنچه آفریدیم ایشان را برتری شایانی.
 و چه از این برتر که کهکشانها و ماه و خورشید، دریاها و کوهها آفرید و هیچ جافعل خود را به عظمت یاد نکرد جز در آفرینش انسان که لباس هستی بر قامت انسان دوخت، سپس فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛^۳
 پس نگرشی به آن عظمت‌های عالم هستی و این عظمت خداداد درونی

۲. سوره اسری، آیه ۷۰.

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

سزد آدمی را که خویشان را دست کم نگیرد، نگرشی به عالم و نگرشی به خویش و بیابد که از کجا آمده؟ و برای چه آمده؟ به کجا می‌رود؟ گرش این سه سؤال را برایش جواب یافت آن وقت است که زندگانی هدفمند می‌شود و آدمی می‌تواند به کار خود پردازد و از زواید بپرهیزد و سر به راه آورد.

گذشته از دست رفته

با این بیداری لازم است یک نگاه به گذشته خویش افکنیم، بسا روزگارانی دراز را پشت سر افکنده‌ایم، چند سال و چند ماه و چند شبانه روز سرمایه‌های بر باد رفته، خوش بر تو باد اگر این ایامت بس اندک‌اند و وای بر چون منی که راهی دراز در پیش و رهرو ناتوان، و دست و زانو لرزان و توشه اندک دارند، اما بدان که پشیمانی شرط راه رهروانست به شرط آنکه بر سرعت هجرت بیافزایی تا بلکه گذشته را جبران نمایی، عزمی استوار، گامی هدفمند، دلی شکسته با چشمی گریان.

چون خدا خواهد که یاری‌مان کند	میل ما را جانب زاری کند
ایمن آباد است این راه نیاز	ترک نازش گیر و بازاری بساز
پیش حق یک لحظه از روی نیاز	په که عمری بی‌نیاز اندر نماز
هر چه شد اشکسته سازندش درست	هر که گم شد می‌کنندش باز جُست
هین مکش تو از ملامت آه سرد	درد جوی و درد جوی و درد، درد
هر که او بیدارتر، پر درد تر	هر که او آگاه‌تر رخ زرد تر
هر کجا دردی دوا آنجا رود	هر کجا فقری، نوا آنجا رود

ای خدا هم زخم و هم مرهم ز تو هم دعا از تو اجابت هم ز تو
هر که خواهی کز بلایش وارهی جان او را در تضرع آوری
(مولوی)

عزم و همت برای هجرت راسخ، گام استوار، و سر به راه، حال گویی ره
از کدام سو است و قافله سالار کیست؟

گزینش قافله سالار

دور از خرد است که آدمی در راهی که تا کنون قدم ننهاده و از کیفیت و
کمیت آن آگاهی ندارد قدم نهد.

هر که در ره بی قلاوز^۱ می‌رود هر دو روزش راه صد ساله شود
هر که او بی‌سر بجنبد دم بود جنبش او جنبش کژدم بود
هر که تازد سوی کعبه بی دلیل همچو این سرگشتگان گردد دلیل

(مولوی)

چگونه است که امام جماعت برای نماز جماعت لازم است، تعلیم
رانندگی و آموزش هر فنی، نیاز به استاد دارد و این راه پر خطر و پر آسیب را
خودسرانه توان رفت؟!

﴿وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا﴾^۲ آنکه گمراه هست نیایی

برای او ولی رهنمایی.

۱. قلاوز: قافله سالار.

۲. سوره کهف، آیه ۱۷.

تا ز گرد ره مردی نکنی سرمه چشم از پس پرده غیبت ننمایند جمال

(حافظ)

اما تصوّر نمایی که این راه بی مجاهدت و سعی و کوشش در انجام تقوی را توان پیمود، استاد فقط می تواند تو را ره نماید اما نمی تواند تو را ره برد. اگر چنین بود پیامبران اولی بودند و دانی که هیچ پیامبری صد در صد موفق نبود و حتی نوح فرزند خویش را نتوانست به راه آورد. اگر شنیده ای:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟

(حافظ)

باری آنان توانند خاک را کیمیا کنند اما با تسلیم خاک در دست ایشان با هزاران ورز و زیر و رو کردن، هرگز سنگ در دست ایشان کیمیا نشود، خاک ره باید بود و از راه بندگی حق تعالی عدول نکرد.

و شرط استاد آنکه خود راهی را رفته باشد تا تواند دیگران را در آن راه رهنمون گردد، و اگر نیافتی کسی را که تا پایان ره رسیده باشد، دست در دست آن نه که در نیمه راه است چرا که تا همان جا تواند تو را ره برد و همی دان که راهبر حقیقی خداست.

﴿اَسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ﴾^۱

خدا و رسولش به دعوت تو آمده اند، ره آوردی هم که برای تو آورده اند حیات است آن هم حیاتی سرمدی و گرنه این حیات موقت را حیوانات هم دارند.

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

ابن سینا در فصل نهم اشارات چنین فرماید:

«هر آن که از متاع و طّیّبات دنیا روی گرداند زاهد است و آن که بر کلّیه عبادات از قیام و صیام و مانند آن مواظبت نماید عابد باشد و آنکه فکر خود را به قدس جبروت منصرف گردانیده است که شروق نور حق تعالی را در سرّ خود مستدیم دارد عارف است.»

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرماید:

«العارف اذا خرج من الدنيا لم يجده السائق و الشّهِيد فی القيامة، و لا رضوان الجنة فی الجنة و لا مالک النار فی النار. قيل و أين يقعد العارف؟ قال علیه السلام فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر؛ عارف چون از دنیا بیرون رود، نمی یابد فرشتگان سائق و شهید را در قیامت و نه رضوان بهشت را در بهشت و نه مالک جهنم را در آن. پرسیده شد پس عارف در کجا فرود آید فرمود سلام بر او باد، در جایگاه راستان نزد پادشاه مقتدر.

و از این سخن شگفت مدار که امام صادق علیه السلام نیز فرمایند:

«إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ أَشَدَّ إِتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا؛ به درستی که اتصال روح مؤمن به روح الهی بیش تر از اتصال پرتو خورشید به خورشید است.

و امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۱ فرمودند:

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

«يُطَهِّرُكُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ أَذْلاً طَاهِرٌ مِّنْ تَدْنِسِ بِشَيْءٍ مِّنَ
الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهَ».

پس می‌بینی که دور از دسترس من و تو خبرهایی هست، بکوش تا با
یکی از ایشان آشنایی یابی که:

آن کس که به واصلان اعلیٰ نرسید لب تشنه بمرد زار و با ما نرسید
آبی که نگشت همراه رود قوی در خاک فرو رفت و به دریا نرسید
از حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه السّلام پرسیدند: یا روح‌الله با که
همنشین باشیم؟ فرمود:

«مَنْ يَذَرُكُمُ اللَّهُ رُؤَيْتَهُ وَ يَزِيدُكُمْ فِي الْعِلْمِ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَمَلَهُ»؛ آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش بر علم
شما بیافزاید، و کردارش شما را به آخرت مایل سازد.

شرف خواهی به گرد مُقبلان گرد که زود از مُقبلان مقبل شود مرد
چو بر سنبُل چرد آهوی تاتار ز نافش بوی مشک آید پدیدار
بدان که سخن عارف همچون باران رحمت نازل است بر قلب شاگرد و
گلزار قلب شاگرد قلمستان بالنده باغ بهشت است در عروج، و مپندار که
جان انسان با یک معرفت و یا یک تذکر سیرآب شود که هر چه در او ریزی
گشاده‌تر گردد، آن گشایش که بر حضرت رسول گرامی حق تعالی گسترد:
﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۱ و بدان که عروج از اینجا صورت پذیرد، و مگوی

۱. سوره اشراح، آیه ۱.

که مرا طول قد چند سانتیمتر و وزن بدنم چند کیلوگرم است، وه از آن دریایی که در همین کالبد پنهان است.

درون حبه‌ای صد خرمن آمد	جهانی در دل یک ارزن آمد
بدان خردی که آمد حبه دل	خداوند دو عالم راست منزل
اگر یک قطره را دل بر شکافی	برون آید از آن صد بحر صافی
جهان انسان شد و انسان جهانی	از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

(شبه‌تری)

«مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ وَسَعَنِي قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِن»؛^۱
 نمی‌گنجم در زمینم و نه در آسمانم ولی می‌گنجم در دل بنده مؤمنم.
 بایزید گوید: اگر عرش و آنچه را در بردارد صد هزار برابر آن در گوشه‌ای
 از دل عارف بالله ریزند احساس آن نکند.

و آنجا که رسول اکرم ﷺ رسید از آنجا چنین خبر داد که:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَل»؛ مرا با
 خداوند وقتی است که در آن راه ندارد نه فرشته مقرب و نه پیامبر
 فرستاده شده‌ای.

پس این گنج را بالقوه همه دارند مباد عمر بگذرد و تو با گنج
 گنجشکی از دنیا روی و در برابر عظمت‌هایش درمانده باشی، با خدائیان
 همسفر شو و با متقین یار و یاور، که «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ».^۲ از خداگوی و از

۱. حدیث قدسی.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۴.

خدائیان بشنو.

بنگر تا حضرت امام باقر (علیه السلام) در تفسیر «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۱ چه فرمایند:

«يَعْنِي عَلَّمَهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ، مَنْ أَصْفَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ
فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ، يَنْطِقُ عَنْ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ
عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ»؛ بنگرد هر کس که دانش خویش را
از که می‌گیرد، کسی که سخن سخنگویی را گوش فرا داده است بنده
اوست، حال اگر ناطق از خدا می‌گوید او بندگی خدا می‌کند و اگر از
زبان شیطان، بندگی شیطان کند.

نه تنها در استماع سخن، که لازم است بنگرد آدمی در تمام شئون
زندگانی اُسوه او کیست، رهرو راه که است؟ که همراهی نتیجه‌اش همرنگی
است خداوند دستور داد که ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲؛
هر آینه راه و روش رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای شما بهترین اسوه و الگوست. که
مختصر کلماتی که از ایشان به دست ما رسیده و اندک اطلاعاتی که از راه و
روش زندگانی او برای ما باقی مانده، خود گنجینه‌ای برای خودسازی است.
باده از ساغر لبریز تو جاویدم ساخت بوسه از خاک درت محرم اسرارم کرد

(امام خمینی (ره))

زان پس بنگر که از معاشرین تو چه کسی بیشتر از دیگران در خط قرآن

۱. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

و رسول الله ﷺ هست اگر یافتی او گنج است بر سر گنج ملتمسانه باش و از او دست مدار تا غنی شوی:

جز صحبت عارفان کامل مگزین جز جانب بندگان مقبل منشین
شد هیزم تیره نور از صحبت نار شد زنده غذا چو گشت با زنده قرین
این سخنی است که حضرت امیرالمؤمنین به یاران نوشت: هم با خود و هم با تو این سخن را یادآور شوم:

«فَتَذَارِكْ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا بَعْدَ غَدٍ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَالِيِّ وَ التَّسْوِيفِ حَتَّى آتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَعَثَةً وَ هُمْ غَافِلُونَ»؛^۱ جبران نما باقی مانده عمرت را و مگو فردا و فردای دیگر، پس به راستی که هلاک شدند بسیاری قبل از تو به توقف در مزیت آرزوها و امروز و فردا کردن، تا آنجا که امر خداوند ناگهان در رسید و ایشان غافل بودند.

و حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

«إِيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ»؛^۲ بپرهیز از امروز و فردا کردن که تسویف ژرفناک عظیمی است که بسیاری در آن غرق شدند.

گر خسته شدی دست در دست من نه تا در بوستان سعدی چندی خرامیم و از شاخسار آن گلی بچینیم:

۲. بحار، ج ۷۸، ص ۱۶۴.

۱. بحار، ج ۷۴، ص ۷۵.

همی یاد دارم ز عهد صِغر	که عیدی برون آمدم با پدر
به بازیچه مشغول مردم شدم	در انبوه خلق از پدر گم شدم
برآوردم از هول و دهشت خروش	پدر ناگهانم بمالید گوش
که ای شوخ چشم! آخرت چند بار	بگفتم که دستم ز دامن مدار؟
به تنها نداند شدن طفل خرد	که مشکل توان راه نادیده برد
تو هم طفل راهی به سعی ای فقیر!	برو دامن راه دانان بگیر
مکن با فرومایه مردم نشست	چو کردی ز هیبت فرو شوی دست
به فتراک پاکان درآویز چنگ	که سالک ندارد ز دریوزه ننگ
مردان به قوت ز طفلان کم‌اند	مشایخ چو دیوار مستحکم‌اند
بیاموز رفتار از آن طفل خرد	که چون استعانت به دیوار بُرد؟
برو خوشه‌چین باش سعدی صفت	که گرد آوری خرمن معرفت

(بوستان سعدی)

و چون آهنگ این راه کردی گام به گام می‌یابی که جاذبه‌ای از طرف مطلوب تو را به سوی خود می‌کشد و هر گام که بیشتر نهی آن جاذبه بیشتر گردد. در خبر قدسی است: هرکس یک وجب به سوی من آید، من به طول یک آرنج به سوی او روم و هر آن کس یک آرنج به سوی من آید، من به طول یک زراع بدو روی آورم، هرکس راهوار طریق من بود، من هروله‌وار به سوی او روم.

در فطریات انسان علت‌یابی است و این طلب فطری است که او را در کشف بسیاری از اسرار عالم طبیعت موفق داشته است، اما آنجا که حسن

محبوب آشکار شد، جاذب حسن اوست و طلب چند برابر می‌شود.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

مولوی در مثالی زیبا این مسئله را روشن می‌سازد:

همچو صیادی سوی اِشکار شد گام آهو دید و اندر کار شد

چند گاهش گام آهو درخور است بعد از آتش ناف آهو رهبر است

رفتن یک گام اندر بوی ناف بهتر از صد منزل گام و طواف

اللهی در جستجوی تو بودم با صد ملال، تا آنجا که بویی از معرفت به
مشامم نرسیده بود. چون نسیمی از آن گلزار مشام جانم را نواخت،
خستگی‌ها رخت بر بست، از آن دم عاشقانه می‌آیم.

بوی گل دیدی که آنجا گل نبود جوش مل دیدی که آنجا مل نبود

بو قلاوز^۱ است و رهبر مر تو را می‌کشد تا خلد و کوثر مر تو را

هر کجا بوی خوش آید ره برید سوی آن سر کاشنای آن سرید

گفت «از روح خدا لا تَبْأَسُوا»^۲ همچو گم گشته پسر رو سو به سو

(مولوی)

آمدی در گام‌های نخست با تو گفتم که: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». پس
دانستی که گام‌های در طلب من با نیروی خودم بود، پیشتر آمدی، بازت آموختم:
«مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ». اگر فرصتی تو را دست داده که چشم از جهان بربندی و
به جهاندار نگری بازت من آوردم، پیشتر آی تا الطاف و جواذب مرا بینی:
آن یکی الله می‌گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

۱. قافله سالار.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۷.

گفت شیطاننش خمش ای سخت گوی!	چند الله می زنی بسیار گوی
می نیاید یک جواب از پیش تخت	چند الله می زنی با روی سخت
او شکسته دل شد و بنهاد سر	دید در خواب او خضر را در خضر
گفت هین از ذکر چون وامانده ای؟	چون پشیمانی از آن کش خوانده ای؟
گفت لبیکم نمی آید جواب	می همی ترسم که باشم ردّ باب
گفت خضرش که خدا گفت این به من	که برو با او بگو ای ممتحن!
نی که آن الله تو لبیک ماست؟	آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
نی تو را در کار من آورده ام؟	نی که من مشغول ذکر کرده ام؟
حیله ها و چاره جویی های تو	جذب ما بود و گشاد آن پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست	زیر هر یا رب تو لبیک ماست
جان جاهل زین سخن جز دور نیست	زانکه یا رب گفتش دستور نیست
بر دهان و بر لبش قفل است و بند	تا نالد با خدا وقت گزند

(مولوی)

ای عزیز! در ره ممان، برخیز، خداوند تو را خلیفه خود در زمین کرد. از راه ممان، کمتر از سگ نئی که چون دنباله رو خوبان شد به یاران خدا پیوست.

چون سگ کهفی که از مردار رست	بر سر خوان شهنشاهان نشست
تا قیامت می خورد او پیش غار	عارفانه آب رحمت بی تغار
ای بسا سگ پوست کو را نام نیست	لیک اندر پرده بی آن جام نیست
جان بده از بهر آن جام ای پسر!	بی جهاد و صبر کی باشد ظفر؟

(مولوی)

گزینش استاد منحصرأ در راه عرفان نیست بلکه در آموزش تمام علوم و هنرها مطرح می‌باشد، اما لازم است که مربی تا حدودی این راه را رفته باشد چون عبور از سه منزلگاه است شریعت و طریقت و حقیقت.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

(حافظ)

خواننده‌ای که حضرت موسی علیه السلام در مقام پیامبری تمنای رهبر کرد و چون در گذرگاه، لغزش داشت خضر از او دست برداشت و فرمود:

«إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۱

اما در این راه گام اول سرآغاز وصال است، بسم‌الله گوی و قدم در راه نه.

حضرت موسی در مناجاتی با خداوند عرض کرد: چگونه توانم با تو

رسید؟ خطاب آمد:

«قَصِدْ لِي، وَصَلِّكَ إِلَيَّ؛ أَهْنِكْ تَوْبَةً سَوِيًّا مِنْ، وَصَالِ تَوَسُّتِ

بِأَمِّن.»

آن گاه که قصد تشرّف به حضور خداوندی تحقق یافت طبعاً اقامت در

آن حضور و بارگاه شروع شده، نهایت آنکه مراتب این رهگذار تا بی‌نهایت

ادامه دارد.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان کوی عشقت هر دمی در عالمی

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ

۱. سوره کهف، آیه ۶۷.

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^۱؛ هر آنکس از منزلش به در آمد به قصد
هجرت به سوی خداوند و رسولش و مرگ او را در گرفت، هر آینه
اجرش با خداست.

روزی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»،
مردی برخاست و پرسید: یا علی از اینجا تا عرش پروردگارت چند راه
است؟ حضرت فرمود: «فاصله کلامی؛ مردی که از روی اخلاص گوید: لا
اله الا الله».

با من بودی منت نمی دانستم یا من بودی منت نمی دانستم
رفتم چو من از میان تو را دانستم تا من بودی منت نمی دانستم

(فیض کاشانی)

پس اگر تاکنون رهرو این راه نبوده‌ای، در همین دم، دست به دعا بگشا
و با پروردگار خویش نجوی کن که پروردگارا:

در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت!
از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیافزود زنهار از این بیابان، وین راه بی‌نهایت

(حافظ)

و اما تا بدین جا که رسیدیم همه مقدمه بود و انگیزشی که تو از جای
برخیزی و به دنبال چراغ دستی باشی که تو را رهبری کند، بسیاری در این
عرصه دم از رهبری زده‌اند و گاه اسم و رسمی برای خود نهاده‌اند، و بعضی

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

را می‌بینی که قدم اول که شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است را رها کرده و می‌خواهند در طریقت گام نهند و بعضی بدون نور معرفت، تسبیحی در دست و بر سجاده نشسته و در از اجتماع بر خود بسته‌اند، حال تو را، چه شک است از مردی که در شریعت مجتهد و در فلسفه فیلسوف و در سیاست سیاس و در عرصه مبارزه قهرمان و در عرفان عارف و در ریاضت مرتاض باشد.

از او پرسیم راه و رسم راه را، و سعادت باد تو را که معاصر با این آفتاب جهانتاب بوده‌ای و او حضرت امام خمینی - قدس الله سرّه - بود، و مَنّت نهاد بر سالکان طریق. بانوی محترمی که با استغاثه و التماس راه و رسم سلوک را از آن بزرگوار همی پرسید و او «خانم دکتر فاطمه طباطبایی» زوجه حجت‌الاسلام احمد آقا - رحمت خدا بر روانش - است که چون نسخه چاپی این دستور به عنوان «ره عشق» به چاپ رسیده و حقیر آن را بهترین چراغ راه برای سالکان طریق یافت، خداوند توفیق عنایت فرمود تا شرحی بر آن اضافه نماید، تا مسائل بازتر و روشن‌تر در دسترس جوانان عزیز قرار گیرد. و من الله التوفیق.

میان ببرند چون مردان به مردی	در آ در زمره آفوا بعهدی
به رخس علم و چوگان عبادت	ز میدان در ربا گوی سعادت
تو را از بهر این کار آفریدند	اگر چه خلق بسیار آفریدند

(شبه‌تری)

«پایان مقدمه»

شرحی بر دستور

سیر و سلوک امام خمینی علیه السلام

نامه عرفانی حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)

بسم الله الرحمن الرحيم

فاطمی که ز من نامه عرفانی خواست از مورچه‌ای تخت سلیمانی خواست
گویی نشنیده «ما عرفناک»، از آنک جبریل از او نفخه رحمانی خواست
آخر پس از اصرار، مرا وادار کردی از آنچه قلبم ناآگاه است و از آن
اجنبی هستم طوطی وار چند سطری بنویسم و این در حالی است که
ضعف پیری آنچه در چنته داشتم هر چند ناچیز بود به طاق نسیان
سپرده و گرفتاری‌های ناگفتنی و نانوشتنی بر آن اضافه شده و کافی
است که تاریخ این نوشتار بگویم تا معلوم شود در چه زمانی برای رد
نکردن تقاضای تو شروع نمودم. «شنبه ۲۴ شعبان المعظم ۱۴۰۴ - ۵
خرداد ۱۳۶۳ - خوانندگان در این تاریخ ملاحظه کنند اوضاع جهان و
ایران را.

موقعیت امام خمینی علیه السلام و زمان نگارش نامه

تصور فرمایید حال مردی در سنین کهولت با بدنی از پای درآمده، ایام
عمر را در مبارزه و تهدید پشت سر نهاده و بیش از پانزده سال رنج تبعید
کشیده، دور از خاندان ایامی را در فراق گذرانیده و هم اکنون زمام حکومتی

را به دست گرفته. حکومت بر مملکتی که سرمایه‌هایش به غارت رفته و امنیت آن در خطر افتاده، قدرتهای بزرگ جهان در برابرش به مخالفت ایستاده، تعهدی را در برابر ۳۵ میلیون انسان پذیرفته و در تمام تصمیمات خداوند را ناظر بر اعمال خویش داشته و...

این مرد چه حال می‌توانست برای او باقی ماند، چه هر یک از این امور باری سنگین و کمر شکن بود که می‌توانست قهرمانی را از پای درآورد، ناظر به خاک افتادن هفتاد و دو یار جان بر کف و به آتش کشیده شدن رؤسای دولت مردمی و سپس حمله دشمنی نیرومند از ورای مرز و پشتیبانی بزرگترین قدرتها از آن، وجود ارتشی متلاشی برای حراست از کشور، همه و همه طوفانی از تشویش می‌توانست بر روان این مرد وارد آورد، اما او کوه مردی بود که سخت‌ترین طوفانها بر قامت استوارش اثر نمی‌گذاشت، گفتاری از آن بزرگوارم به خاطر است که فرموده بود: به خدا سوگند که در زندگانی جز از خداوند از احدی نهراسیده‌ام. زین رو بود که در این طوفان شکننده دژهای از حضور قلب و معرفت و انس با خداوند در جان او کاسته نشده بود.

تو خدا را شو اگر جمله جهان گیرد آب به خدا گر سر مویی قدمت تر گردد

(نظامی)

و همین مسئله می‌تواند زندگانی این مرد را برای سالک، اسوه و سرمشقی آموزنده باشد.

چنان ز خویش تهی گشتم و ز جانان پر که گر ز پوست درآیم تمام خود، اویم

از کجا شروع کنم؟ بهتر آن است از فطرت باشد: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي
فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^۱؛ در اینجا به فطرت انسانها
بسنده کرده، گرچه این خاصه خلقت است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۲؛ همه گویند:
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم^۳

فطرت پیامبری همگانی

خداوند متعال انسان را بالفعل با جهل و فقر و دست تهی به دنیا
می‌آورد:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»^۴؛ خداوند

بیرون آورد شما را از شکم مادرانتان در حالی که هیچ نمی‌دانستید.

اما این موجود بالقوه با او همه چیز بود، آن گونه کمالات بالقوه‌ای که
خداوند بعد از آفرینش او بر خود آفرین فرمود:

۱. سوره روم، آیه ۳۰. ترجمه: «آفرینش خداوند، آنگونه که خداوند خلق را بدان گونه آفریده و
تبدیلی در آن نیست.»

۲. سوره اسراء، آیه ۴۴. ترجمه: «هیچ موجودی نیست جز اینکه تسبیح گوی خداست ولیکن
شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید.»

۳. مولوی. ۴. سوره نحل، آیه ۷۸.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا أَلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛^۱ همانا انسان را از گلی خالص آفریدیم، او را به صورت نطفه گردانیدیم و قرارش دادیم در محلی استوار، پس آفریدیم نطفه را به صورت خون بسته و سپس به صورت گوشت پاره‌ای و زان پس در آن استخوان رویانیدیم و آن را با گوشت پوشانیدیم و زان پس به وجود آوردیم در آن آفرینشی دیگر پس مبارک باد قدرت کامل بهترین آفریدگاران.

که این آفرینش پایان را در جای دیگر روشن فرمود که:

﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾؛^۲ در او دمیدم از روح خود.

می‌نگری که این موجود از نقطه پست‌ترین مخلوق که خاک راه است و انسان و حیوان بر آن پای می‌نهند به حرکت آمده و تا نقطه روح الهی که عظمتی چون آن را متصور نیست طی نموده، اما این موجود را با همه عظمت و عزت روانه عالم خلق که پست‌ترین عوالم هستی است فرموده: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾؛^۳ هر آینه آفریدیم انسان را در بهترین قوام، سپس او را به پایین‌ترین منازل روان کردیم.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۴-۱۲.

۲. سوره ص، آیه ۷۲.

۳. سوره تین، آیات ۴ و ۵.

و اما این همان موجودیست که در معرفت اسماء الهی گوی را از جمیع فرشتگان در ربود و مورد تکریم حضرت حق تعالی قرار گرفت.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾؛^۱ آموختیم انسان را اسماء همگی، پس روی نمودیم به فرشتگان و گفتیم مرا خبر کنید از اسماء * گفتند منزهی تو ندانیم چیزی جز آنچه از اسماء که به ما آموختی دانا و حکیم تویی * گفتیم به آدم که تو مرا بیا گاهان اسماء را، پس چون خبر داد از اسماء، فرشتگان را گفتیم: آیا نگفتم با شما که منم دانای رازهای آسمانها و زمین و می دانم آنچه آشکار می کنید و پنهان می دارید.

و چون این همه استعداد به او داد و او را شایسته خلافت دید او را در کره خاک خلیفه خود قرار داد و این موهبت عظیم تاجی بود که بر سر او نهاد. ﴿قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛^۲ گفت پروردگارت به راستی که من قرار دادم در زمین جانشین.

پس می نگری که کم موجودی نیستی، تا بدان جا که فرشتگان به عظمت رشک برند و زبان به اعتراض گشایند و در حدیث قدسی فرمود:

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

۱. سوره بقره، آیات ۳۳ - ۳۱.

«ای آدم همه چیز را برای تو آفریدیم اما تو را برای خود.»

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱؛ به راستی که گرامی داشتیم بنی آدم را و آنها را بر مرکب بر و بحر سوار نمودیم و بس پاکیزه‌ها را روزی ایشان قرار دادیم و برتری دادیم ایشان را بر بسیاری از آنان که آفریدیم و دادیم ایشان را برتری عظیمی.

پس ای برادر!

هیچ محتاج می گلگون نئی	ترک کن گلگونه ^۲ خود گلگونه‌ای
هر شرابی بنده این قد و خد	جمله مستان را بود بر تو حسد
ای رخ گلگونه‌ات شمس الضحی	ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
باده کاندر رخ همی جوشد نهان	ز اشتیاق روی تو جوشد خیال
باده در جوشش گدای جوش ماست	چرخ در گردش اسیر هوش ماست
باده از ما مست شد نی ما از او	چرخ از ما هست شد نی ما از او
ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم؟	ای همه هستی چه می‌جویی عدم؟
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا تو منت باده کشی؟

(مولوی)

پس ای عزیز جان! می‌بینی که بس عظمت آفریدند و میدان کمال را تا لقاءالله در پیش رویت نهادند و تو را آموختند که:

۲. گلگونه: سرخاب.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾؛^۱ به راستی که حیات دنیا جز بازی و بیهوده کاری نیست.

تا چند به دنیا مشغولی بازی شایسته ایام کودکی تو بود، اگر امروز هم بازی کنی کی توانی خویشتن خویش را یاری کنی؟

در کودکی بازی، در جوانی مستی، در پیری سستی، پس خدای را کی پرستی؟^۲

موجودی که گنج معنوی او از زمین و آسمان برتر است، همچون مور سر در خاک کند و تا پایان عمر در خاک غلطد و از خاک نشینی به در نیاید. «ما وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِيَّ وَ وَسَعَنِي قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»؛^۳

نمی‌گنجم در زمینم و نه در آسمانم ولی می‌گنجم در دل بنده مؤمنم. و عجباً از آفرینش انسان که در کار هر موجود کارگزاران و فرشتگان در کار بودند، ولی آفرینش تو را ای انسان! خدا منحصرأ در کار بود.

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾؛^۴ گفت: ای

ابلیس! چه چیز تو را مانع گردید که سجده نکنی بر آن موجودی که او را با دست خودم آفریدم.

اما تمام این مزایا که خداوند در این آیات برای عظمت انسان فرموده یک طرف، مزایایی که در باطن او به ودیعت نهاده سوی دیگر و آن مزایا صفات ثابتی است که با روح و جان او عجین گشته و به هیچ وجه اکتسابی

۲. خواجه عبدالله انصاری.

۴. سوره ص، آیه ۷۵.

۱. سوره محمد (ص)، آیه ۳۶.

۳. حدیث قدسی.

نیست و آن صفات محرک‌هایی است تا این موجود با عظمت را در سنگ‌لاخ زمین سرگردان نکند و راه را از چاه باز شناسد.

علت‌یابی عجین با جان آدمیت

آدمی از عوان کودکی بدون هیچ آموزشی در پدیده‌هایی که مواجه با اوست در صدد یافتن علت است، تا بدان جا که گاهی والدین از پرسش‌های آنها خسته می‌شوند، غافل از این که هر آنچه این نوع پرسش‌ها بیشتر باشد هوشیاری و استعداد آنها بیشتر است، خورشید شبها به کجا می‌رود؟ چرا ماه‌گه بدر و گه هلال است؟ این ابرها از کجا می‌آیند؟ کسانی که می‌میرند به کجا می‌روند؟ چقدر در خانواده از کودکان‌تان نظیر این سخنان را شنیده‌اید؟ کدام معلم اینان را بر این پژوهش‌ها واداشته؟ می‌بیند که با آنکه در علم تکامل روشن است و فسیل‌ها گواه‌اند که حیوانات قبل از انسان در کره زمین ایجاد شده‌اند ولی زیست آنها همان زیست میلیاردها سال پیش است. در فسیل‌ها کندوی زنبور عسل شش گوشه است و امروز نیز لانه‌ها، تغذیه و تولید مثل آنها سر سوزنی عوض نشده، اما چه تحوّل‌ها که بشر در این کره آفریده و چه تغییرها که به سود خود در آن به وجود آورده و چه نیروها را به خدمت گرفته است.

جاذبه پژوهش و تحقیق در جان وات با حرکت سرکتری او را به کشف نیروی بخار و سقوط سیب از درخت، نیوتون را به کشف جاذبه زمین، و پیدا کردن راه آبی از اروپا به هند کریستف کلمب را به پیدایی قاره آمریکا

می‌کشاند و نبودن اختراع و یا اکتشافی که رهین همین علت‌یابی که جاذبه آن را خداوند در فطرت انسان عجین کرد نباشد و می‌بینیم که گاهی خداوند از طریق پرسش با مخلوقات خود پندار آنها را واپس زده و آنچه در ذات آنها مندرج است طلب می‌نماید؟

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ لَيْلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱؛ بگو چه پندارید؟ اگر خداوند روز را تا دامنه قیامت برای شما جاودانی قرار دهد کدام پروردگار شب را برای آرامش و آسایش شما باز می‌آورد آیا نمی‌اندیشید؟

﴿أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ بِكُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾^۲؛ آیا کیست که آسمان و زمین را آفریده و آب را از آسمان فرود می‌آورد و با آن می‌رویاند، بساتین و باغهای دل‌انگیز را که هرگز شما قادر بر رویانیدن آنها نبوده و نیستید، حال بنگرید که با خداوند خدای دیگر نیست، بلکه مخالفان گروهی با خداوند روی گردانندگان اند.

﴿أَمْ مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ بِكُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳؛

۲. سوره نمل، آیه ۶۰.

۱. سوره قصص، آیه ۷۲.

۳. سوره نمل، آیه ۶۱.

آیا این کیست که زمین را برای شما قرارگاه ساخت و در جای جای آن جویبارها به جریان آورد و در آن کوه‌ها آفرید و بین دو دریا را حائل گردانید با تمام این احوال با او خداوند دیگری را سراغ دارید، بلکه اکثر ایشان نمی‌دانند.

﴿أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ أَلْبَرَّ وَالْيَخْرَ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛^۱ آیا کیست که ره می‌نماید شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا، کیست که می‌فرستد باده‌ها و نسائم را تا مرده باران برای شما آورد، آیا خداوند دیگری را با او سراغ دارید، بزرگ است خدا و چه یا وه سرایند مشرکان؟! ﴿أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛^۲ آن کیست که ابتدا کند آفرینش را و سپس به سوی خود باز آورد، کیست که از زمین و آسمان شما را روزی دهد، آیا با این خدا خدای دیگری را سراغ دارید؟ بگو بیاورید دلائل خود را اگر راست می‌گویید.

نظیر این پرسش‌ها در قرآن بسیار است که نه گروه بی‌سواد و نه دانشمندان جواب ردی بر آن ندارند چرا که این نوع معلومات با جان انسان عجین است؛ در این چند آیه علت العلل چند پدیده را خداوند در جملات استفهامی مورد سؤال قرار داده.

آفرینش آسمان و زمین و قوانین جاذبه، حرکات وضعی و انتقالی زمین

۱. سوره نمل، آیه ۶۳.

۲. سوره نمل، آیه ۶۴.

که پدیدآورنده شب و روز و فصول چهارگانه می‌شود، تبخیر آب خالص دریا و ایجاد ابرها و نزول آن به بهترین وجه در جای جای زمین و آفرینش صدها گیاه بهجت‌افزا، ایجاد کوه‌های گران سنگی که آرامش زمین را در برابر جواذب کرات محفوظ دارد. آن‌گاه که آب‌ها به صورت ابر تبخیر شدند و بر فراز زمین قرار گرفتند، در حقیقت خود دریایی بر فراز زمین و اقیانوس‌ها دریایی در سطح زمین است برای انتقال آب به خشکی‌ها که نموداری از رحمت پروردگار است، قانون تبخیر حاجز و مانعی بین این دو دریا افکند، سپس بادها به مأموریت خویش برای راندن ابرها به کار گرفته شدند.

ستارگان آسمان و همچنین برای دریانوردان قطب‌نما دو راهنمای حقیقت‌یاب در ظلمات خشکی و دریا قرار داد این پدیده‌ها جز رحمت اوست؟! ببیند در این چند پدیده که از اول آفرینش تاکنون هیچ دستی در ایجاد آنها جز دست حضرت پروردگار مرئی نیست.

اینها پرسشهایی است که پاسخ آن نیاز به اکتساب تحصیلات نیست، اینها را جان انسان آشنایی کامل دارد و این ویژگی‌های فطرت را منحصرأ خداوند برای رجوع همگان به سوی خود آفرید تا در زمین سرگردان نمانده و در جای جای آفرینش خدا، دست قدرت او را به نظاره بنشیند.

یافتی دیگر در فطرت انسان

لطف دیگر پروردگار اینکه جان آدمی را تشنه اکتساب صفات خوب قرار داد، همانند ذائقه که شیرین‌ها را دوست دارد و از تلخی‌ها بیزار است این یک اکتساب نیست بلکه امری فطری است، که خاص یک جامعه و ملت

نمی‌باشد حتی در اشخاصی که از تربیت‌های دینی هم بهره نبردند چنین است، دستگاه‌های دروغ سنجی است که در بعضی از محاکم کشورهای خارج از آن استفاده می‌شود وقتی آن را با نبض متهم وصل می‌کنند و محاکمه شروع می‌شود آنجا که مطلبی دروغ طرح می‌شود ضربان قلب متهم تغییر می‌کند، راستی با جان انسان آشنایی دارد، و دروغ که حقیقت وجودی هم ندارد ناسازگار است، شما دو صفت متضاد را در کنار هم مطرح فرمایید: راستی و دروغ، علم و جهل، کرم و بخل، ضعف و قدرت، سلامتی و بیماری، محبت یا کینه، دوستی و دشمنی،

در نزد هر انسانی که این صفات را مطرح کنید محال است کسی صفت بد را بپسندد، به راستی که این یک جهت بالغه پروردگار برای رشد و تکامل انسان نیست؟

اینجاست که خداوند توصیه می‌فرماید که ولو هیچ پیامبری هم برای تو مبعوث نمی‌شد می‌باید تو پیرو فطرت خویش باشی و از نوری که خداوند در جان تو آفریده عدول نکنی:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ روی آور به سوی دین حق، آفرینش خدا، آن آفرینشی که خداوند مردم را با آن آفرید و هیچ تبدیلی در آن نیست، این است دین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

«بودا» خود را پیامبر نمی‌داند او معتقد است که همین فطرت، پیامبر انسان است و عدول از آن گمراهی بشر است هر چه جان انسان با صفات پسندیده‌اشناتر، به خدا نزدیکتر و بر حقایق عالم هستی داناتر خواهد بود و چون از این خط نوری و شاهراه سعادت عدول کرد، در سنگلاخ شقاوت تا پایان عمر ره سپارد:

کسانی که بد را پسندیده‌اند ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند؟

حتی چون پاکها و پیراسته‌ها در ذهن آید جان فرح می‌یابد و چون آلوده‌ها را به نظر آوری مُشمئز می‌شوی، با هیچ کدام در این آزمایش مواجه نیستی و آنچه در ذهن آید فقط یک تصور است، خادمان و راهنمایان و اولیاء را به تصور نشین و ظالمان و جباران را در نظر آور! با یاد خوبان دل می‌آرامد و با یاد بدان جان مشوّش می‌شود. وه که این مطلب چه حجت بالغه بر کمال انسان است.

عزیزان! صفات خوب، صفات حضرت پروردگار است و صفات بد، نوعاً عدمی است. آنجا که خوبی نبود پای بدی به میان آید.

«وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی»^۱

پس می‌نگری که تمنّای این صفات در جان تو تمنّای خداست و اگر خوبی‌ها و جمال و کمال را می‌ستایی، در حقیقت ستایش تو ستایش خداست «الحمد لله رب العالمین» و در این ستایش و حمد همه موجودات با تو در کارند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

امام علیه السلام بعد از بحث فطرت انسان می‌فرمایند: این خاص انسان نیست. به فرموده قرآن، در این تحمید و تسبیح کل موجودات با تو هماهنگ‌اند.

تسبیح همگانی

آنچه امام بر این خصوصیات فطری انسان می‌افزایند، هماهنگی کلیه موجودات در خداشناسی و خداخواهی است که تسبیح آنها را خداوند در آغاز پنج سوره قرآن مطرح می‌فرماید:

«سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛^۱
 «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛^۲
 «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛^۳
 «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛^۴

این تسبیح همگانی که جن و انس و ملک و کل موجودات را در برمی‌گیرد، یک هماهنگی است با فطرت آدمی که ولو سرگرمی با عالم طبع او را از این تسبیح باز دارد، در نقطه اضطرار، هر سنگ دلی روی به خدا آورد. یک مشرک معاند وقتی در خدمت امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: من در عمر خود حتی تصور خدا هم برایم مقدور نبوده. امام از او می‌پرسند: گاه

۱. سوره حدید، آیه ۱.

۲. سوره حشر، آیه ۱؛ سوره صف، آیه ۱.

۳. سوره جمعه، آیه ۱.

۴. سوره تغابن، آیه ۱.

سفر دریا کرده‌ای؟ عرض می‌کند: آری. باز می‌پرسند: گاه در این سفرها اتفاق افتاده که کشتی در مه‌لکه طوفانی سخت قرار گیرد؟ مرد معاند می‌گوید: آری. در یک سفر در طوفانی سخت واقع شدم که امیدی به زندگانی خویش نداشتم. امام می‌فرمایند: در آن حال که دل از همه چیز بریده بودی به کی متوسل شدی؟ عرض می‌کند: دست به دامن موجودی بودم که خود ندیده و نشناخته بودم و التماس برای نجات از او می‌خواستم. امام می‌فرمایند: هم او خداست.

این همان حالی است که بر کلیه افرادی که در اضطراب قرار می‌گیرند حاصل می‌شود و جزء فطریات انسان است.

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى

الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱ پس چون بر کشتی نشینند با اخلاص خدا

را می‌خوانند اما چون به سوی خشکی راه یافته و از خطر رهیدند

باز به شرک باز آیند.

و بسا در هنگام غفلت خداوند مهربانت به اضطراب کشاند تا از غفلت

بیرون آورد و به یاد خود اندازد.

جمله ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند هر روز و شبان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم	با شما نامهربانان خاموشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید	محرم جان جمادان کی شوید؟
از جمادی در جهان جان روید	غلغل اجزاء عالم بشنوید

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

چون ندارد جان تو قندیلها بهر بپوشش کرده‌ای تأویلها

(مولوی)

گروهی این تسبیحات موجودات را یک تسبیح تکوینی پنداشته‌اند، با این مفهوم که چون هر چیز در نظام آفرینش در کمال صحت و نظم و حکمت آفریده شده است، با زبان بی‌زبانی از صانع خود تحمید و تسبیح می‌کنند، نظیر یک تابلو نقاشی بسیار زیبا در موزه، که همه را وادار به ستایش نقاش خود می‌کند. این نوع تسبیح را برای موجودات همه درک می‌کنند، در حالی که خداوند می‌فرماید: این تسبیح را شما ادراک نمی‌نمایید.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱

هیچ شیئی نیست جز اینکه تسبیح می‌کند خداوند را ولیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید.

یک شب تماشایی

یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگه در کنار بیشه‌ای خفته، شوریده‌ای با ما بود، همه شب نیارمید، چون صبح شد او را گفتم: این چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند بر درخت، کبکان در کوه، غوکان در آب، بهائم در بیشه، حیفم آمد همه در تسبیح و من خاموش.

۱. سوره اسرئ، آیه ۴۴.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتیم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(گلستان سعدی)

آن‌گاه که پرده‌دار به امر حق تعالی پرده را واپس زند مرد روستایی هم از سنگ‌ریزه تسبیح حق تعالی شنود و چون درد فراق چوب خشک را به رنج آورد، ستون حنانه را تاب نماند و صدای ناله‌اش در مسجد طنین اندازد، کوه‌ها در سوز دل با داوود هماهنگ شوند.

باری آن‌جا که پرده عالم طبیعت واپس رود، و چشمان قلب گشاده گردد، بر آنچه در ضیافت خانه عالم طبیعت است همه را شاکر و سپاس گوی بینی.

چه عروسی است در جان که جهان ز نقش رویش

چو دو دست نو عروسان تر و پرنگار گردد

مرحوم سید احمد کاشانی که در مدرسه به سر می‌برد، روزی پس از درس طلبه‌ای با او گوید: این رفیق ما دیشب حالی خوب داشته و قصه‌ای عجیب دارد، آن مرحوم می‌پرسد آن حال چه بوده؟ طلبه می‌گوید: چون سحرگاه جهت نماز شب برخاستم دیدم در و دیوار مدرسه با ذکر سُبُّوح و قدّوس مترنم‌اند، حالی بس شکفت با من دست داد به قصد وضو به حوض مدرسه نزدیک گردیدم، دیدم که جنابعالی در سجده با همین ذکر مشغولید.

سید لبخندی می‌زند و می‌گوید از اینکه در و دیوار با ذکر من هماهنگی کنند، شگفت نیست. در شگفتم که این جوان طلبه چگونه از این راز آگهی یافته.

باری گر فصل بهار است برخیز تا با جناب شیخ مصلح الدین سعدی سری به باغهای سرسبز شیراز زنیم:

بلبلان فصل گل آمد که بنالند از شوق	نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار!
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
آفرینش همه بنیاد خداوند دل است	دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند	نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند	آخر ای خفته! سر از خواب جهالت بردار
وقت آن است که داماد گل از حجله غیب	به در آید که درختان همه کردند نثار
باد بوی سمن آورد و گل نرگس و بید	در دکان به چه رونق بگشاید عطّار؟
پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز	ماه و خورشید مسخّر کند و لیل و نهار
چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ	انگبین از مگس نحل و دُر از دریا بار
نعمتت بار خدایا ز عدد بیرون است	شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار

این همه پرده که برکرده ما می‌پوشی

گر به تقصیر بگیری نگذاری دینار

باری چون از تسبیح موجودات سخن به میان آمد، جمال زیبای طبیعت به قول جناب شیخ دامن از دست می‌برد. این بحث را رها کنیم و به سخن امام برگردیم.

فراز دوم از سخن امام علیه السلام

ما نیز اکنون به عرفان فطری انسانها نظر می‌اندازیم و گوییم در فطرت و خلقت، انسان امکان ندارد به غیر کمال مطلق توجه کند و دل ببندد، همه جانها و دلها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست و ثناخوان اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد، ثنای هر چیز ثنای اوست، گرچه ثناگو تا در حجاب است گمان کند ثنای دیگری می‌گوید، در تحلیل عقلی که خود حجابی است نیز چنین باشد.

آنکه کمال هر چه باشد می‌طلبد عشق به کمال مطلق دارد نه کمال ناقص. هر کمال ناقص محدود به عدم است و فطرت از عدم تنفر دارد. طالب علم طلب علم مطلق می‌کند و عشق به علم مطلق دارد و همچنین طالب قدرت و طالب هر کمال. به فطرت، انسان عاشق کمال مطلق است و در کمال‌های ناقص آنچه می‌خواهد کمال آن است نه نقص، که فطرت از آن منزجر است و حجابهای ظلمانی و نورانی است که انسان را به اشتباه می‌اندازد. شاعران و مدیحه‌سرایان گمان می‌کنند مدح فلان امیر قدرتمند یا فلان فقیه دانشمند را می‌کنند، آنان مدح و ثنای قدرت و علم را می‌کنند نه به طور محدود،

گر چه گمان کنند محدود است. و این فطرت امکان تبدیل و تغییر ندارد
 ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۱؛

و تا انسان در حجاب خود است و به خود سرگرم است و خرق
 حُجُبِ حَتَّى حُجِبَ نوری را نکرده، فطرتش محجوب است و خروج از
 این منزل علاوه بر مجاهدات، محتاج به هدایت حق تعالی. در مناجات
 مبارک شعبانیه می خوانی: «الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِقْطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ
 أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ
 فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلَهِي وَ
 اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَا حَظَّتْهُ فَصَعَقَ لِجَلَالِكَ فَنَاجَيْتَهُ سِرًّا»^۲.

طلب کمال، راهبری در جان انسان

امام نکته دیگر از خصوصیات فطری تغییر ناپذیر در نهان خانه جان
 آدمی را متذکر می شوند و آن عشق به کمال است آن هم کمال خالص از
 نقص، وقتی گفته شد که شما همه صفات خوب را دوست دارید، پس مادام
 برای کسب آنها در تکاپوید، می بینید که اکثر مردم زمان اکثر ساعات عمر
 را در اکتساب پول می گذرانند و به هر جا هم که برسند در اکتساب توقفی

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. الهی عنایت فرما مرا کمال گسیختگی به سوی خودت و منور ساز چشمان دلم را به نور
 نگرش به سوی خودت تا بدان جا که بر درد دیدگاه دلم حجابهای نورانی را، پیوند ده مرا به
 معدن عظمت و بگردان جانهای ما را تا بدان جا که مقیم گردد به عزت قدس تو، پروردگارا!
 از آنانم گردان که خواندی ایشان را و دعوت را اجابت کردند و چون به ایشان نظر افکندی از
 دیدار جمال و عظمت تو بیهوش گردیدند و راز گفتی با ایشان در پنهانی.

ندارند اینان عاشق غنی هستند و غنی بی نقص منحصرأ در ذات باری تعالی است.

آنان که به دنبال جاه و منزلت عمر می گذرانند و یا صاحبان جاه را می ستایند همه دوستدار قدرت هستند و هیچ گاه تکاپو در راه آن را کوتاه نمی آیند، قدرتمندان خاک را می بیند که با قدرتهای آفاقی که به دست آورده اند در طلب راهیابی به ستارگان آسمانند در حالی که نمی دانند قادر مطلق ذات باری تعالی است.

جمال و زیبایی نیز از اسماء الهی است، می بیند که در گزینش همسر مسئله جمال و زیبایی از مهمترین عوامل ازدواج است، در خرید خانه و اتومبیل و لوازم زندگی چقدر وقت صرف می شود تا زیباترین ها را انتخاب کنیم غافل از آن که جمال و زیبایی هر دلبر پرتویی از جمال اوست و به فرموده معصوم کلّ جمالک جمیل. در تفسیر سوره حمد باز امام همین نکته را متذکر می شوند که الحمدلله، حمد ویژه خداوندگار است و منحصرأ به او تعلق می گیرد و بسا حامد خود نداند، چون هیچ انسانی بدی ها را نستوده و در نظر احدی جز صفات خوب ممدوح نبوده ولو آن را به شخص یا موجودی منتسب ساخته باشند. تا چه قدر در ادبیات مدح جمال طبیعت یا انسان و قدرت سلاطین و علم دانشمندان مرئی است که ممدوح حقیقی صفات پروردگار است.

هر مدح که از حسن تو گردید به جاست بیهوده سخن با این درازی نبود
و گرچه ماحد نداند که شجره این حُسن از کجا آب می خورد، و جالب

آنکه زوال همه محاسن را نیز به چشم خود دیده‌ایم، جسد بسیار از قدرتمندان را تشییع کرده‌ایم، خزان باغ‌ها و گلزارها را به تماشا نشسته‌ایم، پیری و فقدان جمال زیبایی زیبارویان را بس ناظر بوده‌ایم کمان قامت سرو قدان را به عبرت و شگفتی نظاره کرده‌ایم؛ معذالک در طلب این صفات، هرگز از تکاپو دست نکشیده‌ایم.

ای کاش بشر بیدار می‌شد و حجاب از آمال و آرزوهای خویش برمی‌گرفت و جانش را منحصراً طلبکار جمال بی‌مثال و کمال لایزال می‌یافت و رو به سوی او می‌آورد.

چرا جناب رسول الله ﷺ در راز و نیاز خود با پروردگارش عرض می‌کرد: «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛ اشیاء را آن گونه که هست به من بنما.

چرا خداوند در قرآن توصیه می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۱ چرا نمی‌نگرید

در ملکوت آسمان و زمین.

عمری در بحر ژرفناک خیال غوطه‌وریم، با خیال سرخوش و خندان می‌شویم، با خیال رنجور و گریان می‌شویم، با سایه‌ها عشق می‌ورزیم، بسا سالها سایه‌ها را پیرو شدیم.

نیست وش باشد خیال اندر جهان تو جهانی بر خیالی بین روان

از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان

(مولوی)

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

کسی را دیدم که بر سر کوچه منزلشان ایستاده بود، پرسیدم در انتظار کسی هستید؟ گفت: آری نان در خانه نداریم. گفتیم این دکان نانوايي الساعه هم باز بود و نان می فروخت. گفت می دانم ولی شما شأن مرا می دانید زشت است من خودم به خرید نان روم.

سعدی در گلستان پر گلشن می فرماید: دو کودک را در قبرستان دیدم که یکی می نازید و می بالید که بنگر سنگ قبر پدر من چندین برابر سنگ قبر پدر توست، کودک مخاطب به او گفت: تا پدر تو بتواند از زیر این سنگ سنگین به درآید پدر من به بهشت رسیده است. آن گاه که بر زوال حُسن نشستهای که در عمر بر این زوال کم نشستهای، به طول سنوات عمرت، به دنبال بهار حُسن آفرین، خزان حُسران گر را مشاهده کرده ای، بر هر طلوع، غروبی را به تماشا نشستهای و به دنبال قدرت ضعف ها را، آن گاه دانی که آغاز حیات از خاک و نطفه شروع می شود، و هر دو در نهایت پستی است.

﴿وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۱

نه جمالی، نه توانی، نه علمی، این آغاز و آن انجام، پس این همه حسن از کجا آمد و به کجا شد؟!

نو ز کجا می رسد، کهنه کجا می رود؟ گر نه ورای نظر عالم بی متهاست

(مولوی)

رحمت خدا بر روان نامجو قهرمان خروس وزن جهان، در ایام پیری

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

می‌گفت: روزگاری بیش از دویست کیلو وزنه را یک ضرب از زمین برمی‌کندم، ولی امروز یک هندوانه را تا از مغازه به منزل رسانم سه بار آن را بر زمین می‌گذارم.

ای که بر صورت تو عاشق گشته‌ای چون برون شد جان چرایش هشته‌ای؟
صورتش بر جاست این زشتی ز چیست؟ عاشقا وای بین که معشوق تو کیست؟

(مولوی)

دلبری‌ها در عالم فراوان است: گر به اسماء حق تعالی آشنا باشی آنها را همچون بوی گل در کوچه باغها، دانی که سیر تو را برای ورود به باغ سریعتر گرداند، چه دانی که این بوی را منبعی است.

گر حسن آفرین را حسن نبود، این همه حسن از کجا می‌آمد؟ پس این محاسن در این صورت تو را رهبر است.

خیز تا بر کلک این نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

و اگر در تماشای این حسن توقف کردی و دلبری آن تو را از چشم انداز عالم بالا محروم کرد فریب و چاهی ویل است که فرمود:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^۱

آیا متاع و کالای دنیا جز متاع فریاست؟ تا از گردش این خامه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

خسته‌ات نکنم، بنشین تا از این فریب آباد قصه‌ای برایت گویم:

در مکتب خانه بود که حسن لیلی مجنون را از کودکی به دام جنون کشید و فریب آباد دنیا او را بیابانی نمود. اعراب را این خرافه بود که دختر به قبائل دیگر نمی‌دادند و زین‌رو بین این دو دلداده هجرانی جانگداز افتاد تا بدان جاکه لیلی بیمار شد و در این بیماری رنگش از رخسار برافتاد و پریشانی به گیسو رو آورد، و طلوع حسن به غروب گرائید. در چنین حالی او را با عاشق پیامی است بر این پیام عبرت‌زا کمی بمان:

به مه‌د مرگ چون لیلی در افتاد	فتاد آن عاشق شوریده‌اش یاد
چراغ جان ز روغن گشته خالی	نه عشقی مانده نه مجنون نه لیلی
خزانش برگ ریزان کرده آغاز	به رفتن جان شیرین گشته دمساز
پریشانی به مویش روی آورد	به زردی کشت سبزش روی آورد
سمندش از تک هستی در افتاد	بهارانش گلستان رفته بر باد
به یغما برد مرگش برگ نسرين	به جز تلخی نماند از کام شیرین
خمارین نرگش از ژاله تر ماند	طییش را دواها بی‌اثر ماند
پیامی داد عاشق را به صد سوز	که بنگر غایت الامالت امروز
به شاخی نغمه‌ها کردی تو آغاز	که اکنون نوحه زاغ استش آواز
سپردی دل به آفل هین افولش	چو دل دادی ندانستی تو گولش؟
جهان پیری است محبوب و فریبا	غرور است این متاع دون دنیا
حریم دل به جز جای خدا نیست	بر این بیمار جز عشقش دوا نیست
زهی آن دل که دلدارش خدا بود	نظرگاهش حریم کبریا بود

به فانی چون سزد عمری رفیقی؟ به جاویدان سزد عشق حقیقی
 چو بر باد است این آرام و سامان به جز بادی به دست نیست پایان
 کنون من رفتی این غم رها کن دل از فانی فکن عزم خدا کن
 حرام است عشق بازی جز که با حق هم او باشد حبیب و عشق مطلق
 نیرزد عشق خوبان چون سراب است به راه حق گل و گلزار و آب است
 (مؤلف)

مگوی مرا چه کار با لیلی و مجنون؟ که گر مجنون را یک لیلی بیش
 نبود ما را صدها لیلی است، که چون آنها را رصد کنی بینی که همه در
 معرض زوال اند، پس تا توانی دل به شعاعی از آفتاب میند، روی به آسمان
 آور و خورشید را بنگر که کان نور آنجاست.

اینجاست که امام علیه السلام از مناجات شعبانیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 شاهدهی می آورند و آن درخواست بریدگی و انقطاع از ماسوی به سوی
 حضرت حق تعالی است تا بدان جا که چشمان دل حجابهای نورانی را هم
 از بین برد. در این فراز امام از این راز پرده برمی دارند که اولاً دل را نیز
 چشمانی است و نه تنها حجابهای ظلمانی را بر سر راه داریم که بعد از آنها
 نوبت به حجابهای نورانی می رسد و تا حجابها یکی پس از دیگری خرق
 نشود خورشید معرفت حق تعالی طالع نگردد. نخست به این فرمایش
 رسول الله صلی الله علیه و آله بنگر:

«ما من عبد إلا لقلبه عینان فإذا أراد الله بخیر عبده فتح عینی قلبه و
 رأى بهما الغیب»؛ هیچ بنده ای نیست جز اینکه خداوند در دلش دو

چشم دیگر قرار داده، هر آن گاه که حق تعالی به خیر بنده‌اش اراده کند آن دو چشم را می‌گشاید و عالم غیب را آن گاه به مشاهده می‌نشیند.

دقت کن ای عزیز! دقتی شایان و آن اینکه مجردات تا در عالم ماده پیاده نشوند قابل رؤیت با چشم ظاهر نیستند. برای مثال علم یک عالم را کجا توانی دید با چشم ظاهر و اگر یک دانشمند نشناخته را با یک بی‌سواد در کنار هم قرار دهند و بگویند کدام یک از ایشان از دانش برخوردارند جواب را نتوانی داد چرا که علم صفت و وصفی از مجردات است. اما چون علم در سخن یا نوشتار یا کردار خود را نمود، تشخیص آن برای همه روشن شود سایر صفات نیز چنین است، آن چشمی که از این آثار پی به مؤثر می‌برد با چشم دل می‌نگرد. اکنون می‌توانی با نگاه به آفاق و نفس خویش با چشم قلب همه دم خدا را به تماشا نشینی، آن چشم که خداوند را در همین آثار تماشا می‌کند چشم دل است.

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱ به زودی نشان دهیم نشانه‌های خود را در عالم طبیعت و در نفس خودشان تا بدان جا که روشن شود برایشان که اوست خداوند بر حق آیا برای ایشان کافی نیست که هم او بر هر چیز حضور دارد.

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳.

عزیزا! در این آیه بس بیاندیش. چه سه کتاب مفصل سیر آفاقی و انفسی و برهان صدیقین همه در این آیه مندرج است.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟

(حافظ)

ای عزیز حجابهای ظلمانی بس فراوان است، هر گناهی می تواند بر سر راه تو حجابی برانگیزد. و اما حجابهای نورانی:

حجابهای نورانی

«حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ التَّوَرِ»؛ تا بر درد چشمان دل

حجابهای نورانی را.

وه که بر سر راه سالک چه موانع است، همت بلند می خواهد که موانع را یکی پس از دیگری از سر راه بردارد.

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

به بوی نافه ای کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مُشکینش چه خون افتاد در دلها

(حافظ)

همان گونه که زلفین، گاه بر رخساره حجاب است، معذالک که چهره از وحدت برخوردار است، زلفین را تار بی شمار است که سالک طریق باید یک

یک را کنار زند تا چهره دلربا جمال نماید.

زلفت هزار دل به یکی تار مو ببست راه هزار چاره گر از چار سو ببست
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو ببست
تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان بگشود نافه‌ای و در آرزو ببست

(حافظ)

عالم کثرت زلفین را ماند، که سالک اگر همه را تواند از نظر بگذراند، در ورای این کثرت وحدت صانع را یابد، لاجرم در این مسیر صدها آلودگی و گناه است که همه اینها حجب ظلمانی است و آن قهرمان بهادر که تواند از همه این موانع بگذارد نوبت به حجابهای نورانی رسد و آنها دو حجاب بیش نباشد، حجاب جمال و حجاب جلال. شب‌زدگانی که از چاه طبیعت به در آمده‌اند و از ظلمت‌رهای جُستند، حال که سرچشمه نور را یافتند دوست دارند بدان بنگرند ولی چشمان ضعیف آنان کجا تاب دارد تا به خورشید نگرند. آنجا که انوار تجلی نه به چشمان کلیم‌الله، که بر کوه تابید، معذالک

حضرتش را تاب و توان از دست رفت، دیگران را چه تاب تواند بود؟
بوده‌اند کسانی که در حضور سلطانی مقتدر نه تنها سخنشان به لکنت می‌افتاد که چشم از کار باز می‌ماند و در دیدار صاحب جمالان نیز چنین بود. معذالک چون سالک راه هر آنچه پیش‌تر رود، عطش او برای وصال محبوب بیش‌تر شود و تن به هر دشواری راه دهد.

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

سینه گو شعله آتشکده پارس بکُش دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر
روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

(حافظ)

«فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»؛ و

واصل گردان به معدن عظمت قرب خود و بگردان جانهای ما را

پیوندی جاودانه به عزت و پاکی خودت.

و این بلندترین آرزوی سالک است که مادام مقیم آن آستان باشد. سالکی خسته راه، چون به آن آرام جای رسید و بر آن آستان سر نهاد، عرق راه از چهره اش بگیرند و چون نسائم وصل محبوب، جان خسته اش را نواخت غم از دلش رخت بربست و لذت انس، گذشته های تلخ را از خاطرش زدود.

حلقه آن در شدم آرزوست	بر در او سر زدم آرزوست
چند به هر باد پریشان شوم	خاک در او شدم آرزوست
خاک درش بوده سرم سالها	باز هوای وطنم آرزوست
تا که به جان خدمت جانان کنم	دامن جان بر زدم آرزوست
بهر تماشای سراپای او	دیده سراپا شدم آرزوست
مرغ دلم در قفس تن بمرد	بار دگر پر زدم آرزوست
بسکه در این دهر کشیدم فراق	زندگی در کفتم آرزوست

(مولوی)

در این فراز از مناجات شعبانیه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصول انسان

را به این مقام چگونه یابی که:

«إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ
فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا؛ پروردگارا! قرار ده مرا همانند کسی که خواندی او را
و پذیرفت دعوت تو را و چون به او نگریستی، از شکوه جلال و
عظمت تو بیهوش افتاد و تو با او در باطن رازگویی.

می‌بینی که اینجا تجلی حق تعالی بر عارف است، و چه رازها که در آن
بیخودی، پروردگار عزیز با بنده‌اش در میان نهد در بلندای قرب و وصال
خدائی که برای بنده خاکی چه مواهب که پیش آید و نسائم وصل غنچه
جان او را چگونه شکوفا سازد تا بر این باور پایدار مانی، گوشه‌ای از سخنان
حضرت پروردگار را در سراپرده معراج در شب وصال به تماشا نشین:
«یا احمد: آیا می‌دانی کدام عیش گواراتر و کدام زندگانی جاویدتر
است؟» عرض کرد: «خدایا نمی‌دانم.»

فرمود: «زندگی گوارا از آن کسی است که از یادم غافل نشود، و نعمت‌هایم
را فراموش ننماید و به حقوقم جاهل و بی‌خبر نباشد و در شبانه‌روز
خشنودی مرا بجوید. جاودانگی‌ها از آن کسی است که برای خود کار کند تا
بدان جا که دنیا در نزدش کوچک و آخرت در نظرش بزرگ گردد، و برای
خویشتن در امور خیر بکوشد، خواست مرا بر خواست خویش ترجیح دهد،
مرا با قدرت و عظمت بیند و حق عظمت مرا رعایت کند و معامله مرا با خود
از یاد نبرد و بداند که من در شبانه‌روز بر کردار و گفتار او آگاهم، پس هر آن
گاه که آهنگ معصیتی کند یادآور من باشد و در نتیجه دل خویش را از آنچه
مکروه داشته‌ام باز دارد و شیطان و وسوسه‌های او را دشمن دارد و نگذارد که

شیطان بر قلبش راه یابد. پس چون چنین کرد، دلش را پر از عشق خود نمایم تا بدان جا که سراسر دلش متوجه من باشد، از دنیا فارغش سازم و اشتغالش را به آخرت اندازم و هم او را همچون عاشقانم متنعم سازم. آن گاه هست که چشم و گوش و قلبش را باز نمایم، با آنها ببند جلال و عظمت را و بشنود کلامم را، آن گاه چنان شود که لذائذ دنیا را دشمن دارد، از دنیایش بترسانم و دور گردانم آن چنان که چوپان گوسفندان خود را از چراگاه خطرناک به دور دارد، در چنین حال است که از مردم دوری جوید و عزلت اختیار نماید، هم اوست که او را به هیبت و بزرگی زینت دهد، این است عیش گوارا و جاودانگی.

زان پس هر آن کس بر خشنودی من عمل کند، سه خصلت را ملازم او نمایم، معرفتی که با آن جهل نباشد، یادی که فراموشی با آن نباشد، و عشقی که محبت دیگران از آن نکاهد. بنابراین چون دوستم داشت، دوستش دارم، چشمانش را به جلال خود برگشایم، آن گاه است که دیگر چیزی از او پنهان نمی ماند، خواص و نیکان بندگانم را به او بنمایم، در تاریکی های شبانگاه و روشنایی روز با او، سخن گویم تا بدان جا که مجالست او با مردم کم شود، کلام خود و سخنان فرشتگانم را از او نپوشانم، بر آن اسرار که کس آگاه نیست، واقفش گردانم، لباسی از حیا بر او بیوشانم تا بدان جا که همه از او شرم دارند، هم او آمرزیده روی زمین راه می رود، حتی جهنم و بهشت از او مخفی نمی ماند، این است صفات محبتین.^۱

۱. ارشاد القلوب دیلمی، ج ۲.

پس دیدی که عزت مؤمن تا کجاست، مگر این سخنان برانگیزد، و گر نه جواذب دنیا کی گذارد که ماسری به آسمان براندازیم ساعات از گذر باز نمی‌مانند، و تو را با خود یدک می‌کشند خواه خفته و خواه متوقف باشی.

می‌ندانی ای گدای هیچکس می‌فروشی یوسفی در هر نفس
یوسف چون پادشه خواهد شدن پادشاه پیشگه خواهد شدن
توبه آخر هم گدا هم گرسنه سوی او خواهی شدن هم برهنه

(عطار)

و بس تفاوت است میان آن که دقایق عمر را در طاعات و عبادات گذراند و یا در عبث؛ خردمند در گذرانیدن دقایق عمر بس بخیل است ولی آنکه نمی‌داند عمر چگونه می‌گذرد و برای گذراندن آن به دنبال لهو و لعب و سرگرمی‌های غافل‌کننده است:

﴿أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۱ آیا آن مرده که به او حیات بخشیدیم و قرار دادیم برای او نوری که با آن در میان مردم است، با آنکه در تاریکی‌ها مانده و نتواند بیرون آید یکسان است؟!

نمی‌بینی آن بنده که به راه قرب حق تعالی گام نهاد و از سلوک در این شاهراه لحظه‌ای باز نماند، حجب ظلمانی و نورانی را باز پس زد و در مواجهه با نور حق تعالی قرار گرفت، در زوایای دلش دیگر جز حق تعالی راه ندارد. خداوند را با حضرت داوود علیه السلام این وحی بود:

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۶.

«یا داوود ذِکری لِذاکرین، وَ جَنَّتِ لِلْمُطِيعِينَ وَ حُبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ وَ أَنَا خَاصَّةً لِلْمُحِبِّينَ»؛^۱ ای داوود! یادم برای یادکنندگان و بهشتم برای فرمانبرداران و محبتم برای مشتاقان و خودم شخصاً ویژه محبانم هستم. گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است (حافظ)

پس می‌بینی که نردبان ترقی انسان تا فراز آسمانهای عالم ملک پلکان دارد، و قرب او را تا ساحت کبریایی حق امکان‌پذیر می‌نماید، چون بنده با قرب انجام واجبات لذت انس با پروردگارش را چشید خود را بر انجام مستحبات و نوافل متعهد می‌داند و اگر در این راه استقامت ورزید بنگر تا به کجایش رسانید.

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ: مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتَهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»؛^۲ خداوند جل جلاله می‌فرماید: هیچ بنده‌ای به سوی من اسباب تقرب خود را فراهم نمی‌سازد که محبوبتر باشد نزد من از آنچه را که من بر وی حتم و واجب کردم پس به طور یقین بنده من به سوی من تقرب می‌جوید با به جا آوردن کارهای مستحب تا بدان جا که دوستش دارم، زان پس که من او را دوست داشتم، من

۱. عدة الداعي، ابن فهد حلی.

۲. کافی، به نقل از امام صادق علیه السلام.

گوش او می شوم که با من می شنود و چشم او هستم که با من می بیند
و زبان او هستم که با من سخن می گوید و دست او هستم که با آن
می دهد و می گیرد و پای او هستم که با من راه می رود، آن گاه چون
مرا بخواند دعوت او را اجابت می کنم و حاجت او را برمی آورم.
پس ای عزیز! می بینی که مقام بس رفیع است و تواند این بنده خاکی
را با افلاک این قدر مقرب کند. قطره وار در دریای هستی مطلق گم شده و
در میان عظمت ها پیدا شود.

گم شدم از خود نمی دانم کجا پیدا شدم

شبنمی بودم ز دریا غرقه دریا شدم

سایه ای بودم ز اول بر زمین افتاده خوار

راست کان خورشید پیدا گشت ناپیدا شدم

می مپرس از من سخن زیرا که چون پروانه ای

در فروغ شمع روی دوست بی پروا شدم

(عطار)

بازت از نسائم عالم قرب شمیمی آورم بلکه جانت را هوس پرواز دست

دهد، مناجاتی از امیرمؤمنان را برخوان:

«سُبْحَانَكَ أَيُّ عَيْنٍ تَقُومُ نُصَبُّ بِهَاءِ نَوْرِكَ وَ تَرْقَى إِلَى نَوْرِ ضِيَاءِ

قُدْرَتِكَ وَ أَيُّ فَهْمٍ يَفْهَمُ مَا دُونَ ذَلِكَ إِلَّا ابْصَارَ كَشْفَتْ عَنْهَا

الْأَغْطِيَّةَ وَ هَتَكَتْ عَنْهَا الْحِجَابَ الْعَمِيَّةَ فَرَقَّتْ أَرَاخَهَا إِلَى أَطْرَافِ

الْجَنَّةِ الْأَرْوَاحِ فَنَاجَوْكَ فِي أَرْكَانِكَ وَ وَلَجُوا بَيْنَ أَنْوَارِ بَهَائِكَ

و نظروا من مُرْتَقَى التَّوْبَةِ إِلَى مَسْتَوَى كِبَرِيَّاك فِسْمَاهُمْ اهل
 الملكوت زوّاراً و دعاهم اهل الجبروت عمّاراً؛^۱ ای خداوند
 سبحان و پاک، کدام چشم توانایی مشاهده روشنائی نور تو را دارد
 و صعود به سوی نور تابناک که را توانایی است و کدام فهم و درک
 را چنین امکانی است؟ جز چشمانی که تو خود آنها را پرده
 برداشته‌ای و حجاب‌های کوری و نایبانی را از آنها برگرفته‌ای.
 لاجرم ارواح آنها در حال صعود، بال‌گشایان حریمت هستند.
 همانانند که تو را مادام در ارکان وجود می‌خوانند و در انوار
 عظمت غرق شده‌اند و رخت خود از این عالم خاکی برچیده‌اند و
 به کبریایی عظمت می‌نگرند، زین روست که ساکنان ملکوت آنان را
 زیارتگاه خود قرار داده و اهل جبروت آنان را کاخ‌نشینان خوانند.
 ای عزیز! این چند حدیث را در جنب فرمایشات امام از آن جهت آوردم
 که بدانی قلمرو کمال تا به کجاست. قلمروی که هیچ مخلوق حتی فرشتگان
 را توان پیمودن آن نیست، جز اینکه این سیر راهگذار انسان کامل است. و
 فضل خداوند تا آنجا شامل بنده مؤمن است که یک یا الله گفتن او بی‌پاسخ
 نمی‌ماند، و یک سجده او در پیشگاه رب الارباب را بنگر تا چه پاسخ است:
 «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا صَلَّى وَ سَجَدَ، سَجْدَةُ الشُّكْرِ فَتَحَ رَبُّ تَعَالَى الْحِجَابَ
 بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُ: يَا مَلَائِكَتِي انظروا الی عبدی، اداً
 فریضتی و اتمّ عهدی ثمّ سجد لی شکراً علی ما انعمت به علیه

ملائکتی ماذا له؟ فتقول الملائكة: يا ربنا رحمتك. ثم يقول الرب تعالى: ثم ماذا؟ فتقول الملائكة: يا ربنا كفايت مهمه. فيقول الرب: ثم ماذا؟ ... و لا يبقى شىء من الخير الا قالته الملائكة. فيقول الله تعالى: لا شكرنّه كما شكرنى و أقبل عليه بفضلى و أريه وجهى^۱؛ به راستی که بنده چون نماز گزارد، و سپس به سجده شکر پرداخت، برمی دارد حضرت پروردگار حجاب بین او و فرشتگان را و سپس فرماید: ای فرشتگان من! بنگرید به سوی بنده ام، به جای آورد آنچه بر او واجب کردم و به پایان آورد پیمان مرا و زان پس به سجده شکر پرداخت بر آنچه نعمت به او دادم. ای فرشتگانم! چه او را دهم؟ فرشتگان پاسخ دهند: رحمتت را. سپس خدا فرماید: دیگر چه چیز؟ باز فرشتگان گویند: پروردگارا نیازهای او را برآور. باز پروردگار فرماید: دیگر چه چیز؟ تا بدان جا که نماند از خوبیها و نعمات که فرشتگان نگفته باشند. سپس پروردگار خود فرماید: سپاس از او دارم همانگونه که او سپاس مرا گذاشت، با فضل خویش بر او روی آورم و جمال خود به او بنمایم.

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند	دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش	که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
طیب عشق مسیحا دم است مشفق لیک	چو درد در تو نبیند که را، دوا بکند؟
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار	که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند ^۲

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۳۴. ۲. حافظ.

حجب ظلمانی

۱. حجاب کفر

آنچه ملاحظه فرمودی از آن کسی است که حجب نورانی را واپس زده و این مقام در آرزوهای ما مندرج است، و من که از یاد آنها هم شرمسارم، گاه با خود می‌گویم:

آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک برگ کاه

و گه خود را تسلی دهم که: «با کریمان کارها دشوار نیست». ما معمولاً گرفتار حجب ظلمانی هستیم که ضخیم‌ترین آنها عدم دیدار خدا و خودبینی است، آمده‌ایم تا او را ببینیم اما متأسفانه خود را دیدیم و او را ندیدیم و این همان شرک جلی است که برای مشرک بویی از وصال نه در دنیا و نه در عقبی به مشام نرسد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ

وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي

الْمُجْرِمِينَ﴾؛^۱ آنان که تکذیب کردند نشانه‌های ما را و روی

گردانیدند از آنها، هرگز درهای آسمان به روی ایشان گشاده نگشته

و بهشت را در نیابند، جز اینکه شتر تواند از چشمه سوزن بگذرد.

و این کنایه از محال بودن است. حتی از دیدار و ملاقات خداوند در

۱. سوره اعراف، آیه ۴۰.

آخرت نیز محبوبند.

﴿كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّحَجُوبُونَ﴾^۱؛ نه چنین است به راستی

که ایشان در آن روز در دیدار پروردگارشان محروم و در پرده‌اند.

نه تنها در آن روز که در همین عالم هم پیامبر عزیز را نشناخته و او را

یک انسان عادی می‌پندارند.

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾^۲؛

و قرار دادیم میان تو و آنان که به رستاخیز ایمان ندارند حجابی

بس پوشیده.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

۲. حجاب گناه

بعد از کفر بدان که هر فرمانبرداری گامی تو را در راه حق تعالی پیش

می‌برد، و هر نافرمانی تو را گامی به عقب برمی‌گرداند و اگر عمر چنین

بگذرد در هنگام ملاقات با پروردگارت بینی همان جا که بوده‌ای هستی و

بسا واپس‌تر رفته‌ای، عمر پشت سر افتاد، سرمایه‌ها بر باد رفت، اندام قوی

به ضعف گرایید، قامت خمیده، پیری رسیده ولی گامی به سوی پروردگار

برنداشته و وای بر این زندگانی.

آنچه را از سرگذشت مجنون مولانا به شرح کشیده بی‌شبهت بر این

زندگانی نیست.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۵.

۱. سوره مطففین، آیه ۱۵.

دل مجنون در تمنای دیدار لیلی است اما بر شتری سوار است که ناقه
خود را در طویله رها کرده، مجنون را عشق لیلی در سرو ناقه را مهر فرزند،
شتر را چند گامی از ترس تازیانه در صراط و گامی دیگر به سوی ناقه
یک دم از مجنون ز خود غافل شدی ناقه گردیدی و واپس آمدی
میل مجنون پیش آن لیلی روان میل ناقه پس پی طفلش دوان
روزها در این سفر برآمد و مجنون

چون بخود باز آمدی دیدی ز جا کو سپس رفته است بس فرسنگها
در سه روز ره به این احوالها ماند مجنون در تردد سالها
به خود دمی بنگر، به راستی که عمر چنین نگذشته، کتاب را فرو نه و به
گذشته‌های خویش دمی بیاندیش همانجا که بوده‌ای هنوز هم نیستی؟
جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای تن ز هجر خار بن چون ناقه‌ای
جان گشاید سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها
خطوتینی^۱ بود این ره تا وصال مانده‌ام در روز سستی چند سال
راه نزدیک و بماندم سخت دیر سیر کشتم زین سواری سیر سیر

(مولوی)

معتادی به معتاد دیگر می‌گفت: عزیزم: ترک کن، ترک اعتیاد بسیار
آسان است، من تا به حال بیست بار ترک کرده‌ام. آیا توبه ما چنین نبوده
است؟!

۱. خطوتینی: دو گام.

سُبْحَه بر کف، توبه بر لب، دل پر از شوق گناه

معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

(صائب)

پس ای عزیز! هر گناه، به نوبه خود حجابی است بین بنده و خالق،
که برافرازنده این حجاب بنده است نه خالق. گناهان صغیره و کبیره را
چنین دان:

«وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا
أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ».^۱

بسا این حجابها پارچه نازکی نیست که سدّی عظیم است که مَشْکِ
اشک نتواند آنها را بردارد.

۳. حجاب خودبینی

نکته دیگر که بسا از دید سالک پنهان می‌ماند حجاب خودبینی و تکبر
است که آن حجابی بس گرانبار است.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

وقتی مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات خویش می‌فرماید:

«مولای یا مولای أَنْتَ الْغَنَى و انا الْفَقِير و هل یرحم الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنَى،
مولای یا مولای أَنْتَ الْحَی و انا الْمَیِّت و هل یرحم الْمَیِّتَ إِلَّا
الْحَی».^۲

من و تو در پیشگاه این پروردگار کیستیم و چیستیم، و مپندار که در این

۱. دعای ابوحمزه، امام سجاد علیه السلام.
۲. مفاتیح الجنان.

فقره مناجات، آن بزرگوار می‌خواهد بفرماید که من در آینده مرگی در پیش دارم و تو زنده و جاویدی، بلکه هر زنده‌ای، همه‌آن در حال مرگ است، و در آن به آن، حیاتی جدید از ناحیه حضرت حیّ به موجود افاضه می‌شود، گر قبول نداری نبض خویش در دست گیر، می‌نگری که هر لحظه را سکونی است و حرکتی که اگر آن حرکت نیاید مرگ حتمی است.

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد وز جهان تن برون شو می‌رسد
زین رو چه زشت است موجودی که میان مرگ و حیات در هر لحظه
زندگی می‌کند دم از خود زند.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
تو کز حجاب طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟

(حافظ)

از پدر و مادر و استاد تشکر داشته باش اما بدان که رب حقیقی خداست،
از پزشک خود ممنون باش ولی روی دل به حضرت شافی داشته باش.
دکان و تجارت و شغل را پاس دار ولی رزاق را خدا دان.
طبعاً گر با توحید حضرت حق تعالی سرآشنایی داشته باشی، همه چیز
از میان برداشته می‌شود و در دل سالک فقط خدا می‌ماند. می‌گویند: عارف
بزرگوار آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی در قنوت نماز با این بیت حافظ
تمنای این رفع منیت را داشته است.

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده گلگون خراب کن
بسیاری از اذکار که در تعقیبات نماز یا در نماز بدان توصیه شده را گر در
نظر آوری، من از وجود تو رخت برمی‌بندد و خدا به جای این پندار

می‌نشینند. از معصوم رسیده است که هر کس بعد از نماز مغرب هفت بار بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم»؛ حتماً با ایمان از دنیا می‌رود و حضرت رسول الله ﷺ می‌فرمایند: این کلمه گنجی است از گنج‌های عرشی و تو را گفته‌اند که در برخاستن نماز بگویی: «بحول الله و قوته اقوم و اقعد».

کدام فعل و حرکت از تو باقی می‌ماند که دانی که کار تو که کمترین آن نشست و برخاستن تو است همه با قدرت و نیروی حضرت قادر است حتی ضربان قلب تو و قبض و بسط ریه تو که در حرکت آن حضرت قابض و باسط در کار است.

و چون کلمه شریف لا اله الا الله گویی دانی که جز خدا دلبری نیست، آنکه واله اوست نه به جز او دل بندد و نه به چیزی جز او نگرَد. و آن که همچون امیرالمؤمنین از زبان خضر نبی حدیث: «یا هو یا من لیس الا هو»؛ را آموخت، رسد آنجا که بجز خدا نبیند، و این سه کلام توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال است که چون آنها را دانستی و به کار گرفتی برآیند آن توحید عبادت برای تو حاصل شود که آن هم در این آیه به کار گرفته شده:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی

همه دریای هستی را به آن حرف نهنگ آسا

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

نبینی خار و خاشاکی در این ره چون بفزاشی

کمر بست و به فرق استاد در حرف شهادت لا

چو لا از حد انسانی فکندت در ره حیرت

پس از نور الوهیت به الله آی از آن الّا

(سنایی غزنوی)

مرا ببخش که تو را بس خسته کردم، دمی بر این راه بمان تا داستانی را

از دفتر شعرم بر تو سراپیم:

دختری را وقت شوی افتاده بود	ماه رویی بود و بس دلداده بود
از شراب نرگس خمّار او	بانگ می‌زد بر درش هشیار کو؟
خواستاران عاشقان بی‌قرار	مدعی اندر وفا و عشق یار
در میان عاشقان کوی را	گفت هشیاری گزینم شوی را
هر که فرزانه است آید پیش ما	تا که بگزینیم شوی خویش ما
صف زدند از عاشقان صد مدعی	تا که در فرزانگی باشد قوی؟
ادعا را آزمایش در پی است	تا همای بخت بر بام کی است؟
محفلی را پر ز کالا ساخت سخت	بر نشست اندر کناری روی تخت
عاشقان را جمله بر مجلس بخواند	در کنار خویش بر مجلس نشاند
ساعتی در وصلشان افسانه گفت	وصف بس دیوانه و فرزانه گفت
پس برون راند از سرا دلدادگان	تا که شاید در صف فرزندگان؟
گفت فردا، هر چه در کاشانه بود	هم ز ساکن هر که اندر خانه بود
هر چه در یاد است بنویسید باز	پس فرستید اندر این کوی نیاز

آن یکی صد و آن دگر صدها هزار بر شمردند از نیاز وصل یار
هر چه در یاد آمد آن دلدادگان در خط آوردند آن فرزنانگان

زان میان دلدادہ‌ای بر خامه راند که مرا جز یار در خاطر نماند
در فروغ شمع آن سان سوختم که دو چشم از ما سوئی بر دوختم
آفتاب رویت آن سان سوخت جان کز شعاش گشت دیده ناتوان
در دلم جز اندوهی پر پیچ نیست جز همین پرتو به خاطر هیچ نیست
تا تو باشی، شرم بادم از غرور ظلمتی را بنگرم بر طرف نور
گفت آن مه رو که این دیوانه را برگزیدم از دو صد فرزانه را

هر که دیوانه است او فرزانه تر عاقل آن باشد که او دیوانه‌تر
من چو مجنون آن چنان لیلانی‌ام که به تنهایی از او تنها نیم
من چو فرهاد آن چنان شیرینی‌ام که دمی بی‌یاد او شیرین نیم

(مؤلف)

کمی بیاندیش، که به تماشای عالم مشغولی یا عالم آفرین؟ در این باغ
ثمربخش انگور و انار و به و بادام را به تماشا نشینی یا باغ آفرین را.
حافظ فرماید: ما اصولاً برای تماشای خدا آمده‌ایم:

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
و مولوی باغ را مخاطب قرار داده می‌پرسد:

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد

ای باغ تویی خوشتر یا گلشن و گل در تو یا آنکه برآرد گل صد نرگس تر سازد
آنجا که به تماشای خدا نشست در دنیا دیگر جز او نبینی و از آخرت جز
او نخواهی. اگر اهل معرفتی و همّت وصول به آن ذات باشد «یا مُنْتَهٰی هِمَمِ
الْعَارِفِینَ» و اگر دل در گرو عشق داری، آهنگ آن مقصد نما: «یا مَقْصَدِ
الْمُشْتَاقِینَ».

حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: آنان که از ترس جهنم عبادت می‌کنند
همیشان چون بردگان است که از ترس مولی فرمانبردارند و آنان که به
تمنای بهشت در کارند، همیشان هم تاجرانه است. برای سود مایه خویش
در کار گذاشته‌اند و آنان که در عشق به ذات سر بر خاک می‌سایند،
عبادتشان عبادت عارفانه است.

قدح چون دور من افتد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا یکدم بمانم خیره بر ساقی

(سعدی)

فرق است میان آن که عبدالرزاق و عبدالخالق است تا آنکه عبدالله
است چه او می‌داند که «الا الی الله تصیر الامور»؛ صبروره هر ذاتی به سوی
اوست. خدا داند که روزی حبیبش را در شب معراج چه دادند. آنجا که
فرمود: «ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی».

مرا به قند شکرهای خویش مهمان کن علف میاور پیشم که من نیم حیوان

فرشته از چه خورد از غذای نور خورد خوراک ماه و ستاره ز آفتاب جهان

(مولوی)

سالک راه را سالیان دراز ره باید طی نمود تا رسد به جایی که همه آرزوها و خواست‌ها را به پای خداوند ریزد و او را بر همه چیز ترجیح دهد. ولی من ندانم که چه شد سحره فرعون را که فاصله طویل شرک و ایمان را در یک لحظه طی نمودند و در برابر وعده فرعون که گفت:

﴿فَلَا تُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا تُصَلِّبْتُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾؛^۱ قطع کنم دست و پای شما را از جهت خلاف یکدیگر و به دار آویزم جسد شما را بر چوبه نخلی.

جسورانه پاسخ دادند:

﴿فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛^۲ هر چه را خواهی داوری نما که این حیات دنیا بس گذران است.

و چه دلبری بود جمال حق تعالی را که کاخ فرعون با همه تجمّلاتش در چشم زن او تیره و تار نمود و انس خود را در کوی وصال حق تعالی آرزو می‌کرد. ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ﴾.^۳ غره مشو که مرکب مردان مرد را در تنگنای بادیه پی‌ها بریده‌اند نومید هم مباش که رندان جرعه نوش گاهی به یک ترانه به منزل رسیده‌اند و چه خوش فرمودند که اشعار ایام جاهلیت با آنکه بسا از فصاحت و بلاغت برخوردار بود همه را به دور ریزید جز این بیت لیبب را:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلًا وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَامِحَالَةٍ زَائِلًا

۱. سوره طه، آیه ۷۱.

۲. سوره طه، آیه ۷۲.

۳. سوره تحریم، آیه ۱۱.

و در قرآن جایی از زرق و برق فناپذیر دنیا چشم‌ت را باز گرفتند و تو را گفتند: «والاخرة خیر و ابقى»؛^۱ اما بلند نظران را فرمودند: «والله خیر و ابقى»؛^۲

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد چو فرو شدم به دریا چو تو گوهرم نیامد
سر خمرها گشودم، ز هزار خم چشیدم چو شراب سرکش تو به لب و سرم نیامد
(مولوی)

پس آنکه با خداوند مأنوس شد و لشکریان عشق، سراپرده بر دل او افکندند دیگر دلی برای او نمانده تا دلبر دیگری جوید، تا چه رسد که خود دلبر خود شود، نوع مردم آنقدر دلبری در خود ببینند که هیچ دم از خودبینی رهایی نیافته‌اند تا دلبری دیگر جویند، تا چه رسد که خداوند خود را ببابند: «هیچ خودبین خدای بین نبود.»

و این خود بینی و تکبر خطای پنداری است که نعمت خداداد را خود آفرین می‌پندارد، و از آن جمله است علم و کمال و حسن و جمال و ثروت و مال و پست و مقام، که همه در معرض زوال است.

علم و حافظه‌ات گاه بیماری آلزایمر آنگونه به فراموشی سپارد که نام خود را هم از یاد ببری، و حسن و جمالت را پیری به رسوایی کشد و ثروت و مالت را گاه بلایی آسمانی به خاکستر تبدیل کند و پست و مقامت را عنقریب دیگری جانشین گردد و آنچه را مسلم دانی طوفان غارت‌گر مرگ هیچکدام برای تو باقی نگذارد.

۱. سوره اعلیٰ، آیه ۱۷.

۲. سوره طه، آیه ۷۳.

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت
 روزیش صرف دادن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت
 (کلیم کاشانی)

۴. حجاب عالم طبع

دانی که خداوند ابا دارد کاری را انجام دهد جز با وسائل، مثلاً در حال فقر اراده فرماید نیاز تو را برطرف کند می تواند از آسمان مبلغی پول را بر تو نازل کند چنین کاری را در انجام معامله ای یا بخشش کریمی برای تو رفع حاجت نماید، با درمان درد تو را به وسیله دارویی شفا بخشد، حال یکی از اقسام شرک است که تو آن شخص و یا این دارو را منحصرأ عامل دانی و مسبب الاسباب را فراموش نمایی، چون نهالی چند در باغی نشاندی و نهالت به ثمر نشست آنها را در دست پرورده خود بینی و به خویشتن نازی در حالی که هیچکدام را در حقیقت تو پروردی و بسیار کوتاهییم از آن که بتوانیم با خاک و آبی واحد صد گونه میوه و گل و رنگ آفرینیم.

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱ و در زمین پاره هایی مجاور یکدیگرند، زمینی را بینی انگور بر آورد، و زمینی نخلستان است و جایی زراعت غلات که همگی از آبی واحد مشروب شوند بسا گونه ای برگونه دیر برتر باشند، به راستی که در این نشانه هاست برای خردمندان.

۱. سوره رعد، آیه ۴.

یکی از اسماء فامیلی که بسا به مناسبت شغل و پیشه مردم آن را گزیده‌اند: زارع، کشاورز، دهقان و غیرو است. تا نپندارند که این صفات برایشان واقعیت دارد لازم است توجه به این آیه نمایند:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾؛ ^۱ آیا

شما کشاورزی می‌کنید یا ما راست زراعت.

و به دنبال این پرسش از انسان غافل پرسشی دیگر:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

الْمُنْزِلُونَ﴾؛ ^۲ آیا آبی را که می‌آشامید دمی نمی‌نگرید؟ آیا آن را شما

از ابر نازل می‌کنید یا ما فرود آورنده آنیم.

در عطش گر از قدح آبی خورید در درون آب حق را ناظرید

آنکه عاشق نیست او در آب در صورت خود بیند ای صاحب هنر!

(مولوی)

زین روست که یک موحد با کلمه طیبه بسم‌الله می‌خورد و با جمله شریف الحمد لله سفره برمی‌چیند، و آنجا که با ولی نعمت خود عاشق بود، دیگر به پذیرایی چندان توجهی ندارد چه مادام چشمش به صاحب خانه دوخته است.

قدح چون دُور من افتد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا یکدم بمانم خیره بر ساقی

(سعدی)

۱. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴. ۲. سوره واقعه، آیات ۶۸ و ۶۹.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

(حافظ)

وہ کہ زندگانی چنین عارفی چه لذت بخش است، او سر سپرده‌ایست که مادام حضور محبوب را درک می‌کند، برایش بس روشن است که ریه‌اش از اکسیژن ساختار او دم به دم پر می‌شود و از زلال چشمه او می‌نوشد و از سفره لبریز او لقمه برمی‌گیرد، شاد باد روان سعدی شیراز که خوش فرمود:

هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون بر می‌آید مفرّح ذات،

پس در هر نفس دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب

از دست و زبان که بر آید؟ کز عہدہ شکرش به در آید

و این سخن در شأن معارف آن روز بود و در شأن معارف امروزش هزاران درجه بیافزای، چه اگر بدنی به وزن شصت کیلوگرم داشته باشی سیزده صفر جلو عدد یک بگذار این رقم که قابل خواندن نیست تعداد سلولهای بدن تو است، همه در گردانهای مختلف، به فرماندهای مالک اعظم کمر بسته و در خدمتکاری تو مشغول و تو از همه بی‌خبری جمعی سلولهای پوستی و جمعی استخوانی و جمعی عضلانی و جمعی خونی و جمعی مویی و در هر نفس گلبولهای قرمز مأمور تغذیه و تهویه کل این لشکر عظیم، حال بنگر که چه زمان توانی از عہدہ شکرش به درآیی و پروردگار عظیم، خود از این فقر آگاه است که فرمود: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^۱.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

و بدترین ناسپاسی‌ها آن است که انسان ولی نعمت خود را نشناسد و بدتر از آن آنکه نعمت را از ناحیه دیگری داند، مثلاً اگر صاحب جاهی خدمه خود را فرماید غذایی برای تو تهیه کند و آن را بر سر سفره تو گذارد، تو آن نعمت را منحصرأ از این خدمه دانی و آن صاحب جاه را نشناسی؛ در این آیه دقت فرما:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِّي مِن كُلِّ الشَّجَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱؛ پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که در کوهساران و درختان و سقف‌ها منزل گزیند، زان پس از میوه‌های شیرین تغذیه نماید و راه پروردگارتان را همی پوید آن گاه بیرون آید از درون آنها نوشابه‌ای بارنگهای مختلف که در آن است درمانی برای مردم. به راستی که در این نشانه ایست برای اندیشمندان.

دقت کن در کلمه ناس که همه این زنبوران کارگزاران خداوند اند و همه روز در کارند و مأمورانی از خود دارند که اگر در کار کوتاهی و تعلل کنند گردن آنها را بزنند و زنبوری ماده بر کار همه نظارت دارد تا خوراکی شفا بخش بر سر سفره تو گزارند، حال بنگر که به تماشای خدا نشسته‌ای یا زنبور؟ گاو و گوسفندان را آن مأموریت که بر سر سفره تو شیر و ماست و روغن و کره و سرشیر گذارند و هر کدام کارخانه‌ای خودکار که با مصرف علف سبزه‌زارها در

۱. سوره نحل، آیه ۶۸.

کالبد ناچیز خود از میان فضولات و ادرار و خون، شیری پاک و مقوی و توان بخش تو را بخشند:

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّعَبْرَةٍ تَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَوْثٍ وَ

دَمٍ لِّبَنٍّ خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾؛ ^۱ حال در تناول لبنیات شاکر

گوسفندانی یا حضرت رزاق؟ وه که انسان چقدر ناسپاس است.

گوشی تا سخن حکیمانه استماع کنی، چشمی تا به آیات آفاقی و قرآن

بنگری، و دلی تا در عظمت ولی نعمت خود بیاندیشی.

﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ ^۲

و یک تنبّه و بیداری که:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ

غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَآ تَسْمَعُونَ﴾؛ ^۳ بگو چگونه پندارید که اگر

پروردگارتان شب را جاودان سازد تا روز رستاخیز کدام خداوند

است جز او که روشنایی را برای شما باز آورد؟ آیا این سخن را

نمی شنوید؟

آن گاه که در پایان شبی یلدا سپیده انوار جمال خورشید از خاور

سرمی آورد، زمانی که آسمان تیره را ابرهای سوخته در افق گلگونه بر رخسار

آسمان می کشد، کلاغها با زمزمه هماهنگ ذکر خود، سکوت شب را در هم

می شکنند وه که طالب دل سوخته را چه نوید است؟

۲. سوره نحل، آیه ۷۸.

۱. سوره نحل، آیه ۶۶.

۳. سوره قصص، آیه ۷۹.

یک شب دل شیدایی می‌رفت به صحراها بی‌خویشتم کردی بوی گل و ریحانها
 گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل چون یاد تو افتادم از یاد برفت آنها
 تا عشق تو ورزیدم دل از همه ببریدم چون با تو روا باشد نغز همه پیمانها
 تا خار غم عشقت بنشسته به دامنم کوتاه نظری باشد رفتن به گلستانها

(سعدی)

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٌ تُسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾؛ بگو: چه
 تصور نمایید، گر خداوند روز را تا قیامت برای شما جاودان دارد
 کدام خداوند است تا برای شما شب را آورد تا در آن بیارمید آیا
 نمی‌نگرید؟

آن گاه که از کار روزانه خسته و درمانده شدید، اندام شما یک یک از
 کارکردن باز مانده. وه که استراحت شبانه چه لذت‌بخش است، به ویژه که
 این استراحت همگانی است، اتومبیل‌ها از سر و صدا باز مانده، پرندگان
 سر در گریبان فرو برده، خورشید خانم جمال خود در کوه‌های باختر پنهان
 کرده، تن آدمی رامشش را در بستر جوید. گر با یک فرمان حضرت حق،
 زمین از حرکت وضعی خویش باز ماند، نیم کره در شبی جاوید و نیم کره
 دیگر در روزی جاوید تا ابد فرو مانند. به راستی که ندانیم سپاس حضرتش
 را چون گزاریم؟

صدها تذکر این گونه را در قرآن می‌یابید و نتیجه تفکر در هر یک از آنها

شما را بر آن توحید می‌خواند که بدانید معنی لا اله الا الله را و واسطه‌ها را واپس زنید.

ای عزیز: بدان که عالم صحنه‌ای همانند یک نمایش عروسکی است که بسا صد عروسک در دست یک کارگردان پشت صحنه در حرکت و تکلم است، کودکان پندارند عروسک‌ها خود حرکت می‌کنند و خود سخن می‌گویند:

﴿مَا مِنْ دَآئَةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾^۱؛ نیست جنبه‌ای مگر آنکه زمامش به دست ماست.

مشركان همچون کودکانند که جز عروسک‌ها را نمی‌بینند، مؤمنین عوام عروسک‌ها را با کارگردان هر دو را می‌بینند و عارفان جز کارگردان نبینند. باغی را به تماشا نشینی با صد رنگ گل و دهها میوه، بدون آب کدام درخت میوه آورد و کدام گلبن عطر و رنگ آفریند، جز این است که برای یک انسان اندیشمند در دیدار این همه رزق و جمال، جلوات آب مطرح است و می‌پرسد این باغ از کدام جویبار مشروب می‌شود؟

یار بی‌پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولوالابصار
شمع جویی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق الانوار
چشم بگشا به گلستان بین	جلوه آب صاف و در گل و خار
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر در این گلزار

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

پا به راه طلب نه و از عشق بهر این راه توشه‌ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند که بود نزد عقل بس دشوار

(هاتف اصفهانی)

چگونه عالم طبع حجاب می‌شود؟

عالم طبع، همه، آیات الهی است، که روشنگر جمال اسماء الهی است:

«بِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۱

مباد که آنگونه مسحور آیات شوی که مقصد را از یادبری:

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ»^۲؛ در زمین نشانه‌هاست برای اهل یقین.

هر صورت جاذب تماشاگاه است به سوی صورت آفرین و آفرینش این همه آیات منحصرراً برای معرفی صورتگر است و آفرینش تو به خاطر شناخت او. مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

(حافظ)

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳

و این بندگی مسلماً بعد از شناخت صورت بندد زین رو همه مفسرین گفته‌اند او لیعرفون. مسلّم اگر با پژوهش و اندیشه به تماشای عالم طبع نشینی مرا گویی:

۲. سوره ذاریات، آیه ۲۰.

۱. دعای کمیل.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

خیز تا بر کلک این نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

شود آیا که شبی مهتابی در دامن طبیعت به تماشای آسمان نشینی؟ و

نواى مرغ حق را هماهنگ گردی

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ

لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

تماشای این آیات برای انسانی اندیشمند این برآیند را دارد که این

دستگاه بدین عظمت بیهوده و عبث نیست.

خرامیدن لاجوردی سپهر همان گرد برگشتن ماه و مهر

مپندار کز بهر بازیگری است سراپرده‌ای این چنین سرسریست

در این رشته یک پرده بیکار نیست سر رشته بر کس پدیدار نیست

(نظامی)

دکارت می‌گوید: «روی قبرم بنویسید در طول زندگانی دو چیز مرا از

شگفتی بیرون نیاورد یکی عظمت آسمان بالای سرم و دیگر ندایی که از

درون جانم می‌شنیدم». دانی این ندای اندرون جان چیست؟ اگر اهل

تفکر باشی تو را این ندا از درون جان نیز هست که:

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛^۱ آیا پندارید

خداوند شما را به عبث آفریده و شما را به سوی او بازگشتی نیست.

مفهوم این آیه این است که گر رستاخیزی نباشد، این جهان با همه عظمتش جز به بازی نیست و در حقیقت عبث است اما توازن آن دم که چشم باز کردی جز عالم طبع چیزی ندیده‌ای و هیچ دم به ماورای آن نیاندیشیده‌ای، معده‌ات در طلب غذا و چشم‌ت در تماشای رنگ و بدنت در انتظار بستر و استراحت و عزبت در طلب جفت. وه که جانت در این دیار چه غریب مانده، هم او که آسمانیست و در این زندانش به بازی گرفتی، چه زیباست تشبیه مولوی:

تخم بطی لیک مرغ خانگی	کرد اندر زیر خویشش دایگی
مادر تو بط آن دریا بُدست	دایه‌ات خاکی بُد خشکی پرست
میل دریا که دل تو اندر است	این طبیعت جانت را از مادر است
میل خشکی در تو از این دایه است	دایه را بگذار کو بد دایه است
تو بطی بر خشک و بر تر زنده‌ای	نی چو مرغ خانه خانه کنده‌ای
ما همه مرغابیانیم ای غلام!	بحر می‌داند زبان ما تمام

(مولوی)

مانده‌ای در زمان چون کوه و چسبیده به خاک چون درخت، آنکه سر در زمین دارد و بر آن کار می‌کند و از آن در می‌آورد لاجرم به آبادانی آن

۱. سوره مؤنون، آیه ۱۱۵.

می‌پردازد و هرگز با آسمان کاری نبوده در مقام گیاه است، اینانند محبوس داشته جان و پروراننده تن، آن مرغابی که در کنار مرغ خاکباز رشد کرد هرگز پرواز را نیاموخته و با دریایش کار نیست، تا چه رسد به آشنایی با آسمان.

گر نفخت فیه مین روحی را از یاد نبری، پر و بال جان را فراموش نکنی،
و با پرواز آشنایش کنی، به ویژه سحرگاهان که او مرغ حق را ماند.

ز آنکه نیم تو ز غیب استان بُد است	و آن دگر نیمت ز غیب استان بُدست
غیب را ابری و آبی دیگر است	آسمان و آفتابی دیگر است
آن جهان و راهش ار پیدا بدی	کم کسی یک لحظه‌ای اینجا بدی

(مولوی)

و تو را برای آن جهان آفریده‌اند، بار این جا منه که گذرگاه است نه
منزل، خوبان را یاد منزل فراوان بود

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾؛^۱ اینان را که ناب کردیم در

اثر یاد سرای بود.

سراییی که جوانیش را پیری در پی نیست، جمالش با زشتی نیامیخته،
حیاتش را مرگی تهدید نمی‌کند، سلامتیش با بیماری سازش نیست،
نورش را ظلمتی ضایع نمی‌کند، غنایی که فقرش به دنبال نبود، بقایی که
خیال فنایش دیگر نمی‌آزارد، چنین حیاتی چه ماند به این حیات که

خالقش فرموده.

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾؛^۱ زندگانی دنیا جز کالای

فریب نیست.

﴿وَإِنَّا لَآلِدَارُ الْآخِرَةِ لَهِيَ الْخَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛^۲ سرای

آخرت، سرای زندگی است گردانید.

جان انسان الهی است

فطرت انسان الهی است، دست ربوبیت حضرت ربّ از فراختای عدم به عرصه وجودش آورد، فطرت به معنی شکافتن است، آنجا ربوبیت حق را با خود مشاهده می‌کرد، زین رو بود که در برابر پرستش پروردگار که فرمود: السّٰت برّیکم؟ عرض کرد بلی.

اما این صحنه مصاحبه جان بود در صحنه لامکان، چون بدین جا آمد سرای طبع آنگونه‌اش به فریب کشید که پیمان را فراموش کرد، در مثالی که بر تو آوردم جان مرغابی وارث را مرغ خاکی به خاکبازی کشید و این اولین ادبار با حضرت ربّش بود.

مُوَازِ قَالُوا بَلَى تَشْوِيشَ دِیَرَمِ گنه از برگ و بارون پیش دیرم

اگر لا تیا سوا دستم نگیره مو از یا حسرتا تشویش دیرم

(بابا طاهر)

بی نیاز از راهنما اگر آدمی به صدای فطرت خویش گوش فرا می‌داشت،

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۳.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

باز شناخت او در گزینش خوبی‌ها و بدی‌ها کاملاً روشن بود، چه فرمود: ﴿فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ و این الهام و ویژگی تغییر پذیر نیست. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۲ و کج روی انسان پایمال کردن فطرت و الهام ربّانی خوشتن است.

کسانی که بد را پسندیده‌اند ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند؟!
امر پروردگارت بر این است که روی آور همین ندای درون خویش
باشی:

﴿فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ﴾^۳.

علت یابی دومین ویژگی نفس

کشف مجهولات در نهاد انسان یک امر فطری دیگر است، که تمام اختراعات و اکتشافات مرهون همین، امر فطری است که این انگیزه‌جویی در انسانهای هوشمند بیشتر است، آنجا که نسیمی نمی‌وزید سقوط یک سیب از درخت نیوتون را به کشف قانون جاذبه می‌کشاند، حرکت سرکتری در مجاورت حرارت وات را به کشف نیروی بخار هدایت می‌کند و پرواز پرندگان آدمی را به اندیشه راه پرواز و اختراع هواپیما انگیزه می‌شود، نیست اختراع و اکتشافی جز این که مرهون همین انگیزه‌جویی انسان است.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

اینجاست که بار مسئولیت انسان در پیشگاه حضرت حق تعالی بس سنگین تر می‌شود، بیاندیش که روزی در پیشگاه حضرت حق تعالی: تو را گویند:

﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾؛^۱ بازدارید ایشان را چه اینان مسئولان

هستند.

ذات تو را متمایل به خوبی‌ها آفریدم، و تشخیص خوبی و بدی را نیز در نهاد تو ودیعه نهادم، پژوهشگر و انگیزه‌جوییت خلق کردم، و علاوه بر این که پیامبرانی بر تو مبعوث کردم تا تو را از گمراهی بترسانند و بر هدایت بیافزایند چه شد که خوبی‌ها را رها کردی و به بدی‌ها روی آوردی، ندای درون خویش را نیز خاموش نمودی، برای کشف هر مجهولی ساعت‌ها به اندیشه نشستنی اما لحظه‌ای از زندگی، با این اندیشه نشستنی که: من از کجا آمده‌ام؟ برای چه آمده‌ام؟ و به کجا می‌روم؟

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.



واپس زدن حُجب

این کمال انقطاع، خروج از منزل خود و خودی و هرچه و هرکس و پیوستن به او است، و گسستن از غیر، و هبه‌ای الهی است به اولیاء خلّص پس از صعق حاصل از جلال که دنبال گوشه چشم نشان دادن او است «و لاحظته... الخ» و ابصار قلوب تا به ضیاء نظره او نور نیابد، حُجب نور خرق نشود و تا این حُجب باقی است، راهی به معدن عظمت نیست و ارواح تعلّق به عزّ قدس را در نیابند و مرتبت تدلّی حاصل نیابد «ثم دنی فتدلّی». و ادنی از این، فنای مطلق و وصول مطلق است.

صوفی، ز ره عشق صفا باید کرد عهده‌ای وفا باید کرد
تا خویشتنی، به وصل جانان نرسی خود را به ره دوست فنا باید کرد

رهایی از ما سوی الله

و آنچه در این فراز فرموده‌اند مقامی بس بلند و بسا آخرین منزل سلوک الی الله هست، چه پس از رهایی از همه علائق باقی می‌ماند علاقه به خود و این آخرین بت است، چه کارگشای زندگی را در خود می‌بیند هر چه دارد،

همه اکتسابات خویش هر چه داند دستاورد خود می‌بیند، غافل از اینکه:

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت زین نردبان افتادنی است
لاجرم هر کس که بالاتر نشت استخوان او بتر خواهد شکست

(مولوی)

اگر دقایقی در خورشید نگریستی دیگر جایی و چیزی را نبینی،
گر پرتوی از ذات چشمان دلت را خیره کرد، دیدار غیر، از نظرت محو
شود. چنین شخصی نه تنها اغیار را نمی‌بیند که حتی خویشتن خویش را
نیز نبیند و نشناسد. در این آیه بیاندهش:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ
فَنَسَاهُمْ أَنفُسُهُمْ^۱؛ ای گروندگان خداوند را پرهیزگار باشید و باید
بنگرد که هر کس برای فردایش چه پیش فرستاده خدا را پرهیزگار
باشد و نباشید از آن کسان که فراموش کردند خدا را، در نتیجه
خویشتن خویش را از یاد بردند.

دانی خویشتن را از یاد بردند چه مفهومی دارد چه آن کسان که خدا را از
یاد بردند مادام به خویشتن می‌بالند و می‌نازند من بودم که این زندگی را
تأمین کردم، چنین مدارکی را به دست آوردم، تو را نان آور بودم، شفای تو به
دست من است اگر من نبودم تو مرده بودی و...

۱. سوره حشر، آیه ۱۸.

این یعنی فراموشی اصل و نسب خویشتن چه خالق و ربّ تو فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

چنین انسانی با پندار، زیست می‌کند که از آن به خدا باید پناه برد.

دلم از پرده برون گشت مرا عیب مکن شکر لله که نه در پرده پندار بماند

(حافظ)

تا انسان از خیال و پندار رها شود و سراپرده آن فرو نهند، و جمال

خورشید حقیقت طالع نگردد بس مبارزه لازم دارد.

نیست وش باشد خیال اندر جهان تو جهانی بر خیالی بین روان

از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان

(مولوی)

آنکه که از کرسی ولایت خویش فرو افتادی و به عبودیت خویش واقف

گشتی، آن زمان که پندار غنا از سر فرو هشتی و داد فقر برآوردی، آغاز

آشنایی است، دست از کمر فرو نه و سر عبودیت بر خاک آستان نه که آن دم

در بر تو گشایند که گدای درگهش از هر دو کون مستغنی است.

«الهی کفی بی عزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ

لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ فَأَجْعَلَنِي كَمَا تُحِبُّ»^۲ پروردگارا! عزتم همین

بس که بنده درگاه تو باشم و فخرم کفایت کند که تو ربّ من باشی،

تو آن چنانی که دوستت دارم، مرا آن چنان کن که دوستم داری.

(حضرت علی عليه السلام)

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. مفاتیح الجنان.

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

(حافظ)

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ»^۱

(امام صادق علیه السلام)

پیر هرات بود که عشق به بندگیش آن گونه سر مست داشت که فرمود:
اگر که یار گویی بنده من از عرش بگذرد خنده من مردم غافل، کارمند
بانگی را مانند که با سپرده دیگران احساس غنا کنند و حتی بنازند که امروز
یک میلیارد به من دادند و خود رفتند

درک امانت تو را از این پندار بیرون آورد

چگونه ثروتمندی احساس فقر تواند کرد، چگونه قدرتمندی دم از
ضعف زند، و چگونه بینایی خود را کور پندارد، بیاندیش ای عزیز! بر اول و
آخر خویش:

«هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً»^۲؛ هم اوست که

بیرون آورد شما را از شکم مادران در حالی که چیزی نمی دانستید.

(امام صادق علیه السلام)

و زان پیشتر نطفه‌ای که در زیر میکروسکوپ هم به دشواری دیده

می شوید.

۱ و ۲. مصباح الشریعه.

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾^۱

نیامد بر انسان زمانی که در این روزگاران چیز قابل ذکر نبود؟

و زان پیشتر، عدم محض

﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^۲ آیا متذکر

نمی‌شود انسان که قبلاً نبود و ما او را آفریدیم.

بر این آیات هیچ کس انکاری ندارد که هیچ بودی، زان پس یک تک سلولی و زان پس کودکی نادان که نه چیزی داند، نه پلید از پاک شناسد، نه. کلمه‌ای تواند گفت، نه بر پای تواند ایستاد و نه هزاران نه چنین بودی یا از من قصه می‌شنوی؟ اگر این فقر راست آیدت و بینی که هم اکنون سرمایه داری، زورمندی دانایی، عاقل و توانایی، و حال بیانیش که این مواهب و نعمات از کجا آوردی؟

از جای برمخیز که هنوزم با تو کار است.

دقایقی دیگر به تفکر نشین هر چند این سخنان بر همه آنقدر روشن است که نیازی به تفکر نیست. آن ساعت که چند نفر جنازه تو را بر سنگ مرده شور کشانند، و از این سویت به آن سوی اندازند تا پلیدی‌های بستر از تو زدایند، و دمی بعد در ژرفنای حفره‌ای تو را به خاک سپارند، و زان پس نه با لحاف حریر که با خاک سرد رخسار تو را بپوشانند که بر این مراتب تو را هیچ شکی نیست در آن هنگام قدرت کو؟ غنا کو؟ دیدار کو؟ علم کو؟ آن آغاز و این انجام بنگر که جز این است؟ پس این همه مواهب که تو را هم

۱. سوره دهر، آیه ۱.

۲. سوره مریم، آیه ۶۷.

اکنون هست یقین کنی که همه امانت است که روزی تو را دادند در آن حال که هیچ نداشتی و روزی از تو ستانند در حالی که هیچ نداری، جز این است؟!

در کارگاه کوزه‌گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش؟

هر خاک که زیر پای هر حیوانیست کف صنی و چهره جانانیست
هر خشت که بر کنگره ایوانیست انگشت وزیری و سر سلطانیست
﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱
به درستی که ما عرضه داشتیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها
همگی از حمل آن سرپیچیدند، انسان آن را برداشت و جاهل و
زیان‌کار بود.

با توجه به این مراتب تهی‌دستی خود دانی و فقر خود شناسی و به
دارایی و نیروی خود ننازی، چون با امانت کسی ننازد و دانی که: «لله ملک
السموات والارض»؛ و چون بر فقر خویش آگهی یافتی دست از دامن غنی
برنداری و این است آئین بندگی. آن وقت است که ولی نعمت دست حمایت
از سر تو بر ندارد

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

ماهیان را بحر نگذارد برون	خاکیان را بحر نگذارد درون
اصل ماهی ز آب و حیوان از گل است	حیله و تدبیر اینجا باطل است
قفل زفت است و گشاینده خدا	دست در تسلیم زن و اندر رضا
ذره ذره گر شود مفتحها	این گشایش نیست جز از کبریا
چون فراموش شود تدبیر خویش	یابی آن بخت جوان از پیر خویش
چون فراموش خودی، یادت کنند	بنده گشتی، و آنکه آزادت کنند
گر تو خواهی خُری و دل زندگی	بندگی کن بندگی کن، بندگی
از خودی بگذر که تا یابی خدا	فانی حق شو، که تا یابی بقا
گر تو را باید وصال راستین	محو شو، والله اعلم بالیقین

(مولوی)

قطره‌ای را مانی که شعاع خورشیدش از دریا جدا سخت و از آرام جای خویش دور افتاد، نسیمش به بازی گرفت و با قطرات سرگردان دیگر درآمیخت با آشنایان قطراتی که، بسا هم دیار او نبودند اما به سرزمینی رسید که دوباره رنگ قطره‌ای یافت، سرزمینی خشک که می‌خواست او را ببلعد، اما با قطرات دیگر دست به دامان شد و از آن سرزمین همگی فرار کردند و هر چه بیشتر می‌رفتند با یاران جدید مواجه شده و سپاهی تشکیل دادند و زمزمه کنان راه دریا در پیش گرفتند قطره‌ها جوی شدند و جویها رود و رودها شط ساختند رفتند و رفتند تا به دریا رسیدند آنجا بودند و نبودند این است معنی فنا!

تا لب بحر این نشان پای‌هاست پس نشان پا درون بحر لایست

(مولوی)

گاه چنان با خودی که جز خود ندانی، آنچه میل من است، آنچه تمنایم، خودخواه و خود بین که جز خود نمی بیند و گاه خدا خواه و خدا جو، که دلبرم اوست و لاجرم دلی برایم نمانده بنگر که در آن حال کیستی و کجایی و سرمایه تو چیست؟

ای برادر تو همه اندیشه‌ای	ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی	ور نباشد همچو هیمة گلخنی
گر گلابی بر سر و جیبت زنند	ور تو چون بولی برون افکنند

(مولوی)

چه بهتر که معنی توحید را از جناب خواجه نصیر طوسی شنوی:

توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد و توحید به معنی اول شرط باشد در ایمان که مبدأ معرفت بود و به معنی دوم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود و آن چنان بود که هر گاه مؤمن را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست و فیض او را هم وجود به انفراد نیست پس از کثرت بریده شود و همه را یکی داند و یکی بیند... و از مرتبه وحدت «وحدۀ لا شریک له فی الاهیة» بدان مرتبه رسیده باشد که: «وحدۀ لا شریک له فی الوجود» و در این مرتبه نظر به غیر الله افکندن را شرک مطلق شمرد و به زبان حال گوید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

۱. سوره انعام، آیه ۷۹؛ اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی.

اینجاست که این فراز از سخن امام را بهتر درک می‌کنی، چه خوب است که آن را دوباره بخوانی. ای عزیز! گر چشم دیدار خدا را به تو بخشیدند، چشم دیدار غیر را بر تو بستند:

«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ»؛ گر شیاطین بر قلوب فرزندان آدم حجاب نمی‌گشتند هر آینه بر ملکوت آسمانها می‌نگریستند.

(حضرت محمد ﷺ)

آنکه بر این منزل سر در آورد، بهشت آغازینش را از همین جا مشاهده می‌کند، با آن که در دنیا است در آخرت است. در عین حدود، بیکرانست، با آنکه عاقل است سرمست است، با آنکه خاکی است بال پرواز دارد، مادام ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱ او را سرمست دارد.

شرابی خور که جامش روی یار است	پیاله چشم مست باده‌خوار است
شرابی را طلب بی‌ساجر و جام	شراب باده‌خوار ساقی آثام
شرابی خور ز جام وجه باقی	سقا هم ربهم او راست ساقی
طهور آن می بود کز لوث هستی	تو را پاکی دهد در وقت مستی
همه عالم چو یک خمخانه اوست	دل هر ذره‌ای پیمانۀ اوست
خرد مست و ملانک مست و جان مست	هوا مست و زمین مست و زمان مست
جهانی خلق از او سرگشته دائم	ز خان و مان خود برگشته دائم

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

یکی از بوی دُردش عاقل آمد	یکی از رنگ صافش ناقل آمد
یکی از نیم جرعه گشته صادق	یکی از یک صراحی گشته عاشق
یکی دیگر فرو برده به یک بار	خم و خمخانه و ساقی و می خوار
کشیده جمله و مانده دهن باز	زهی دریادل رند سرافراز
در آشامیده هستی را به یک بار	فراغت یافته ز اقرار و انکار

(شبستری)

آنچه را عارف شبستر در این اشعار مورد نظر دارد، این است که شراب تجلیات حق تعالی در همه یکسان اثر نمی‌کند، یکی در این سرمستی شرح جمال دوست بر بند دارد، یکی در راز و نیاز خلوت و تنهایی، یکی با انس سحر، یکی با شکرانه در سجده گاه، یکی به راه شهادت و یکی هم آنقدر مجذوب که زان جذبه‌اش سخنی نیست و در دریای سکوت غرق است و دیدار خلق برای او مزاحمت است.

جذبات مراقبه

حاج میرزا حسین قاضی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود، چون از نزد میرزا خواست خداحافظی کند و به تبریز رود، مرحوم میرزا به او گفت: سعی کن حالا که می‌روی شبانه‌روزی یک ساعت به خود پردازی. بعد از چند سال که میرزا به تبریز آمد و از حال او پرسید، در جواب گفتند آقا آن یک ساعت تبدیل به بیست و چهار ساعت شده که همواره در

مراقبت و عزلت است و این آقا میرزا حسین پدر علی قاضی عارف مشهور است.

طبعاً این حالات چشیدنی است نه دانستنی، و آنکه هستی خود را درک می‌کند چگونه تواند از هستی خدا سخن گوید.

به سخن سید حیدر آملی توجه فرمایید:

«حقیقت توحید نه قبول اشارت دارد و نه محل عبادت است برای اینکه توحید عبارت است از وجود مطلق محض و ذات خالص که حق نامیده می‌شود، اصلاً و رأساً قبول اشارت نمی‌کند و قولاً و فعلاً عبارت نمی‌پذیرد و آن توحید حاصل نمی‌شود، مگر در صورت فنای طالب در مطلوب و فَنای شاهد در مشهود و هنگام غرق و هلاکت در وجود مطلق محیط و شکی نیست که در صورت غرق و هلاک نه اشاره‌ای باقی می‌ماند و نه اشاره کننده‌ای، و نه در عقل و درون اثری از غیر آنچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام خود اشاره بدان فرموده: «حقیقت مشاهده انوار جلال است بدون اشاره به ظاهر جمال»^۱

مگر سنگ و کلوخی بود در راه	به دریایی در افتادند ناگاه
به زاری سنگ گفتا غرقه گشتم	کنون با قعر گویم سرگذشتم
ولیکن آن کلوخ از خود فنا شد	ندانم تا کجا رفت و کجا شد
که از من در دو عالم من نمانده است	وجودم یک سر سوزن نمانده است

۱. ترجمه جامع الاسرار، ص ۱۱۱.

ز من نه جان و نه تن می توان دید همه دریاست روشن می توان دید
اگر همرنگ دریا گردی امروز شوی در وی تو هم دُر شب افروز
ولیکن تا بخواهی بود خود را نخواهی یافتن جان و خرد را

(عطار، الهی نامه)

و امام را جای دیگر در لباس شعر به ساده‌ترین وجه همین مفهوم است
که به مخاطب بیان فرموده‌اند:

فاطی به سوی دوست نظر باید کرد از خویشتن خویش گذر باید کرد
هر معرفتی که بوی هستی تو داد دیوی است به ره از آن گذر باید کرد

(امام خمینی رحمته الله علیه)

همچون کلوخ باش که از خود گمشده و در خدا خود را می‌یابد اراده‌ای جز
خواست دوست از خود ندارد:

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾؛^۱ می‌ترسند از آن

پروردگارشان که مسلط است بر ایشان و می‌کنند آنچه او به ایشان
امر فرموده.

نه چون سنگ باش که در دریا هم، جز خود نمی‌بیند.

﴿وَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾؛^۲

۲. سوره بقره، آیه ۷۴.

۱. سوره نحل، آیه ۵۰.

نجوای سَرّی حق با بنده خاص خود، صورت نگیرد مگر پس از
 صعق و اندکاک جبل هستی خود، رَزَقْنَا اللهَ وَ اِيَّاكَ.
 دخترم! سرگرمی به علوم حتی عرفان و توحید اگر برای انباشتن
 اصطلاحات است - که هست - و برای خود این علوم است، سالک را
 به مقصد نزدیک نمی‌کند که دور هم می‌کند «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْاَكْبَرُ»؛
 و اگر حق‌جویی و عشق به او انگیزه است که بسیار نادر است، چراغ
 راه است و نور هدایت «الْعِلْمُ نُوْرٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»؛
 و برای رسیدن به گوشه‌ای از آن تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم
 است.

حجاب خود بینی

لغت صعق به معنی بیهوشی است. در کشف جزء اصطلاحات عرفانی
 آن را چنین توضیح می‌دهد: «فانی شدن در حق است، هنگامی که تجلی
 ذاتی حق به وسیله انواری که جز ذات حق سوی الله را محترق می‌کند بر
 بندگان خاص حق وارد شود.» و در قرآن در حق حضرت موسی آمده که:

﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾^۱

و در دیوان حافظ از این واقعه تشبیهی زیبا دارد:

تو همچو صبحی و من شمع خلوت

سحرم تبسمی کن و جان بین که چون همی

سپریم

(حافظ)

آنجا که حضرت حی قیوم منحصراً اوست، چه ظلم است که ما حیات و قیام خود را از خود بدانیم، وصول بدان مقام که منیت انسان رخت بر بندد و هر چه را که دارد امانت خدا داند و خود را امانت دار؛ راه سلوک است، اگر این امر به تحقیق باورت شود، تو نیز در مقام فنایی.

رنگ آهن محو رنگ آتش است	ز آتشی می لافد و خامش وش است
چون به سرخی گشت همچون رنگ آن	پس آنرا نارست و صفش آن زمان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم	گوید او من آتشم من آتشم
آتشم من گر تو را شک است و ظن	آزمون کن دست خود بر من بزن
آدمی چون نور گیرد از خدا	هست مسجود ملانک ز اجتبا

چون پری غالب شود بر آدمی	گم شود از مرد وصف مردمی
هرچه گوید او پری گفته بود ^۲	زان سری نه زین سری گفته بود
چون پری را این دم و قانون بود	کردگار آن پری را چون بود؟

۲. مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

(مولوی)

فنا۱ در حق که همان زوال از تعینات امکانی و خلقی ناشی می‌شود از رجوع حقایق ممکنه به حق است برای اهل عصمت و طهارت و خواص در همین نشئه حاصل می‌شود، کما اینکه حضرت علی علیه السلام فرمود: «لو کشف الغطاء، ما زددت یقیناً» و خواجه عالم فرمود: «الان قیامت قائم»^۱ و در قرآن علاوه بر داستان حضرت موسی علیه السلام درباره قیامت همین واژه به کار رفته:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾^۲

مراتب فنای فی الحق از قول آیت‌الله علامه رفیعی قزوینی

مقام فنای فی الله سه درجه دارد:

درجه اول فنای فی الله هست که در نظر عارف سالک جمله مؤثرات و همه مبادی اثر و علل، از مجرد و مادی و قوای طبیعی و ارادیّه بیهوده و بی‌اثر شود. و مؤثری غیر از حق و نفوذ اراده و قدرت حق در کائنات نبیند و عوامل این عالم را محو و ناچیز در حیطة قدرت نامتناهی الهی شهود نماید.

۱. شرح مقدمه قیصری مرحوم آشتیانی. ۲. سوره زمر، آیه ۶۸.

و در این حال یأس تمام از همه خلق و رجای تام به حق پیدا شود و حقیقت آیه کریمه «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۱ را به عین شهود و بدون شائبه پندار و خیال عیان ببند و لسان حال او ترنم به مقال ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ گردد.

در این مقام بزرگترین قدرت‌ها و نیروهای مقتدرترین سلاطین عالم امکان با قدرت و نیروی پشه‌ای ضعیف در نظر حقیقت بین او یکی شود^۲ و این درجه را محو گویند.

درجه ثانیه فنای در صفات حق است. بیان این مقام آنکه انواع مختلفه کائنات که بهر یک در حدّ خود تعینی و نامی دارند، مانند ملک، ملک و انسان و حیوان و اشجار و معادن که در نظر اهل حجاب به صورت کثرت و تعدد و غیریت متصور و مشهود هستند در نظر عارف الهی یکی شوند، یعنی همه از عرش اعلیٰ تجرد تا مرکز خاک به صورت نگارستانی مشاهده نمایند که در تمامت سقف و دیوار آن عکس علم و قدرت و حیات و رحمت و نقش لطف و رحمت و مهر و محبت الهی و عنایت یزدانی به قلم تجلی نگاشته و پرتو جمال و جلال حق بر آن افتاده است. در این نظر برّ و بحر، دریا و خشکی‌ها، خاک و افلاک، عالی و دانی، همه به هم متصل و پیوسته و یکی خواهند بود و همه با یک نغمه و با یک صدای موزون خبر از عظمت

۱. سوره انفال، آیه ۱۷.

۲. نظیر حالت امام خمینی رحمته‌الله در هنگام تسخیر لانه جاسوسی آمریکا که مورد ترس و انتقاد سیاسی قرار گرفت، در چنین مرتبه‌ای بود.

عالم ربوبی دهند.^۱

و در این مقام به حقیقت توحید و کلمه طیبه لا اله الا الله متحقق شود. پس همه صفات کمال را منحصرأً به حق داند و در غیر حق ظلّ و عکس صفات کمال را پندارد و این مقام را طمس گویند.

درجه ثالثه مقام فنای در ذات است که آن را فنای در احدیت گویند و در این مقام همگی اسماء و صفات از صفات لطف همچون رحمن و رحیم و رزاق و منعم و صفات قهر مانند: قهار و منتقم را مستهلک در غیب ذات احدیت نماید و به جز مشاهده ذات احدیت هیچ گونه تعینی در روح او باقی و منظور نماند.

حتی اختلاف مظاهر همچون جبرئیل و عزرائیل و موسی و فرعون از چشم حقیقت بین صاحب این مقام مرتفع شود، مهر و خشم حق، بسط و قبض، عطا و منع، بهشت و دوزخ برای او یکی گردد، صحت و مرض، فقر و غنا، عزت و ذلت برابر شود. در این مرحله است که شاعر عارف الهی نیک سروده.

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مدار بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست
و شاید یکی از مراتب استقامت در صحیفه الهی امر به آن فرموده و
ممدوح در علم اخلاق و محمود در عرفان است همین مقام شامخ فنای در
ذات است و این مقام را محق گویند که بکلی اغیار از هر جهت محو و نابود

۱. همه عالم صدای نغمه اوست که شنیده است این صدای دراز؟

گشته توحید صفات و خالص ظهور کرده و تحقق یافته است، در این مرتبه که آخرین منزل و سفر الی الله است جلّت عظمته بود به لسان حقیقت گوید: «یا هو یا من لیس الا هو» و چون طالب حقیقت به این مقام رسید از هویت او و هویت همه ممکنات چیزی نماند بلکه همگی در تجلی حقیقت حق متلاشی شود ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾.^۱

و از مدارک این نظریه آیات و اخبار ذیل را در نظر داشته‌اند.

﴿فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛^۲

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾؛^۳

«مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»؛

قال روح‌الله: «مَنْ لَمْ يَلِجْ مَلَكَوَاتِ أَسْمَاءٍ حَتَّى يُولَدَ مَرَّتَيْنِ»؛^۴

«مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي، وَ مَنْ وَجَدَنِي عَشَقَنِي، وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ، وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ، وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيَّتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيَّتِهِ فَأَنَا دِيَّتُهُ»؛^۵

اقتلونی اقتلونی یا ثقات اِنْ فِی قَتْلِ حَیَاتَا فِی حَیَاتِ

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایدگی است

(مولوی)

بایزید گوید: چون به مقام قرب رسیدم، گفتند: بخواه.

۱. سوره غافر، آیه ۱۶؛ نقل از: رسائل علامه آیت‌الله رفیعی قزوینی، ص ۲۵.

۲. سوره بقره، آیه ۵۵. ۳. سوره نساء، آیه ۱۰۱.

۴. بحرالمدار، ج ۲، ص ۵۸. ۵. حدیث قدسی.

گفتم: مرا خواست نیست، هم تو از بهر ما بخواه.
باز گفتند: بخواه. گفتم: تو را خواهم و بس.
گفتند: تا از وجود بایزید ذره‌ای مانده، این خواست محال است،
«دع نفسک تعال».

و باز گوید: یک بار به درگاه او مناجات کردم و گفتم: کیف الوصول
الیک؟ ندایی شنیدم که: ای بایزید! «طَلَّقَ نَفْسَكَ ثَلَاثَ ثَمَّ قُلَّ اللهُ»؛ نخست
خود را سه طلاقه ده، بعد حدیث ما کن.^۱

باری آخرین مرحله معرفت مقام عبودیت است و عبد کامل آنکه به
یقین بداند که هر چه دارد هبه مولا است و از خود هیچ ندارد بلکه هستی
خود را نیز از او داند: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»؛^۲ بنابراین فنا آخرین
مرتبه سیر الی الله است و سیر سالک به آنجا منتهی می شود.

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم کانا الیه راجعون
سهل تستری گوید: بنده‌ای خریدم و به خانه آوردم، گفتم: چه نامی؟
گفت: تا چه خوانی. گفتم: چه خوری؟ گفت: تا چه دهی. گفتم: چه پوشی؟
گفت: تا چه آری. یک شب تا صبح گریه می کردم که اگر او بنده است، من
از بندگی چه آموختم؟

تو او نشوی ولی اگر جهد کنی جایی برسی کز تو، تویی برخیزد
و ذکر حضرت خضر است که به جناب امیرالمؤمنین علیه السلام آموخت: «یا هُوَ
یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ».

۱. تذکرة الاولیاء.

۲. مصباح الشریعة.

تعیین مرتفع گردد ز هستی	نماند در نظر بالا و پستی
وصال حق ز خلقت جدا نیست	ز خود بیگانه گشتن آشنایی است
چو ممکن گردد امکان برفشاند	به جز واجب دگر چیزی نماند

(شبستری)

سخنی جالب نیز از ابن عربی بشنو:

«الْحَقُّ ظَاهِرٌ لَمْ يَغِبْ قَطُّ وَالْخَلْقُ بَاطِنٌ لَمْ يَظْهَرْ قَطُّ وَالنَّاسُ فِي ذَلِكَ عَلَى عَكْسِ الصَّوَابِ. «أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ»^۱ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲؛
 «دَعْ نَفْسَكَ لِخَالِقِهَا يَفْعَلْ بِهَا مَا يَشَاءُ لَا تَدْخُلْ فِي الْبَيْنِ»^۳؛ نفست را به
 آفریدگارش سپار تا هرچه خواهد با آن بکند، خود در میان مایست.

داستانی را نیز در این مقال مولوی دارد:

آن یکی آمد در یاری بزد	گفت یارش کیستی ای معتمد!
گفت من، گفتش برو هنگام نیست	بر چنین خوانی مقام خام نیست
رفت آن مسکین به سالی در سفر	در فراق دوست سوزید از شرر
پخته شد آن سوخته پس بازگشت	باز گورد خانه انباز گشت
حلقه زد بر در به صد ترس و ادب	تا نجنبید بی ادب لفظی ز لب
بانگ زد یارش که بر در کیست آن	گفت بر در هم تویی ای دلستان!
گفت اکنون چون منی، ای من! در آی	نیست گنجائی دو من در یک سرای

۲. سوره ق، آیه ۱۷.

۱. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۳. مکاتیب عبدالله قطب شیرازی.

(مولوی)

آنجا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جانم فدایش باد در مناجات مسجد کوفه، می فرماید:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنَى وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنَى
مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلَّا الْحَيُّ»؛^۱
این فقر در آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ»، نه مراد آن فقیر است که بر در آید و اظهار فقر کند، که او اگر
راست گوید و وجهی در جیب نداشته باشد، چشم و گوش و دست و پا و
صد عضو دیگر دارد که هر کدام ثروتی عظیم است که در نظر عارف هیچ
کدام از آن او نیست و بی امر او قیامی ندارند و داستان حیات و مرگ نه
داستان مرگ آینده موجود زنده است، بلکه هم اکنون هم حیات از آن
اوست، هو حیات کل شیء.^۲

(امام صادق علیه السلام)

سالها گذشت که می پنداشتم خود هستم و مردم هستند و جهان هست،
و امروز می بینم که هر چه بود پندار بود. فقط خدا بود و خدا هست و خدا
خواهد بود، پندارها را شستم و به دریا انداختم.

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ»؛ بر

بنده هیچ نعمت افزونتر از این نیست که در قلب او به جز خدا

۱. مفاتیح الجنان.

۲. کافی.

چیزی نباشد.

(امام صادق علیه السلام)

سیر و سلوک سفری است با پای خرد به آفاق محدود و بازگشتی با دست پر به درون نامحدود و وصول به آنجایی که از همان جا آمده بودی.

(شیخ اشراق)

آن گاه که حیات را حیات حیی دانستی و خود را کنار زدی، دیگر هرگز نمی‌میری که هُوَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت. چرا که در حقیقت بقا، یعنی بیرون ایستادن از خود و دیدار هستی مطلق به چشم هستی مطلق. ای عزیز! تا خود بینی و جهان بینی، هرگز خدا را نبینی.

«لَا تَجْعَلْ طَبِيعَتَكَ حَاكِمَةً عَلَى حَيَاتِ الْإِلَهِيَّةِ»؛ قرار مده عالم

طبیعت را چیره بر حیات الاهییت.^۱

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

هزار گونه بلنگم بهر رهم که برند رهی که آن به سوی توست ترکناز روم

(مولوی)

این سخنی از مرحوم جلال الدین آشتیانی است که جا دارد خواننده

عزیز دقت فرماید:

«فَنای در حق، همان زوال از تعینات امکانی و خَلْقی ناشی از رجوع

۱. فتوحات مکیه، باب ۶۸.

حقایق ممکنه به حق تعالی است، برای اهل عصمت و طهارت و خواص در همین نشئه حاصل می‌شود، کما اینکه حضرت علی علیه السلام فرمودند: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» و خواجه عالم فرمود: «الآن قیامت قائم»^۱ در این حدیث توحیدی دقت فرما، که اگر در این حدیث شریف یقین پیدا کنی، تو نیز در مرتبه فنا قرار داری. خوب دقت فرما:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلاَ شَيْءَ غَيْرِهِ، نُوراً وَلاَ ظَلامَ فِيهِ، وَ صَادِقاً لاَ كَذِبَ فِيهِ، عَالِماً وَلاَ جَهْلَ فِيهِ، حَيّاً لاَ مَوْتَ فِيهِ وَكَذَلِكَ هُوَ الْيَوْمَ وَكَذَلِكَ لاَ يَزَالُ أَبَداً»؛^۲ به راستی که خداوند بلند مرتبه بود و هیچ جز او نبود، نوری بود که ظلمتی با او نبود، راست گفتاری که دروغ در او نبود، دانشمندی که جهلی با او نبود، زنده‌ای که مرگی با او نیست، همچنین است هم اکنون و همچنین است تا ابد.

(امام باقر علیه السلام)

این بحث را با ابیاتی از مولانا به پایان می‌برم:

ای خنک زشتی که خویش شد حریف	و ای گل رویی که جفتش شد خریف
نان مرده چون حریف جان شود	زنده گردد آن و عین آن شود
هیزم تیره حریف نار شد	تیرگی رفت و همه انوار شد
در نمکزار ار خر مرده فتاد	آن خری و مردگی یک سو نهاد
صبغة الله هست رنگ خم او	پیس‌ها یکرنگ گردد اندر او

۱. شرح مقدمه قیصری، ص ۶۳.

۲. التوحید، ص ۲۰۰؛ میزان الحکمه، ج ۶.

چون در آن خم افتد و گوئیش قم	از طرب گوید منم خم لا تلم
آن منم خم خود انا الحق گفتن است	رنگ آتش دارد الا آهن است
رنگ آهن محو رنگ آتش است	ز آتشی میلافتد و خامش وش است
چون به سرخی گشت همچون زرّ کان	پس انا نار است لافش بی زبان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم	گوید او من آتشم من آتشم
آتشم من گر تو را شک است و ظنّ	آزمون کن دست را بر من بزن
آدمی چون نور گیرد از خدا	هست مسجود ملانک ز اجتبا
نیز مسجود کسی کو چون ملک	رسته باشد جانش از طغیان و شک
ای تن آلوده به گرد حوض گرد	پاک کی گردد بدون حوض مرد؟
پاک کو از حوض مهجور اوفتاد	او ز طهر خویش هم دور اوفتاد
زانکه دل حوضی است لیکن در کمین	سوی دریا راه پنهان دارد این
گر چه صد چون من ندارد تاب بحر	لیک می نشکیم از غرقاب بحر
تا که پایم می رود رانم در او	چون نماند پا، چو بطّانم در او

(مولوی)

در توصیه امام علیه السلام این جمله را دقت فرما که فرمود:

«نجوای سرّی حق با بنده خاص خود، صورت نگیرد مگر پس از صعب و اندکاک جبل هستی خود». مفهوم این سخن برای روشن شدن شد که وصول به این مقام کاری ست بس مشکل، که مجاهدات فراوان را می طلبد.

باری سپس امام فرمودند:

«سرگرمی به علوم حتی عرفان و توحید اگر برای انباشتن اصطلاحات است که هست و برای خود این علوم است، سالک را به مقصد نزدیک نمی‌کند که دور هم می‌کند:

«أَلْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ»

و اگر حق جویی و عشق به او انگیزه است که بسیار نادر است، چراغ راه است و نور هدایت:

«أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَن يَشَاءُ»

و برای رسیدن به گوشه‌ای از آن، تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم است. در این فراز، امام دو نظر دارند، علمی که همراه آن عمل باشد مسلّم از امتیازات سلوک است که برای سالک ضروریست و چراغ راه است که اگر نباشد سالک به بیراهه می‌افتد، حتی ممکن است دیگران را هم گمراه کند؛ و اگر باشد و با عمل همراه نباشد، عدمش به ز وجود. چه هم مسئولیت را زیاد می‌کند و هم غرور آفرین است.

دکتری را می‌شناختم که روی تابلو نوشته بود: معالجه معتادان، اما خود معتاد بود.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ

أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الضَّالِّينَ﴾^۱؛ مثل آنان که برمی‌دارند تورات را اما بدان عمل

۱. سوره جمعه، آیه ۵.

نمی‌کند، همچون الاغی است که کتاب بارش هست. چه زشت است
مثل آنان که تکذیب می‌کنند آیات خدا را و خداوند ظالمین را هرگز
هدایت نمی‌کند.

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند
میزان ارزش‌یابی علم خود را با نگرش به خشوع خویش توان یافت چرا
که حضرت پروردگار فرمود:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱؛ به راستی که جز این نیست
که دانشمندان از خداوند ترسانند.

چرا که هر چند بر دانش تو افزوده شود در افزایش معارف، عظمت
خداوند را بیش‌یابی و هر چند بر اسرار طبیعت بیشتر واقف شوی، عظمت
مخلوق، تو را به عظمت خالق بیشتر راهبر باشد و اوراق هر دو دفتر را
پایانی نیست. اما اگر این دانش‌ها و مدارک تحصیلی بر غرور و تکبر تو
افزاید، عدمش به ز وجود.

آن یکی نحوی به کشتی در نشست	رو به کشتی‌بان نمود آن خودپرست
گفت هیچ از نحو دانی؟ گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکسته گشت کشتی‌بان ز تاب	لیک آن دم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند	گفت کشتی‌بان به آن نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن؟ بگو	گفت نی، از من تو سبّاحی ^۲ مجو

۱. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۲. سبّاحی: شناگری.

گفت: کلّ عمرت ای نحوی فناست زانکه کشتی غرق در گردابه‌هاست
محو می‌باید نه نحو این را بدان گر تو محوی بی‌خطر در آب ران
آب دریا مرده را بر سر نهد لیک زنده خود ز دریا کی رهد؟
مرد نحوی را از آن در دوختیم تا شما را محو نحو آموختیم

(مولوی)

اما آن علم که کسب آن بر معرفت تو افزایش، زاده و فرزند تقوی است
که فرمود:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ﴾؛ ^۱ تقوی پیشه کنید تا خداوند شما را
دانا سازد.

و خامه را آن قداست داد که با آن سوگند بخورد:

﴿نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾؛ ^۲
﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ ^۳

نون به معنی ماهی است و نوعی ماهی است که چون احساس خطر
می‌کند ماده سیاهی از خود می‌تراود که در گذشته از این سیاه‌آب برای
مرکب استفاده می‌کردند، بنابراین در این دو آیه سوگندی است به خامه و
مرکب و نوشتار؛ و کرامت حضرت پروردگار که با این اسباب به انسان آموخت
آنچه را که نمی‌دانست. چگونه بر قداست اینگونه دانش توان پشت کرد.
و بدان که وصول به هر حاجت و نیاز و هدف محتاج وسیله است، و آنکه

۲. سوره قلم، آیه ۱.

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳. سوره علق، آیات ۴ و ۵.

خواهد به مقصود رسد و وسائل را بردارد هرگز به هدف نخواهد رسید، چه معصوم فرمودند: «أَبَا اللَّهِ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»؛ و وسائل کسب معرفت به ویژه معرفت الله، نخست تنزیه خویشتن است و سپس استاد و کتاب و مطالعه و استماع و خاطر آسوده است و مجاهدت در این راه، که فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ ^۱ آنان که در شناخت

کوشیدند، ما ایشان را بر راههای خود هدایت می‌کنیم.

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟ ای خواجه درد نیست وگر نه طیب هست

(حافظ)

«مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ، دَعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا وَ مَنْ

عَمِلَ بِمَا عِلِمَ كَفَى عِلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ ^۲

معلم استاد و معلم دانا و پرهیزگار و اطاعت شاگرد از او از برترین وسائل

است.

آن کس که به واصلان اعلا نرسید لب تشنه بمرد زار و با ما نرسید

آبی که نگشت همره رود قوی در خاک فرو رفت و به دریا نرسید

مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی از ترس مقدس مآبها مخفیانه

به خدمت آیت الله قاضی می‌رسید در هنگام طلبگی روزی آقای قاضی به او

فرمود: «در آینده تو ریاست مسلمین را به عهده خواهی گرفت»؛ که برای او

۲. بحار، ج ۲، ص ۳۰.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

چنین مقامی بس شگفت‌انگیز بود.

آیت‌الله نجابت می‌فرمود: روزی در محضر استاد بزرگوار آیت‌الله قاضی بودم، فرمود: قبل از تو سید ابوالحسن اینجا بود، می‌گفت: آن روز شما از کجا این مقام را برای من پیش‌گویی فرمودی؟! گفتم: در خواب دیدم که تو چونان پیامبران بنی اسرائیل گام برمی‌داری. دانستم که در آینده ریاست به تو خواهد رسید.^۱

باری این است ثمرات علم و تقوی، در راه شریعت برای آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و در راه حقیقت برای آیت‌الله علی قاضی.

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾؛ به سوی او بالا می‌آید کلمه طیب و عمل نیک.^۲

و همی دان که کلمه طیب، انسان عالم عامل است، که با هر عمل صالح به سوی پروردگارش بالی جدید می‌گشاید.

هست از بهر آسمان ازل نردبان پایه‌ای ز علم و عمل

هر که را علم نیست گمراه است دست او ز آن سرای کوتاه است

بر این حدیث شریف از امام رضا علیه السلام نیز دقت فرما، بسا تو را بر کسب معرفت‌الله تشویق نماید:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى

مَا مَنَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءُ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ

۱. مجله حضور، شماره ۱۸، ص ۲۸۷. ۲. سوره فاطر، آیه ۱۰.

دنیاهم اَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْوُنَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَلَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
و عَزَّو تَلَدُّوا بِهَا تَلَدًا مَن لَّمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ
إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آتَسَّ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَ صَاحِبِ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ
و نُورٍ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٍ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٍ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ؛^۱ اگر
مردم از ارزش معرفت الله آگاهی داشتند، هرگز چشم به سوی
تمتعاتی که خداوند به دشمنانش داده نمی‌گشودند و دنیای پر زرق
و برق آنان از خاک زیر پاهایشان کمتر بود. و آنکه را خداوند بر
معرفت خویش آشنا ساخت، گویی هم اکنون در باغهای بهشت
می‌خرامد با دوستان الهی، چه معرفت الله انس است از هر وحشتی و
همراه است در هر تنهایی و نور است در هر تاریکی و نیروست در
هر ضعفی و بهبودیست در هر بیماری.

گل‌عذار اندر درون به از برون	عارفان را صد بهار است اندرون
چون پیام آرد صبا از حسن یار	در درونت بشکفد صد گل‌عذار
دست ساقی چون نوازد چنگ عشق	در دل هر دژه بینی رنگ عشق
خلوت شبهای تار اشک روان	بشکفد صد باغ و گل اندر روان
چون زند بر ساز تو زخمی نگار	صد ترانه در درون آید به کار
آن کجا که شاخه‌اش در گِل بود	وین کجا که گلبنش در دل بود
غافلان را از برون سالی وعید	عارفان را در درون هر روز عید

۱. روضة الكافی، ص ۳۴۶.

ای مبذل کز گِل آری گل عذار	وز زمستان سر برآری نوبهار
بار دیگر زنده سازی باغ و راغ	وز دل ظلمت برون آری چراغ
لاله‌ها از سنگ آری رنگ رنگ	چشمه‌ها جاری کنی از کوه و سنگ
در گلستان یک نظر با خار کن	بنده زارت چو گِل گل وار کن
آن نظر که بر گِل و خارا کنی	چبود ار با بنده رسوا کنی
ابتدا کردی به صد لطف و نعم	از تو منعم بینوایان را چه غم

(مؤلف)

بنگر که حکمت و معرفت را چه ارزش است که خداوند آن را خیر کثیر خواند.

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱

و بدان که در هیچ آئین و مکتبی کسب علم را آنقدر ارزش نداده‌اند که اسلام بدان توصیه فرموده. این چند حدیث را از میان صدها حدیث توجه فرما:

ای اباذر: یک ساعت نشستن در مجلس مذاکره علمی برای تو بهتر است از عبادت یکسال است که روزهایش در روزه و شبهایش در نماز باشی و نظر کردن به چهره عالم، برای تو بهتر از آزاد کردن هزار بنده است.^۲

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۴.

و چه جالب و با برکت مجلس علم را که باید قدر آن دانست.
 رسول خدا ﷺ فرمود: «علم و دانش خزانه است و کلید آن پرسش
 می‌باشد. پس سؤال کنید خدایتان رحمت کند زیرا در پوشش علم چهار
 کس پاداش می‌برند: پرسش کننده، و آموزنده و گوش فرا دهنده و شنونده و
 دوستدار آنها.^۱
 و نیز فرمود: چون بر باغهای بهشت گذارتان افتاد در گلزار آن بخرامید.
 عرض شد باغهای بهشت کجاست؟ فرمودند: مجالس دانشمندان.

۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

در بیان آنکه حکمت همان معرفت است

گفته‌اند خداوند لقمان حکیم را مخیر فرمود در انتخاب رسالت یا حکمت و او عرض کرد: مسئولیت رسالت بس عظیم است، من حکمت را برمی‌گزینم. و خداوند در حق او چنین فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ...﴾^۱؛ هر آینه لقمان را حکمت دادیم.
﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲؛ [خداوند] حکمت را به هر که خواهد می‌دهد و هر آن کس را که حکمت بخشید هر آینه خیری کثیر به او داده و این را متذکر نمی‌شوند جز خردمندان.

زمین و باغ و طلا و جواهر، ملک و مکنّت را خداوند خیر کثیر فرمود، چون همه زوال پذیرند، اما معرفت و حکمت را خداوند خیر کثیر فرمود. در معنی آیه: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ...»؛ از امام باقر علیه السلام پرسیده شد، فرمودند: حکمت همان معرفت است.^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حکمت نور معرفت و پرهیزگاری است و نتیجه صدق و راستی است. اگر بگویی خداوند نعمتی زیباتر و بالاتر و بخششی بزرگتر از حکمت نداده است درست گفته‌ای که خود فرمود: هر آن

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۱. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۳. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۲۷.

کس را که حکمت بخشیده‌ایم به او خیر کثیر داده‌ایم.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«الحكمة ضالة المؤمن يأخذها حيث وجدها»؛^۲ حکمت گمشده

مؤمن است از هر کجا که یابد بگیرد آن را.

اما دقت شود که چون معارف را سطحی برتر از فهم عوام است، بسا

اهل معرفت از عوام چوب فراوان خورده‌اند:

حضرت عیسیٰ ﷺ جهت سخنرانی برخاست و فرمود:

«يا بني إسرائيل لا تَحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ فَتَظْلِمُوها وَ لَا تَمْنَعُوها

أَهْلُها فَتَظْلِمُوها»؛^۳ ای فرزندان اسرائیل! با نادانان از حکمت سخن

نگویید که به حکمت ستم می‌کنید و حکمت را از اهلش دریغ

مدارید که بر آنان جور و ستم کرده‌اید.

باری، ای عزیز! در امتیازات علم و حکمت صدها حدیث دیگر است که

نخواهم تو را خسته بینم و آنچه مراد امام علیه السلام در این سخن است، این است

که مبدا علمی پیاموریم که عملی با آن همراه نباشد نه تنها چیزی از آن با

خود نمی‌بریم بلکه بسا با سرمایه آن علم برخلاف انتظار تکبر و غرور

خضوع و خشوع را نیز از ما گرفته باشد به قول خواجه هرات: «آن علم که ترا

از تو نستاند جهل از آن بهتر.»

۱. تفسیر صافی؛ المیزان، ج ۲، ص ۴۲۸. ۲. بحار، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳. سفینه البحار، ماده حکم، ص ۲۹۲، به نقل از امام صادق علیه السلام.

ماهیان را بحر نگذارد برون	خاکیان را بحر نگذارد درون
اصل ماهی ز آب و حیوان از گِل است	حیله و تدبیر اینجا باطل است
قفل زفت است و گشاینده خدا	دست در تسلیم زن و اندر رضا
ذره ذره گر شود مفتح‌ها	این گشایش نیست جز از کبریا
چون فراموش شود تدبیر خویش	یابی آن بخت جوان از پیر خویش
چون فراموش خودی یادت کنند	بنده گشتی آنکه آزادت کنند
گر که خواهی خرْمی، دل زندگی	بندگی کن، بندگی کن، بندگی
از خودی بگذر که تا یابی خدا	فانی حق شو که تا یابی بقا

(مولوی)



تهذیب نفس و تطهیر قلب از غیر او، چه رسد به تهذیب از اخلاق
ذمیمه که رهیدن از آن بسیار مجاهده می‌خواهد، و چه رسد به تهذیب
عمل از آنچه خلاف رضای او جلّ و علا است، و مواظبت به اعمال
صالحه از قبیل واجبات که در رأس است و مستحبات به قدر میسر و
به قدری که انسان را به عجب و خودخواهی دچار نکند.

خود تکانی

در این فراز از توصیه امام علیه السلام کل دستور سیر و سلوک مندرج است که
عبارت است از دوری از گناه و تزکیه اخلاق ذمیمه و التزام به واجبات و
مستحبات و موفقیت در عدم غرور و تکبر و از همه مهمتر تطهیر قلب از
وابستگی به غیر او.

الا یا ایها السّاقی ادر کأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طزه بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها؟

(حافظ)

عزیزا! واپس مگرای که:

جان به بوسی می‌دهد آن شه‌ریار الحق ای عشاق! ک‌آسان گشت کار
در بیان نباید جمال حال او هر دو عالم چیست عکس خال او
چون که من از خال خوبش دم زنم عشق می‌خواهد که بشکافد تنم
همچو موری اندر این خرمن خوشم تا فزون از خویش باری می‌کشم
بنگر تا برای اهداف دنیایی که گر چه به چنگ آید، سودش فناپذیر
است. چند رنج و زحمت طلب کنی، برای یک مدرک تخصص دانشگاهی.
جوانان دانش‌دوست تا سی سال از عمر خود را به رنج و زحمت می‌گذرانند
که نیمی از یک عمر طبیعی است، برای نیمی دیگر که آن هم پایه‌اش بر
فرض و احتمال است. نه مدرک و نه باغ و خانه و ملک می‌خواهی، خدا را
می‌خواهی، طوبی بر این هدف! آیا رنجه‌ها با اهداف مناسبت دارد؟ بنگر که
ساعات گرانبه‌ای عمر را در چه کار می‌گذرانی؟ یا فقط مراد گذشت
روزگاران است. به هم صحبتی دوستی، به تماشای فیلمی، به مجالس
سرگرمی، به نشخوار آجیلی، به خواندن رمانی و یا به هدف مرتبه‌ای،
درجه‌ای، مقامی و پستی؛ گرفتن مدرکی که بسا از اهداف خوب است ولی
آن گاه که فرمان الرحیل آمد کدام از این اهداف را با خود توانی برد؟

ندهی اگر بدو دل به چه آرمیده باشی؟

نگزینی از غم او، چه غمی گزیده باشی؟

نظری نهان بیافکن مگرش عیان ببینی

گرش از جهان نبینی، ز جهان چه دیده باشی؟

سوی او چو نیست چشمت، چه در آیدت بدیده؟

سوی او چو نیست گوشت، چه سخن شنیده باشی؟

نکشیده درد عشقی، نچشیده زهر هجری

چو ندیده‌ای وصالی، ز جهان چه دیده باشی؟

نبود چو بیم هجرت، نه دلی نه دیده داری

نبود امید وصلت، به چه آرمیده باشی؟

نمک دهان چه دانی، شکر دهان چه دانی؟

مگر از لب و دهانش، سخنی شنیده باشی

(فیض کاشانی)

کسب اخلاق حسنه

اخلاق در برخورد اجتماعی انسان با دیگران مطرح است، که برخورد انسانی با بندگی حضرت پروردگار تا برخورد با خانواده و برخورد آدمی با اجتماع همگی را در برمی‌گیرد که طبعاً قلمرو وسیعی دارد که بسا همه دستورات دینی را شامل می‌گردد. حضرت محمد ﷺ فرمود:

«الْإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ»؛ اسلام خوش‌خویی است.

بنگر که اخلاق بد انسان، گذشته از آسیبی که بر دیگران وارد می‌آورد زندگی را بر انسان بد اخلاق تیره می‌کند، تا جایی که آرامش را بر هم می‌زند، اعصاب را درهم می‌ریزد، بر قلب لطمه وارد می‌آورد و

چه بسا سکنه‌ها که معلول همین اخلاق بد است. حضرت محمد ﷺ فرمود:

«چون خدای تعالی ایمان را آفرید، به درگاه حق تعالی تمنا کرد که پروردگارا! مرا نیرومند گردان، خداوند او را به سخاوت و خوش‌خویی آراست و چون کفر را آفرید او نیز به درگاه خداوند عرض کرد پروردگارا! مرا نیز توانی بخش، خداوند او را به بد‌خویی و بخل توان بخشید».^۱

از این حدیث شریف جز این در نیابی که ریشه‌های شجره ایمان از آب‌شخور اخلاق نیک سیراب می‌گردد و بالعکس خاراستان کفر را خوی بد پرورش می‌دهد.

در برخوردهای اجتماعی بنگر تا جامعه که را دوست دارد و از که بیزار است؟ با که لبخند می‌زند و از که روی برمی‌گردانند؟

بسا عزیز و ارجمندی که اخلاقش او را خوار و ذلیل گردانیده و بسا خوار و ذلیلی که اخلاقش او را عزیز و ارجمند گردانیده.^۲

(حضرت علی علیه السلام)

مؤمن بعد از انجام واجبات، عملی محبوب‌تر از خوش اخلاقی با مردم نزد خدای تعالی نمی‌آورد.^۳

(امام صادق علیه السلام)

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۹۰.

۲. بحار، ج ۷۱، ص ۷۹.

۳. کافی، ج ۲.

بنگر که رسول الله را حسن خلق بر آن مقام قرب با پروردگارش رسانید که در حق او به ستایش فرمود:

﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ ^۱ به راستی تو بر خوی بس بزرگی هستی. این خلق بزرگ را بنگر تا امام صادق (علیه السلام) چگونه تفسیر می‌کنند، می‌فرمایند این خلق پیاده کردن این آیه قرآن در رفتارش بود
«خُذِ الْعَفْوَ، وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ، وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ ^۲ عفو و بخشش را بگیر، به نیکی امر کن و از جاهلان روی گردان.

در برخوردهای اجتماعی با عمل و گفتار سرمشق نیکی‌ها باش اما در این روش، گاه مورد اهانت و بد رفتاری مردم قرار خواهی گرفت. اخلاق نیک، آنگه ایشان را عفو کنی و در مواجهه با بدان اگر پیش آمد، روی گردانی.

با لب خونین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش

(حافظ)

روزی غلام حضرت صادق (علیه السلام) که می‌خواست ظرف آبگوشت سوزان را بر سر سفره او بگذارد، پایش لغزید و آبگوشت گرم بر سر و پیکر امام ریخت، حال امام دگرگون شد، اما غلام دانا یادآور شد: ﴿وَالْكَافِرِينَ أَلْغَيْطَ﴾؛ امام فرمود: خشم خود را فرو خوردم؛ غلام تلاوت کرد: ﴿وَالْعَافِينَ

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. تنبيه الخواطر، ص ۷۲.

عَنِ النَّاسِ؛ امام فرمود: تو را بخشیدم؛ غلام این آیه را خواند: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱ امام فرمود: تو را آزاد نمودم.

نتیجه معرفت این غلام با قرآن را بنگر، که هم صورت امام را سوزانید و
هم لباس و فرش او را ضایع کرد و نه تنها از مولای خود آسیبی ندید که
آزادی خود را نیز به دست آورد و امام عزیز را بنگر، که در یک لحظه هر سه
فقره دستورات خداوند را بر خود بیان فرمود.

ای عزیز! خودبینی را تا خدای بینی از زمین تا آسمان فاصله است،
هیچ خودبین خدای بین نبود و هیچ خدای بین به خود ننگرد.

شرط است که بر بساط وصلت آن پای نهد که سر ندارد

وین طرفه که در هوای عشقت آن مرغ پرد که پر ندارد

بوسعید با جمعی از یاران در صحرایی می‌گذشت، گروهی را دیدند که در
کنار جویباری به لُهو و می‌گساری مشغول بودند یاران اجازه خواستند تا
عیش آنان را تباه کرده و آنان را حد زنند، بوسعید مانع گشت از اسب فرود
آمد و به سوی آنان رفت، می‌گساران تا چشمشان بر آن مرد عارف فتاد،
جام‌ها را بجوی ریختند و شیشه‌های می بشکستند و به احترام، همگی به
پای خاستند، بوسعید دمی در مجلس آنان بنشست و سخنی چند به
نصیحت براند و در پایان دست به درگاه بلند کرد و عرض نمود: خداوندا!
اینان را همانگونه که در دنیا خوش‌اند در آخرت خوش دار.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

این سخن هم کنایه بود و هم تنبیه و هم دعا. می خواران زان پس به توبه برخاستند و از یاران شیخ شدند و در مقدم او اشک ندامت افشاندند. ﴿وَجَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛^۱ مجادله کن با نحوی نیکوتر.

اینان را جز از رفتار حبیب‌الله العالمین سر مشق بود، که به عیادت به منزل آن کلیمی رفت که بر سر او خاکستر می ریخت؟!

شنیدم که وقتی سحرگاه عید	ز گرمابه آمد برون بایزید
یکی طشت خاکسترش بی خبر	فرو ریختند از سرایی به سر
همی گفت شولیده دستار و موی	کف دست شکرانه مالان به روی
که ای نفس! من در خور آتشم	به خاکستری روی در هم کشم؟
بزرگان نکردند در خود نگاه	خدا بینی از خویشتن بین مخواه

(سعدی)

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: اندازه و حدّ خوشخویی چیست؟ فرمود: «تَلِينُ جَانِبِكَ وَ نَطِيبُ كَلَامِكَ وَ تُلْقَى أَخَاكَ بِبُشْرِ الْحَسَنِ»؛^۲ نیک محضر باشی، سخنت را نیکو بگویی، و برادر دینی خود را با خوشرویی ملاقات کنی.

گویند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با یک نفر مرد ذمی^۳ رفیق راه شد. مرد ذمی گفت: ای بنده خدا! به کجا می روی؟ علی علیه السلام فرمود: به کوفه می روم، چون راه مرد ذمی جدا شد، علی علیه السلام به همان راه او رفت. مرد ذمی

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵. ۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۰.

۳. اهل ذمی یهود و نصاری را گویند که در پناه اسلام هستند.

گفت: مگر تو را قصد کوفه نیست؟ علی علیه السلام فرمود: آری. ذمی گفت: راه کوفه را وانهادی. فرمود: می‌دانم. آن مرد گفت: اگر می‌دانی چرا با من می‌آیی؟ علی علیه السلام فرمود: این راه‌پیمایی با تو به منظور کامل کردن هم سفری است، که مرد چون از هم‌سفرش جدا شود باید مسافتی او را مشایعت کند، این دستوری است که پیامبر به ما توصیه فرموده. آن مرد گفت: آنان که از او پیروی کردند به خاطر کارهای شایسته و نیکویش بوده و من تو را بر دینت شاهد و گواه می‌گیرم. مرد ذمی با علی برگشت و چون آن حضرت را بشناخت، مسلمان شد.^۱

پس بنگر ای عزیز! که رفتارت با یاران و بستگان و همکاران چگونه است و این حسن خلق را با کسان و ارحام شایسته است بیش از دیگران در نظر داشته باشی، به ویژه بر آنان که حقی بر تو دارند مانند پدر و مادر و یاد آور که جناب امیرالمؤمنین با یک ذمی چگونه بود.

تهذیب عمل از خلاف امر خدا

چگونه سالکی را که قصد لقای پروردگار دارد به خود اجازه می‌دهد که بر خلاف امر او گامی نهد، جایی که تشنه وصال محبوب است دروغ می‌گوید اگر رو به سوی شیطان داشته باشد.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی! کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است و سالک را سزد که نپندارد می‌رود و می‌رود تا روزی به خداوند رسد. تواز

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

آن دم که قصد کوی او داری در هر گام خدا با تو است و با نیروی او گام برمی داری و قلبت با قدرت او می جهد. گر پرده بالا رود، هم امروز دست بر سر زنی و گویی:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جُنْبِ اللَّهِ﴾؛ ^۱ ای حسرت باد ما را که

در حضور خدا این همه طغیان کردیم.

در قرآن خواندی که حضرت یوسف علیه السلام با آن عصمت خدادادی چون در

معرض گناه قرار گرفت عرض کرد:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾؛ ^۲ به راستی که نفس

اماره مرا به بدی و گناه امر می کند جز اینکه پروردگارم بر من

رحمت آورد.

و چه خوب است که آنچه او را به انتباه و عصمت از گناه دعوت کرد تو را

نیز سرمشق باشد، دانی که آن چه بود. اجازه فرما تا آن را از زبان شیرین

سعدی برای تو بازگو کنم.

زلیخا ملکه دربار عزیز زیباترین زن عصر خود بود و برای انتخاب ملکه

دربار در گذشته همین اصل معیار بود و یوسف در سنین پر طغیان جوانی و

غلامی مطیع مولای خود. در هر فرمان زلیخا، یا انجام کار روی از او

برمی تافت، شیطان مغلوب را این وسوسه در دل زلیخا انداخت که نافرمانی

او در اثر عدم دیدار جمال زیبای توست، حيله‌ای به کار بر، تا او مجذوب

جمال دل آرای تو گردد.

۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳.

پرسید او را چه کنم که در هر فرمان او را روی به جانب دیگری است، شیطان او را گفت اطاق را در هر جانب به آینه‌ای بیارای و این وسوسه روزی به انجام رسید، کاخ آماده، و زلیخا آراسته، و مجلس از اغیار پیراسته، یوسف را طلبید و بر در قفل زد، اما چه امر در گوش یوسف صغیر عالم غیب نواخت؟ گوش دار:

زلیخا چو گشت از می عشق مست	به دامان یوسف درآویخت دست
چنان دیو شهوت رضا داده بود	که چون گرگ در یوسف افتاده بود
بُنی داشت بانوی مصر از رخام ^۱	بر او معتکف بامدادان و شام
به معجر ^۲ رخس را ببوشید و سر	مبادا که زشت آیدش در نظر
زلیخا دو دستش ببوسید و پای	که ای سست پیمان سرکش! در آئی
روان گشتش از دیده بر چهره جوی	که: برگرد و ناپاکی از من مجوی
تو در روی سنگی شدی شرمسار!	مرا شرم ناید ز پروردگار؟

(سعدی)

به راستی که یاد حضور حق تعالی که حاضر و شاهد هم اوست برای دفع گناه بنده را کفایت نمی‌کند؟

﴿كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾^۳؛ تنها خداوند تو که بر گناهان بندگان دانا و بیناست کفایت می‌کند.

ربوبیت حضرت ربّ العالمین را که معرفت یابی، دانی که یک لحظه

۱. رخام: سنگ مرمر.

۲. معجر: روسری.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۷.

بی ربوبیت او حیات نداری، قلبت با ربوبیت او می‌جهد و چشمت با ربوبیت او می‌بیند و گوشت با ربوبیت او می‌شنود و ریه‌ات با ربوبیت او باز و بسته می‌شود، پس او مادام بر تو حاضر و شاهد است، چگونه به خود اجازه می‌دهی با گناه به جنگ با او پردازی؟! مباد آن روز که سرنوشت همچون سرنوشت گنه‌کاران پیشین رقم زند که در باره آنها فرمود:

﴿فَأَهْلَكْنَاهُمْ يَدْنُوهُمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ﴾؛^۱ پس هلاک

کردیم ایشان را به گناهانشان و گروه دیگری را بعد از آنها جانشین آنان قرار دادیم.

این صغیر نفس است که مادام می‌گوید: این گناه، گناه کوچکی است، غافل از اینکه ده کوچک بزرگ می‌شود و قطره قطره جمع گردد، زان سپس دریا شود و تو در آن دریا غرقاب گردی. حضرت محمد ﷺ فرمود:

«لَا تَنْظُرُوا إِلَى صَغِيرِ الذَّنْبِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى مَنْ اجْتَرَأْتُمْ»؛^۲ به

خردی گناه منگرید، بدان بنگرید که در حضور او به نافرمانی با او جرأت کرده‌اید.

به همان اندازه که یک بنده مؤمن با عبادات و بندگی حضرت محبوب در جان خود بذر گل و ریاحین اندوخته، و چهل چراغ نور آویخته، بنده بی‌پروای غافل با خود تخم هزاران مار و عقرب و منجلاب گندآب‌ها حمل می‌کند که دربارہ خوبان فرمود:

۱. سوره انعام، آیه ۶.

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۴.

«وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱

و درباره بدان فرمود:

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۲

گور ظاهر در نجاست ظاهر است گور باطن در نجاست سر است
آن نجاست بویش آید بیست گام وین نجاست بویش از ری تا به شام
(مولوی)

فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا رَاقِبَ ذَنْبِهِ وَ خَافَ رَبَّهُ»^۳ رحمت خدا بر آن بنده که
مراقب گناه خود باشد و از پروردگارش بترسد.

بر این تذکر آن حضرت نیز کمی بیانیدش:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَرَأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ، وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ وَمَا آتَسَكَ
بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ أَمَا مِنْ دَائِكَ طُولُ أَمِّ لَيْسَ مِنْ نَوْمِكَ يَقْظَةٌ أَمَا تَرَحَّمُ
مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرَحَّمُ مِنْ غَيْرِكَ»^۴ ای انسان چه به تو جرأت ساخت؟ و
ارتکاب گناه بخشیده و چه تو را مغرور به پروردگارت ساخت؟ و
چه چیز تو را به تباهی خوش مأنوس کرد؟ آیا برای دردت بهبودی
و برای خوابت بیداری نیست؟ آیا به جان خود ترحم نمی‌کنی؟
آنگونه که بر دیگران رحمت است؟

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۲. سوره توبه، آیه ۴۹.

۴. نهج البلاغه.

۱. سوره شعراء، آیه ۹۰.

۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۰۸.

«ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا أَيَّاهُ حَتَّى يَذْنِبَ يَسْتَحِقَّ ذَنْباً يَذْلُكَ السَّلْبُ»؛^۱ هر آن نعمتی که خداوند به بنده ارزانی داشته و سپس از وی سلب نموده تنها به خاطر گناهی است که مرتکب شده و مستحق سلب آن نعمت گردیده.

این از همان سنخ گناهی است که مولای متقیان در دعای کمیل می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَغَيَّرُ النِّعَمُ».

گناهان برای شخص گنه‌کار همچون میکروبهای گوناگونی است که انسان آلوده برای خود، در به روی آنان گشوده، بعضی ریه را از کار می‌اندازند، گروهی معده را خراب می‌نمایند، بعضی در خون تخم‌گذاری می‌کنند و سرتاسر بدن را مسموم می‌نمایند؛

فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که: شیطان گاه از طریق چشم بر انسان وارد می‌شود و گاه از طریق گوش، گاه از طریق گام و گاه از طریق کام و سعیش بر این است تا به قلب رسد، اگر به قلب رسید آنجا تخم‌گذاری می‌کند و زان پس جوجه‌هایش را به همه اندام می‌فرستد و کل اندام در تسخیر شیطان قرار می‌گیرد.

به راستی که دامی بر این انسان، که دیدش دید شیطانی و سخنش نیز و کام و گامش همه در امر شیطانی است، او دیگر انسان نیست، بلکه

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

شیطانی است در لباس انسان، که حضرت پروردگار در معوذتین فرمود:

﴿الَّذِي يُشْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْإِجْنَةِ وَالنَّاسِ﴾.^۱

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست

(مولوی)

تذکر این آیه برای مصون ماندن از گناه انسان را بس است.

﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛^۲ آیا نمی داند که خداوند می بیند.

در مقامی که کنی قصد گناه گر کند کودکی از دور نگاه

شرم داری ز گنه در گذری پرده عصمت خود را نداری

شرم بادت که خداوند جهان که بود واقف اسرار نهان

نظرش بر تو بود بی گه و گاه تو کنی در نظرش قصد گناه

(جامی)

دنباله دستور امام قدس الله سره

و مواظبت بر اعمال صالحه از قبیل واجبات که در رأس است و مستحبات به قدر میسر و به قدری که انسان را به عجب و خودخواهی دچار نکند.

و اما ترک واجبات که از گناهان کبیره است و عملی همچون ترک نماز که بسا انسان را از ایمان به دور می دارد تا چه رسد که تارک آن بخواهد خود

۲. سوره علق، آیه ۱۴.

۱. سوره ناس، آیه ۵ و ۶.

را سالک الی الله بداند، یک ادعای واهی است، همچون گروه باطنیه و بعضی از دراویش که معتقدند باطن باید به یاد خدا باشد و ظاهر کار سازی ندارد، نعوذاً بالله اینان ندیدند که مولای متقیان در نماز جام شهادت را نوشید؟ و حضرت اباعبدالله در روز عاشورا در هجوم تیر باران، نماز را رها نفرمود.

بنابراین چون ترک واجبات همگی گناه است و از گناه سخن به میان آمد انجام مستحبات را یادآور شوم:

بدان ای عزیز! که گر واجبات را در حد کمال انجام دهی و گناه نکنی اهل بهشت باشی و بنده فرمانبر، اما اگر تو را سر عشق است و به ۱۷ دقیقه با محبوب نشستن رضایت نمی دهی، در گشوده و سفره انداخته و بارعام را ندا در داده اند و فرمان سارعوا و سابقوا بس در گوشت نواخته اند. چه نشسته ای؟

در گذرگاه، تند رفتن و دویدن را لطفی نیست و خداوند در حق بندگان راه رو فرمود:

﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۱

اما چون رهرو راه سلوک گشتی تو را گفتند:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ﴾^۲

در کسب دنیا و امور مادی تو را به قناعت دعوت فرمودند اما در این

۱. سوره فرقان، آیه ۶۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

راहत پیام آمده: سابقوا!

جان به بوسی می‌دهد آن شهریار الحق ای عشاق! کاسان گشت کار
رنج راحت دان چون شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ
گسوی دولت آن سعادت‌مند برد کاو به پای دلبر خود جان سپرد
گر همی خواهی حیات و عیش خوش گاو نفس خویش را اول بکش
در جوانی کن نثار دوست جان رو عوان بین ذلک را بخوان
پیر چون گشتی گران جانی مکن گوسفند پیر قربانی مکن^۱

(شیخ بهایی)

از جمع به در آی و در خلوت سرایی با خداوند خویش خلوت گزین، در
جنجال بچه‌ها و غوغای رادیو و تلویزیون جانمازی می‌گستری و توقع
حضوری در نماز داری، آن هم با کوله باری از خاطرات روز.

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیداست

(صائب تبریزی)

در آن خلوت سراسر که توانی به همراه حافظ این ترانه سر دهی:

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

(حافظ)

گویند عارف بزرگوار حاج میرزا جواد تبریزی در قنوت نماز این بیت از

حافظ را با خداوند خویش تمنا گر بود:

۱. نقل از: کتاب نان و حلوا.

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده گلگون خراب کن
(حافظ)

اقلاً در ساعات نماز از غوغای بیرون بدر آید و بدان که:
هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند
(حافظ)

«السَّعِيدُ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ خُلُوةً يَشْتَغِلُ بِهَا»؛^۱ سعادتمند آن بنده که
بیابد خلوتی در درون خویش و با آن مشغول باشد.

(حضرت علی علیه السلام)

این همان محرم دل شدن است و در آنجا با خداوند خلوت گزیدن.
در شرح احوال آیت الله قاضی نوشته اند: چون در نجف تحصیلاتش به
انجام رسید و خواست به تبریز باز گردد به خدمت استادش آیت الله میرزای
شیرازی رسید و از وی درخواست نصیحتی کرد میرزا فرمود: سعی کن در
بیست و چهار ساعت شبانه روز اقلأ ساعتی را با خداوند خویش خلوت کنی.
گویند بعد از ده سال میرزا گذارش به تبریز افتاد، بسیاری از علمای
تبریز به دیدنش آمدند، میرزا از حال آقای قاضی پرسید؛ برادرش گفت: آقا
آن دستور یک ساعت که شما به وی دادید به بیست و چهار ساعت تبدیل
شده است. این بزرگوار پدر آیت الله سید علی قاضی، عارف مشهور است.
عشق قهار است و من مقهور عشق چون قمر روشن شدم از نور عشق

برگ کاهم پیش تو ای تند باد! خود ندانم در کجا خواهم فتاد
 گاه برگی پیش باد آنکه قرار رستخیزی وانگهانی فکر کار؟
 عاشقان در سیل تند افتاده‌اند بر قضای عشق دل بنهاده‌اند
 همچو سنگ آسیا اندر مدار روز و شب گردان و نالان بی‌قرار

(مولوی)

«أُولَئِئِی تَحْتَ قِبَائِیْ أَوْ رِدَائِیْ»؛^۱ دوستان من در زیر پوشش و رداء
 من نهان‌اند.

«لَا یَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى یَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ
 إِلَیْهِ فَحَیْثُذِ یَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِّی»؛^۲ بنده عبادت کننده پروردگارش
 نیست آنگونه که باید عبادت کند تا آن زمان که از همه خلائق بریده
 باشد در آن حال است که توان گفت این بنده ناب برای من است.
 البته اینجا مراد انقطاع امید از غیر حق تعالی است و نظیر این حدیث را
 از قول امام صادق علیه السلام برخوان:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مَنْ أَنْ لَا یَكُونَ فِی قَلْبِهِ مَنَعَ اللَّهُ غَیْرَهُ»؛^۳
 بر بنده خداوند هیچ نعمتی ارزانی نداشته به از اینکه در قلب
 بنده‌اش جز خداوند چیزی نباشد.

خوب این مقامات و مراتب محصول واجبات تنها نیست، تعقیبات
 نماز، دعا و مناجات با پروردگار، قرائت قرآن و از همه مهمتر انجام نوافل و

۱. اسرارالتوحید، سید حیدر آملی، ص ۱۹۷. ۲. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام.

۳. مستدرک الوسائل.

نماز و راز و نیاز سحرگاهی است که:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود
و بدان که، هر عمل مستحبی را نوافل گویند، دقت کن که بعضی
آشنایان را ملاقات یکساله انسان را کفایت کند و این ملاقات را بسا با تلفن
انجام دهی، که معمولاً ایام نوروز وقت اینگونه ملاقات‌ها است، و گروهی را
که محبت بیش است این دیدار ماهیانه صورت پذیرد، ولی پدر و مادر و
فرزندان و برادران و خواهران را بسا اگر هفته‌ای یک بار نبینی جانت از
فراق به التهاب آید، مادری که فرزندش را سالها در دامن پروریده کجا و کی
از دیدار او سیر شود؟ این امثله را برای سنجش عشق و محبت آوردم، حال
بنگر که عشقت با خالق و رازق و ربّ و مبدأ مرجع خویش چند است؟ جان
تشنه‌ات با واجبات سیرایی دارد یا تشنه ملاقاتی بیش هستی؟

گفت من مُستسقیم اَبم کُشد گرچه می‌دانم که این اَبم کُشد
أَقْتَلُونِی اَقْتَلُونِی یا ثَقَات اِنْ فِی قَتْلِ حَیَاتاً فِی حَیَات
فارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است

(مولوی)

بدان که نوافل شامل همه اعمال مستحب می‌شود و از آن کسانیست که
در ملاقات پروردگارشان سیرایی ندارند.

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

خوشا آنون که الله یارشون بی به حمد و قل هو الله کارشون بی
خوشا آنون که دائم در نمازند بهشت جاودون بازارشون بی

(بابا طاهر)

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛^۱ آنان که ایستاده و نشسته و خفته خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین اندیشه‌کنند و با خداوند خویش زمزمه دادند که پروردگارا! اینها را به عبت نیافریدی، منزهی تو ما را از عذاب آتش نگهدار.

طبعاً چنین کسانی در حد توان از نوافل نیز باز نمی‌مانند به ویژه که نوافل را آن امتیازات است که سالک راه را در انجام آن ذوق زده می‌نماید، آن حدیث قدسی که با جزئی اختلاف از ناحیه شیعه و سنی نقل گردیده و آن چنین است:

«قال الله: ما تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتَهُ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ لَيَتَحَبَّبَ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلُهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا إِذَا دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنِي^۲ أَعْطَيْتُهُ»؛ دوست داشته نمی‌شود بنده‌ام به چیزی دوست داشتنی‌تر

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱. ۲. بحار، ج ۷۰، ص ۲۲.

از واجباتی که برای او تعیین کرده‌ام، اگر برای دوست داشتن من به نوافل پرداخت، دوست دارم او را و چون دوستش داشتم گوشش شوم که با من می‌شنود و چشمش شوم که با من می‌بیند و زبانش شوم که با من سخن گوید و دستش شوم که با آن کار کند و پایش که با من راه می‌رود، چون مرا بخواند حاجت او را روا کنم، و اگر چیزی خواهد او را ببخشم.

(حضرت محمد ﷺ)

پس یافتی که اگر عشق به قرب و وصال، واجبات سیراب نکرد و تشنه انجام مستحبات نمود تو را تا به کجا مقام دهند.

نماز شب

از اقرب مستحبات نماز شب و خلوت سحرگاهی است، که هر آنکس را مقامی داده‌اند، مسلم از انجام آن بی‌بهره نبوده.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بی‌خود از شعشه پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند

(حافظ)

دانی که شعشه پرتو ذات چیست؟ و تجلی صفات حق تعالی را برای سالک چه مقام است؟ این نزل، ریزه خواری خوان کرم رسول الله است، چرا؟! زان رو که از آغاز این سفره را خاص او گسترده، سوره مزمل یا اولین و یا دومین است، آنچه مسلم است حضرت در غار حرا هستند و ساعات

آغاز ارتباط با ملکوت، که او را به انجام نماز شب دعوت می‌فرمایند:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾: ^۱ ای گلیم بر خود پیچیده * شب را برخیز جز اندکی.

و این از آغاز تبلیغ و گرفتاری‌های مواجهه با کفار و منافقین است که او را گویند:

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾: ^۲ به راستی که تو را در روز آمد و شدی بسیار است.

پس:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾: ^۳ در شبانگاه سه سجده برای او پرداز و تسبیح گوی او را، شبهای دراز.

و چون او از شراب این خوان سر مست شده بود کرامتش اجازه نمی‌داد که این جام را به تنهایی سرکشد، از حضرت پروردگار تمنی داشت که یاران را نیز از این خوان بهره باشد، پروردگارش اجازه فرمود که:

﴿وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾: ^۴ و گروهی که با تو هستند.

پس ای عزیز! گر آن حضرت را اسوه خویش می‌دانی، شبانه بر این بزم نشین.

شب آمد شب بساط آشنایان	شب آمد شب دوا بی‌دوایان
شب آمد تا که بلبل راز گوید	شب آمد تا که مرغ حق بنالد

۱. سوره مزمل، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره مزمل، آیه ۷.

۳. سوره انسان، آیه ۲۶.

۴. سوره مزمل، آیه ۲۰.

شب آمد تا که از دل غم گشائیم به ساز مرغ حق با حق بنالیم

شب آمد تا که هو از دل بر آریم به هوهوی کبوتر شب سر آریم

(مؤلف)

دیده‌ای که خداوند در قرآن بر بسیاری از اعمال متقین وعده بهشت فرموده، و بهشت را در صدها آیه وصف داده، اما جایی می‌فرماید: بهشتی است که قابل توصیف نیست، چه در قالب لفظ نیاید و شما از آن چیزی نمی‌دانید و این سخن بعد از آنجا که از نماز شب سخن است به میان می‌آید.

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱؛ بیرون آیند از بسترها و می‌خوانند

پروردگارشان را در حال بیم و امید و از آنچه به ایشان داده ایم انفاق

می‌کنند. * هیچ کس نمی‌داند آنچه را که پنهان داشتیم برایشان که

باعث نور چشمانشان است پاداشی بدان چه کردند.

چون تو را به سحر خیزی عادت افتاد، گر شبی خواب بر تو چیره گشت

فرشته‌ای را برانگیزانند تا به بیداری تو نشیند این صحنه را از زبان

لسان الغیب بشنو:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

۱. سوره سجده، آیات ۱۷ - ۱۶.

نرگشی عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیمه شب یار به بالین من آمد بنشست

در چه زمان، نیمه شب اما چه گفت در حال افسوس کنان؛

سر فراگوش من آورد و به آواز حزین

گفت کای عاشق شوریده من خوابت هست؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نبود باده پرست

ندیدم هیچ شاعری را در ادبیات فارسی که با سحرش چون حافظ

آشنایی باشد، ناگزیرش با ملکوت آشنایی افتاد، و کلامش را لسان الغیب خواندند:

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد این گدا را

بیار می که چو حافظ مدامم استظهار به گریه سحری و نیاز نیم شبی است

ز جور اختر طالع سحرگهان چشمم چنان گریست که خورشید دیدو مه دانست

سحر کرشمه وصلش به خواب می دیدم زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است

مرغ شب خوان را بشارت باد کاندرا راه عشق

دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است

* * *

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

* * *

ای نسیم سحری خاک در یار بیار تا کند حافظ از او دیده و دل نورانی

* * *

می صبح و شکر خواب صبحدم تا کی؟ به عذر نیمه شبی کوش و گریه سحری

* * *

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

* * *

گریه شام و سحر شکر که ضایع نشد قطره باران ما گوهر یکدانه شد

* * *

از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جانست که بود

* * *

غنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم

* * *

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

* * *

بس دعای سحرت مونس جان خواهد بود تو که چون حافظ شب خیز غلامی داری

من از این ابیات شمیم عطرآگین سحر را استشمام می‌کنم، تو چطور؟

هر بیت داستانی از در گشایی محبوب دارد، گر این در گشایی را تمنا داری
برخیز:

برخیز که عاشقان به شب راز کنند گرد در بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند الا در دوست را که شب باز کنند

(لا ادری)

نسائم سحر از نزد حضرت مرسل الریاح می‌آید تو هم گر بیداری،
سفره‌ی دل بر آن نسائم همچون حافظ بگستر:

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی

خبر آمد که واثق شو به الطاف خداوندی

همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی؟

دریغ این سایه میمون که بر نااهل افکندی

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است

بر این راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

الهی منعم گردان به درویشی و خرسندی

(حافظ)

و همی دانی که:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند هر روز و شبان

ما سمیعیم و بصیر و با هُشیم با شما نامهربانان خاموشیم

(مولوی)

و این سخن نیست جز مضمون فرمایش حضرت باری تعالی:
 «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱ هیچ
 چیز در عالم نیست جز اینکه گویای حمد اوست و لکن آن حمد را
 شما نمی‌فهمید.

و این سخن همان است که در آیه دوم سور مسَبِّحات با چیزی اختلاف
 تکرار شده و این تکرار یادآور آن است که تو را که اشرف مخلوقات قرار
 دادیم مبدا از صف این مَسَبِّحان و امانی و بینی که اکثر اینان سحر و
 صبحگاه را به تسبیح برگزینند.

در صبحدم آسمان شهر از پرواز کلاغان سیه پوش می‌شود، همه گرسنه
 به چرا می‌روند، صدای غار غار آنها فضا را پر کرده، تسبیح آنان با طلب
 روزی همراه است ولی آن گاه که خورشید سر به دامن کوهسار می‌گذارد
 دوباره نغمه‌های ایشان در نماز جماعت جنجال‌انگیز به گوش می‌رسد، اما
 این نغمه‌ها با سپاس و شکر همراه است، مگر نه این است که ما حمد و
 سوره را در نماز صبح و مغرب و عشا بلند می‌خوانیم؛

خروس، بس شب خیزتر از پرندگان دیگر است که در طول شب چند بار
 به ذکر می‌پردازد و یاران را بدان دعوت می‌کند و یاران هم در همسایگی
 پاسخ گوی او هستند؛

غوکان شب زنده‌دار را تا صبح ذکر و تسبیح هست، اما بلبلان فقط در

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

بهاران سرمست. تر دامن آنان که در طول زندگی از یادش غافلند:
یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگه در کنار بیشه‌ای خفته،
شوریده‌ای با ما بود، همه شب نیارمید، چون صبح شد او را گفتم: این چه
حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند بر درخت،
کبکان در کوه، غوکان در آب، بهائیم در بیشه، حیغم آمد همه در تسبیح و
من خاموش.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(گلستان سعدی)

شبی رابعه در حجره خویش برای راز و نیاز با پروردگار و نماز شب
برخاست، دزدی را در حجره خود دید که آفتابه او را برداشته و قصد خروج
دارد، صدازدای مرد! اگر از عیارانی با همین آفتابه وضویی بساز و دو رکعت
نماز در این حجره بخوان شاید دست خالی بیرون نرفته باشی، این سخن
در جان دزد نشست و وضویی ساخت و به نماز پرداخت، رابعه چون دید
درخواستش مورد پذیرش مرد افتاد، دست به دعا برداشت و به درگاه حیّ
مَنّان عرض کرد این مرد به حجره من آمد و چیزی نیافت من او را بر در
خانه تو حواله کردم حاجت او وامگذار، دو رکعت مرد به چهار رکعت و
رکعات او ادامه یافت و رابعه دید نماز شب او به انجام رسید و چون صدای

مؤذن را شنید برخاست نماز صبح را خواند و گفت: ای زن! خدا حافظ. رابعه گفت: ای مرد! شبت چون گذشت؟ مرد گفت: در نهایت لذت و خداوند درهایی به روی من گشود، این بگفت و کلبه رابعه را ترک کرد.

رابعه با چشم گریان دست به درگاه خداوند گشود و عرض کرد: باری تعالی این مرد یک شب به درگاه تو آمد او را محروم نداشتی، چگونه خواهد بود مرا که همه شب به درگاه تو نیاز و راز است محروم داری؟ صدایی در گوشش طنین افتد که: ای زن! ما اگر نظری بر آن مرد کردیم از برکت دعای تو بود، چگونه تو را محروم سازیم؟

نماز شب سرمایه آن رفعتی است که خداوند متان به پیامبرش وعده داده است:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَحْمُودًا﴾؛^۱ و از هر شبی بخشی را بیدار باش که عطیه ایست برای

تو، امید است که پروردگارت تو را به مقامی بس پسندیده رساند.

«طَلِبْتُ نَورَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتَهُ فِي التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ وَ طَلِبْتُ الْجَوَازَ عَلَى

الصَّرَاطِ فَوَجَدْتَهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ»؛^۲ نور و روشنایی دل را جستجو

کردم آن را در تفکر و گریه یافتم و جواز عبور از پل صراط را

درخواست نمودم آن را در نماز شب یافتم.

(امام صادق علیه السلام)

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۷.

الهی سینه را در شب تو بگشای رهی از وصل خود بر بنده بنمای
 الهی در شبم صد در گشادی نوید رحمت در شب تو دادی
 قم اللیلی به حزا چون سرودند هزاران در به دلداران گشودند
 چون منشور آمدش از حضرت رب به ساز آمد نیاز احمد آن شب
 نیاز احمدی آن ناز بنشانند بهمراهش هزاران خیل برخوانند
 که شبها جمله از بستر برونند و فی الاسحار هم یستغفرونند

(مؤلف)

«اشراف امتی حَمَلَةُ الْقُرْآن و اصحاب اللیل»؛^۱ اشراف امت من
 حاملان قرآن و یاران شب زنده دارند.

(حضرت محمد ﷺ)

«ما زال جبرئیل بوصیتی بقیام اللیل حتّی ظننتُ أنّ خیار امتی لن
 یناموا»؛^۲ مادام جبرئیل به نماز شب سفارش می‌کرد، تا بدان جا که
 گمان بردم نیکان امتم به خاطر بهره‌برداری از شب نمی‌خوابند.

(حضرت محمد ﷺ)

رابعه، آن زن عارفه را یک سحر خواب در ربود و نماز شب از او ترک
 گردید، در خواب دید که آسمان بر او خشمگین است، نزدیک است که آنچه
 از برکت نماز شب به دست آورده از دست دهد. حوریّه‌ای را دید که قبلاً هم
 او را در خواب دیده بود که همسایه بهشتی او بود، آن شب به سراغ او آمد و
 در توبیخ او این شعر را می‌سراید.

۲. بحار، ۸۴ ص ۱۳۹.

۱. بحار، ج ۸۴ ص ۱۳۸.

صلواتک نور و العباد رقود و نومک ضد الصلوة عنید
و عمرک غنم، ان غفلت و مهله یسیز و یغنی دائماً و یبید
آن گاه که مردم همه را خواب فرا گرفته نماز تو نور است * و خواب دشمن
سرسخت آن * و اگر دمی به تفکر نشینی این عمر باقی مانده بس غنیمت است
* درنگی بس کوتاه دارد و چه روزها پیوسته در طلوع و غروب است.^۱

الهی رهروی زین خان و خیلیم	بخوان آرزومندان طفیلیم
چو دعوت از حیبت شب بر آمد	هزاران جان فدای دلبر آمد
خوشا آن شب که با عشق تو شد روز	خوشا راز و خوشا اشک و خوشا سوز
نه بستانم دو صد شادی بر این سوز	نه بفروشم شبی با تو به صد روز
کجا بر شادی خامان برم رشک	نه بفروشم دو صد گوهر بر این اشک
شبانۀ بزم یار نازنین است	همه شب عاشقان را بزم این است
به شب معراج احمد بود بر یار	به غارش در شبانگه شد خریدار
به شب موسی تجلی گاه رب شد	به طورش آن همه نجوای شب شد
به اسری محمل احمد کشیدند	به حرایش به شب خیزی گزیدند

(مؤلف)

لذت این انس و خلوت با حضرت پروردگار بهشت را در خلوت گاه سحر
بر تو آورد، سحر دریچه ایست به سوی بهشت، که روز سحرخیزان را با انس
شبانۀ به سرآرد، عارف بزرگوار حاج میرزا جواد آقا تبریزی چون سحرگاهان

۱. کتاب مشارق العشاق.

از بستر برمی‌خاست برای گرفتن وضو به صحن حیاط می‌آمد، سر بر دیوار می‌گذاشت و دقایقی اشک می‌ریخت، سپس به ترنم آیات آخر آل عمران می‌پرداخت:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»^۱

بایزد آمد شبی بیرون ز شهر	وز خروش خلق خالی دید دهر
ماهتابی بود بس عالم فروز	شب شده از پرتو آن همچو روز
آسمان پر انجمن آراسته	هر یکی کار دگر را خاسته
شورش در وی پدید آمد به زور	گفت: یا رب در دلم افتاد شور
با چنین عزّت که در گاه تو راست	این چنین خالی ز مشتاقان چراست؟
هاتفی گفتش که ای حیران راه!	هر کسی را راه ندهد پادشاه
عزت این در چنین کرد اقتضا	کز در ما دور ماند هر گدا
سالها بردند مردان انتظار	تا یکی ره برد ز ایشان از هزار

(عطار)

چون حضرت امام را توصیه به مستحبات برای سالک راه بود، دریغ داشتم از نماز شب در این رساله سخن به میان نیاید ولی همان گونه که در فرمایش آن حضرت بود گر خداوندت توفیق عطا فرمود مبدا در اثر این عمل غرور و تکبر برایت حاصل شود که در آن صورت عدمش به ز وجود.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

مستحبی دیگر قرائت قرآن

بعد از عادت کردن به انجام نوافل دیگر از مستحبات مؤکد که هیچ سالک راه از قرائت آن بی‌نیاز نیست قرآن است که قرائت آن باید عادت شود، تا شأن قرآن بر تو روشن شود، به یک مقدمه می‌پردازم:

هر مخاطب برای ارتباط به سه طریق پیام خود را ابلاغ می‌کند، یا کتباً و به وسیله نامه یا شفاهاً و یا عملاً، مثلاً موفقیتی در کاری برای شما حاصل آمده دوست شما یا هدیه‌ای به آن مناسبت برای شما ارسال می‌دارد یا خود به زیارت و تبریک‌گویی به ملاقات می‌آید و یا با پیک و نامه خوشنودی و محبت خود را ابلاغ می‌نماید، لازم آن محبوب را که هر سه ارتباط را با بنده‌اش برقرار داشته.

عالم طبیعت نامه حضرت پروردگار است که در جای جای آن اسماء خود را به نمایش گذاشته

محقق را که وحدت در شهود است	نخستین نظره بر نور وجود است
دلی‌گز معرفت نور و صفا دید	ز هر چیزی که دید اول خدا دید
به نزد آن که جانش در تجلی است	همه عالم کتاب حق تعالی است

(شبه‌ستری)

اگر در زمان شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

امروز هر سلولش دفتری است معرفت کردگار.

و آنچه در عالم وجود خواه در طبیعت و خواه در کالبد تو در زیست و حیات در کار است، همه هدایای حضرت پروردگار خاص تو است تا در همه حال دست حضرت رحمن را با خود در کار بینی.

با او حیات داری و با او می‌بینی، با او راه می‌روی و با او سخن می‌گویی و همه عمر بر سر سفره او نشسته‌ای.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

(سعدی)

و اما قرآن گفتار خداست با تو، در گفتار او سمع شنو داری؟ مگر جز این است که آن گاه که می‌فرماید: یا ایها الناس؛ یا ایها الذین آمنوا؛ مخاطب من و تو هستیم.

اگر پدر یا استاد تو را مخاطب قرار دهد، هرگز روی برمی‌گردانی؟ پس دقت فرما که چون قرآن را می‌گشایی ادب حضور داشته باشی، قرآن را روی زمین مگذار، در قرائت آیه حضور پروردگار را در نزد خود مجسم نما و مخاطب را شخص خود دان.

سرگرانی خود را کجا می‌خواهی رامش یابی؟ گمشده‌ات را کجا می‌خواهی پیدا کنی؟ خویشتن خویش را کجا می‌خواهی بشناسی؟

ای خنک آن مرده کز خود رسته شد	در وجود زنده‌ای پیوسته شد
وای آن زنده که با مردم نشست	مرده گشت و زندگی از او برست
چون تو در قرآن حق بگریختی	با روان انبیاء آمیختی

ماهیان بحر پاک کبریا	هست قرآن حالهای انبیاء
می‌نجوید رستن از نادانی است	مرغ کاو اندر قفس زندانی است
انبیاء و رهبر شایسته‌اند	روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند
که ره رستن تو را این است، این	از برون آوازشان آید که هین
غیر این ره نیست چاره زین قفس	ما بدین رستیم زین ننگین قفس

(مولوی)

ای عزیز! ما گمشدگان و ره تاریک و از راهنمایان دور افتاده‌ایم. بنگر
ای سرگردان! تا خداوند مهربان و دستگیرت چه فرماید:
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا
مُّبِينًا﴾^۱؛ *ای مردم! به راستی که آمد شما را برهانی از نزد
پروردگارتان و فرود آوردیم بر شما نوری آشکار.*

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد؟

(غبار همدانی)

گر طعم عشق را چشیده باشی دانی که پیام محبوب بر دل عاشق چه
رامش آفریند. گر تو را همه سحر با قرائت قرآن سر و کار است همچون
حافظ غم از دل بران:

حافظا در گنج فقر و خلوت شبهای تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

(حافظ)

اکنون که چراغ به دست و راه روشن است بسم‌الله:

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۴.

﴿كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛^۱ کتابی

نازل کردیم بر تو تا بیرون آوری مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنی.

گر تو را دردی است شفاء اینجاست:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۲ فرود آوردیم از

قرآن آنچه درمان و رحمت است برای گروندگان.

فاش گویم آنچه در دل مضمّن است این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون که در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

از یک آنینی مسلمان زنده است پیکر ملت ز قرآن زنده است

(اقبال پاکستانی)

«إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مَأْدِبَهُ مَا أَسْتَطَعْتُمْ وَإِنَّ أَصْفَرَ

البيوت لبیت اصفر من کتاب الله»؛^۳ به راستی که این قرآن ادبستان

خداست، پس به مقدار توان از این کتاب بیاموزید و به راستی که

خالی‌ترین خانه‌ها خانه‌ایست که از کتاب خدا تهی باشد.

و فرمودند:

«نُورُوا بيوَتكم بتلاوة القرآن»؛^۴ خانه‌های خود را با تلاوت قرآن

روشنی بخشید.

و بدان که تجسم و سیمای حضرت محمد ﷺ را اگر خواهی به تماشا

نشینی آن را در قرآن یابی و در این باب کلامی از عارف بزرگوار ملا محمد

۲. سوره اسراء، آیه ۸۳.

۴. اصول کافی، ج ۲.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲.

۳. غررالحکم و دررالکلم.

تقی مجلسی رحمته الله را به شهادت آورم:

«دریافتهایی را که این ضعیف، در دوران ریاضت خویش، به دست آوردم، مرهون دورانی است که به مطالعه تفاسیر قرآن مشغول بودم، شبی بین خواب و بیداری، سرور پیامبران را دیدم، با خود گفتم: سزاوار است در اخلاق و کمالات او تدبّر کنم، هر چند در خلق و خوی او می‌اندیشیدم بزرگی عظمت انوارش بیشتر نموده می‌شد، تا جایی که فضای وجودم را نور عظمت او فرا گرفت و بیدار شدم، دریافتم که خلق و خوی او قرآن است و می‌باید که در قرآن تدبّر کنم، هر آنچه در آیه‌ای بیشتر مطالعه و تدبّر می‌کردم، حقایق بیشتری نصیب می‌شد تا جایی که ناگهان معارف بیکرانی سرازیر شد و سپس در هر آیه‌ای از قرآن که می‌اندیشیدم به چنین مواهبی دست می‌یافتم.»^۱

و در جای دیگر این آیات را به شهادت آورد:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛^۲

کتابی فرو فرستادیم بر تو بابرکت، تا بیاندیشند در آیاتش و متذکر گردند خردمندان.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾؛^۳ آیا ژرف اندیشی در قرآن نمی‌کنید؟

پس بر تو بادای عزیز! که در شبانه روز از قرائت قرآن بی‌نصیب نمایی، این کتاب همدم تنهایی و مونس شبهای تارت باشد.

۱. روضة المتّقین، ج ۱۳، ص ۱۲۷.

۲. سوره ص، آیه ۲۹.

۳. سوره محمد (ص)، آیه ۲۴.

از دیگر مستحبات دعا است

دعا به معنی خواندن است و به معنی خاص که از برترین عبادات محسوب می‌شود، خواندن حضرت پروردگار و مناجات با اوست و اگر کسی این در را نکوبید حتماً خود را غنی می‌داند و این یک پندار بیش نیست. آن که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱

یعنی: من که خالق و ربّ توأم می‌دانم که دستت از همه چیز خالی است و من دستی پر دارم گر خواهی از تنگدستی به درآیی بر در سرای من دق الباب کن که مفتاح الابواب خودم هستم.

گر از فقر خود آگاهی، ذات غنی شخصاً به دعوت تو پرداخته و فرموده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». پس بیا و عرض کن:

ای خدای پاک بی انباز و یار	دست گیر و جرم ما را در گذار
یاد ده ما را سخن‌های رقیق	که تو را رحم آورد آن ای رفیق!
هم دعا از تو اجابت هم ز تو	ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن	مصلحتی تو ای تو سلطان سُخن!
کیمیا داری که تبدیلتش کنی	گر چه جوی خون بود شیرش کنی
این چنین میناگری‌ها کار توست	این چنین اکسیرها ز اسرار توست

(مولوی)

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

خوب گوش کن تا چه می‌شنوی: آن کس که قصد دعوت تو را برای ملاقاتی دارد، به روشهای گوناگون تو را دعوت می‌کند. گاه صبحگاهی در منزلت راگشوده‌ای نامه را پشت در می‌یابی که آشنایی تو را به دعوت خواننده، ولی ملاقات تو را اکراه داشته، نامه افکنده و خود رفته. گاه صدای تلفن برخاسته گوشی را برمی‌داری، صدای آشنایی را می‌شنوی که تو را به منزل خویش دعوت می‌کند، گاه صاحب خانه‌ای مستخدم خویش را به دعوت تو فرستاده و گاه هم فرزند عزیزش را. اما از همه دوست داشتنی‌تر آنکه خود بر در تو آمده و در می‌کوبد و چون تو را ملاقات کرد با معانقه تو را در آغوش می‌گیرد و بر چهره تو بوسه می‌زند و برای ملاقات در منزلش بس اصرار دارد، تو همه این دعوت‌ها را یکسان انگاری؟ حال به تماشای حضرت پروردگار آن ذات غنی، نشین تا تو را چگونه به دعوت پرداخته است.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱؛ و آن‌گاه که بندگانم

از من پرسیدند، برگوی به ایشان که با آنان نزدیکم، دعوت هر

خواننده را اجابت می‌کنم چون مرا بخوانند پس باید که دعوت مرا

لبیک گویند و با من ایمان آورند تا ایشان به سعادت ره یابند.

حال دقت فرما این پیام را به وسیله عزیزترین بندگان فرستاده،

بسا انسان بسیاری از دعوت‌ها را پشت سر اندازد به واسطه بُعد مسافت،

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

صاحب خانه در این دعوت نخست نزدیکی خود را با تو در میان می‌نهد که این ره را حتی گامی نیاز نیست تو را آشنا و بنده خود می‌خواند بنابراین نه تنها غریب نیستی بلکه با او بس قریب هستی.

و عده می‌دهد که آرزو و تمنی تو را برآورد و نیازت را مرتفع فرماید، و در ضمائر عبادی، عتی و ائی، اُجیب یستجیبوا لی، ولیؤمنوا بی، شش بار خود به دعوت ایستاده، چه می‌شنوی؟ او که خداوند غنی و تو که بنده فقیر و ضعیفی حال می‌آیی یا بر سر جای خود ایستاده‌ای؟!

یکی از دعوت نامه‌های او حاجاتی است که بر سر راه تو می‌آورد تا تو را به تمنا بر در خویش آورد، دلت را بشکند و اشکت را جاری سازد، و زبانت را گویا کند تا بیایی و بخواهی و با او نجوی کنی.

زاری و گریه قوی سرمایه‌ایست	رحمت کلی قوی تر دایه‌ایست
دایه و مادر بهانه جو بود	تا که کی آن طفل گریان می‌شود
طفل حاجات شما را آفرید	تا بنالید و شود شیرش پدید
گفت ادعوا الله بیزاری مباش	تا بجوشد شیرهای مهرهاش

(مولوی)

با آنکه بارگاه او را هیچ وقت حاجب و دربان نیست و ملاقات با او را زمان تعطیل نباشد، اما صبحگاهان و شبانگاه به ویژه سحر را سفره‌ای خاص گسترده‌اند، و حبیب خویش را سفارش می‌فرماید که مبدا شرکت کنندگان این بزمگاه را دمی از نظر دور داری.

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

وَجْهَهُ^۱؛ آنان که صبحگاه و شبانگاه خدا را می‌خوانند و مراد و مقصودشان منحصرأ هم اوست مبادا آنها را از خود برانی.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ^۲﴾.

مادام نفس خویش را به محبت آنان که بامدادان و شبانگاه خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند شکیبا ساز. تا اینان در نزد پروردگار عزیز نباشند، این گونه امر از درگاه حق تعالی صادر نگردد. حال اگر از این بارگاه دور افتادی نیمه شبی برخیز و با خداوند خویش این گونه نجوا نما:

ای خدا این درد را درمان مکن	عاشقان را بی سر و سامان مکن
درد عشق تو دواي جان ماست	جز به دردت درد ما درمان مکن
از غم خود جان ما را تازه دار	جز به غم دل‌های ما شادان مکن
ز آب دیده باغ دل را تازه دار	چشمه این باغ را ویران مکن
از سقاهم ربهم جامی بده	تشنه را ممنوع از این احسان مکن
مستمر دار آن عنایت‌های شب	روز وصل فیض را هجران مکن

(فیض کاشانی)

چه زیبا و دلکش است در سحرگاهی برخاستن و در خلوتگاه شبانه بر پروردگار خویش سفره دل گشودن و حاجات خویش را با زبان نجوا در میان

۱. سوره انعام، آیه ۵۲.

۲. سوره کهف، آیه ۲۸.

نهادن و در فراق دوست اشک حسرت ریختن.

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾؛^۱ بخوانید

پروردگارتان را در حال زاری و آهسته و نجوا چرا که خداوند

ستمکاران را دوست ندارد.

می‌بینی که خداوند نجوا و زیر لب سخن گفتن را دوست دارد نه فریاد

زدن و بلندگو را برای فریاد به کمک گرفتن، بلکه

خاموشند و نعره تکرارشان می‌رود تا عرش و تخت یارشان

بنگر که در این آیه از سابقه محبت خود با تو یاد می‌کند، که بدان

ولی نعمت تو منم و گره گشای تو من:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ

الْأَرْضِ أَلَيْسَ لَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾؛^۲ آیا کیست که برآرد نیاز

محتاج را آن دم که او را خواند و رنج را از او بردارد، او همان است

که شما را جانشین خود در زمین قرار داد، آیا خدایی را جز او

می‌شناسید، کم‌اند آنان که متذکر می‌شوند.

گر نیامدی حتماً تکیه بر غنای خودداری و پندار بر استقلال خویش، با

خدای خودکاری نداری، او هم با تو کاری ندارد، در این آیه دقت نما:

﴿قُلْ مَا يَعْبُوهَا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛^۳ اگر نباشد دعای شما چه

قدر و منزلت دارید؟

۲. سوره نمل، آیه ۶۲.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۵.

۳. سوره فرقان، آیه ۷۷.

سبب عدم استجابت دعا

۱- نوع مردم در فقدان نعمتی یادشان به خداوند می‌آید، در سلامتی سپاس ندارند چون بیمار شدند به یاد خدا می‌افتند در غنا کاری با خدا ندارند چون نیازمند گردیدند، در خانه خدا را می‌کوبند، در خبر است که چون دعای ایشان از سرشان گذشت فرشتگان آن را برگردانند و گوید این دعای آشنا نیست.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَغْرَضْنَاهُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾^۱؛ چون در دریا به شما خوف و خطری رسد به جز خدا همه را فراموش می‌کنید، آنگاه که شما را نجات داد و به ساحل سلامت رسانید باز از خدا روی می‌گردانید، که انسان بسیار کفرکیش و ناسپاس است.

از امام صادق (ع) سؤال شد: مگر خداوند نفرموده: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، سبب چیست که ما دعا می‌کنیم و خداوند اجابت نمی‌فرماید؟ حضرت فرمودند:

«بدان جهت است که شما کسی را می‌خوانید که او را نمی‌شناسید، و چیزی را که نمی‌فهمید سؤال می‌کنید. درک اضطرار اصل و چشم دین است، بسیار دعا کردن و کور بودن از معرفت حق تعالی از

۱. سوره اسراء، آیه ۶۷.

نشانه‌های خواری و محرومیت می‌باشد. آن‌کس که نمی‌داند حیات و قلبش فقیر و تحت فرمان خداست، سؤال کردنش گویی حکمی بر خداوند است، حکم کردن بر خداوند نوعی جسارت است.^۱

مگر نه این است که در عالم‌الست با خداوند خویش پیمان بستنی که جز او را نپرستی. آنجا که تو را فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»^۲ و همگی انسانها گفتند: قالوا بلی. این عهد تو بود با خداوند. به راستی تو بر این عهد وفا کردی تا خداوند با عهد خود وفا کند؟! با باباطاهر هم آهنگ شده و می‌سرای:

مُو از قالوا بلی تشویش دیرم گنه از برگ و بارون بیش دیرم

باز در جای دیگر، سبب عدم استجابات دعا از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد، فرمودند:

«من به تو خبر می‌دهم و آگاهت می‌سازم، هرکس که اطاعت امر خدای عزّ و جلّ کند و سپس از راه دعا او را بخواند، اجابتش فرماید. عرض شد: جهت و راه دعا چیست؟ فرمود: پیش از دعا باید حمد و ستایش حق تعالی کنی، نعمت‌هایی که خداوند با تو بخشیده یادآوری و بر آنها شکر و سپاس گویی، زان پس درود بر پیامبر و آل او فرستی، پس از آن گناهانت را به یادآوری و از آسیب آن، به خدا پناه ببری، زان پس دعا کنی، این است طریق دعا کردن.»^۳

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۱. تفسیر صافی، ص ۵۴.

۳. تفسیر صافی، ص ۵۴.

۲- اگر فقدان نعمت و یا آسیب زحمت انگیزه شود تا برای رفع آن روی به درگاه حضرتش آوری مبارک باد آن آسیب و زحمت، و خداوندت بسا چون دوست دارد از دقّ الباب این در دست نداری که بسا با استجابیت دعایت به زودی از این در رهایت نکند. گوش دار تا معصوم چه فرمایند:

«بنده دعا می‌کند، خداوند تعالی به فرشتگان فرماید: دعایش را اجابت کردم ولی آنرا برای هنگام حاجتش نگه دارید، زیرا من دوست دارم آوای او را بشنوم و نیز هست آنکه بنده دیگر دعا کند و خداوند تبارک و تعالی فرماید: در برآوردن حاجتش بشتابید که من دوست ندارم صدای او را بشنوم.»^۱

(امام صادق علیه السلام)

همین حدیث شریف را از زبان شیرین نظم مولوی گوش دار:

بنده می‌نالد به حق از درد بیش	صد شکایت می‌کند از رنج خویش
حق همی گوید که آخر رنج و درد	مر تو را لابه کنان و راست کرد
ای آخی دست از دعا کردن مدار	با اجابت یا رد آنت چه کار؟
گر اجابت کرد آن را بس نکوست	ور کند مردود آنهم لطف اوست
ای بسا مخلص که نالد در دعا	تا رود دود خلوصش بر سما
تا رود بالای این چرخ برین	بوی مجمر از انین المذنبین
پس ملانک با خدا نالند زار	کای مجیب هر دعا ای مُستجار!
بنده مؤمن تضرع می‌کند	او نمی‌داند بجز تو مُستند
صلّه‌ها بیگانگان را می‌دهی	از تو خواهد آرزو هر مُشتهی

حق بفرماید که نز خواری اوست	عین تأخیر دعا یاری اوست
نالۀ مؤمن همی داریم دوست	گو تضرّع کن که این اعزاز اوست
حاجت آوردش ز غفلت سوی ما	آن کشیدش مو کشان تا کوی ما
گر برآرم حاجتش او وا رود	هم در آن بازیچه مستغرق شود
گر همی نالد ز جان ای مُستجار!	دل شکسته، نیم خسته، گو بزار
خوش همی آید مرا آواز او	وان خدایا گفتن و آن راز او
طوطیان و بلبلان را از پسند	از خوش آوازی قفس در می‌کنند
زاغ را و جغد را اندر قفس	کی کند این خود نیامد در قصص

(مولوی)

۳- عقل و خرد آدمی کاربردش محدود و هوای او همیشه در کار است، اگر به گذشته‌های عمر خود نظر افکنی می‌یابی که بسا آرزوها را به دعا نشستی و خداوند مهربان نیازت را ادا نکرد و بعدها دانستی که چه رحمت و لطف بود او را که اگر آن حاجت برآورده شده بود مسیر زندگانیت را کلاً تغییر می‌داد، و چه آسیب‌ها در انجام آن درخواست تو را می‌رسید یاد دارم که جوانی با اصرار برای خرید یک موتور پدرش را کلافه کرده بود و پدر با امکان خرید از انجام درخواست او استنکاف می‌کرد، به عنوان محبت و دلسوزی عموی آن پسر موتور را برای او خرید ولی متأسفانه چند روز بیش طول نکشید که در یک تصادف جوان از بین رفت، پس ای عزیز! خداوند مهربان کم ندارد و کرمش عالم گیر مسلّم بدان که اگر به درگاهش روی

نهادی و حاجتت بر نیاورد، کرامتش ذیل حکمتش جای گرفت.

﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ

شَرٌّ لَّكُمْ﴾؛ ^۱ بسا چیزها را که دوست دارید و آن برای شما شر است

و بسا هم چیزهایی که از آنها اکراه دارید و خیر شما در آنهاست.

در خبر است: که چون در نماز دست به قنوت برداشتید و حاجت خود بر

خداوند عرضه نمودید، آن را به یکباره میاندازید بلکه بر رخساره کشید که

حضرت کریم آن را خالی نگذاشته یا آنچه خواستید بر آن نهاده و یا اگر

مصلحت شما در دعایتان نبود چیزی دیگر در آنست.^۲

با حضرت آیت الله حسن زاده آملی اجازه فرما با این ابیات دست قنوت

به درگاهش گشائیم.

دلاراما! دل دیوانه‌ام ده به صحرای غمت کاشانه‌ام ده

به کنج خانه تن در حجابم مرا بسیزاری از ویرانه‌ام ده

بکن آواره‌ام از خانمانم ورای آب و خاکت خانه‌ام ده

به مستان شراب بی‌غش خود سوی می‌خانه‌ات پروانه‌ام ده

به حق باده و خم‌خانه و جام به دست خویشتن پیمان‌ام ده

چو مرغ بی پرو بالم به دامت تو ای صیاد! آب و دانه‌ام ده

همی سوزم به گرد شمع وصلت بسوزان منصب پروانه‌ام ده

(استاد حسن زاده آملی)

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۲. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۵.

۴ - دیگر از عوالم تأخیر استجابت زمانمند بودن حاجت و نیاز است، کسی آرزوی باغی دارد، لازم است اول زمینی داشته باشد زان پس آب آن زمین را فراهم آورد، و زان پس غرس نهال کند و زان پس چند سال بگذرد تا نهال ببالد و درخت بر شکوفه نشیند و ماهها بگذرد تا شکوفه به میوه تبدیل گردد.

یا کسی از خداوند فرزندی خواهد، نیاز است تا نطفه در رحم جای گیرد و مراحل علقه و مضغه و رویش استخوان و سپس آن را لحم پوشد و زان پس روح الهی در آن دمد و ۹ ماه در رحم به کمال رسد آن گاه از درآید و پدر و مادر آرزومند را نیاز برآورد.

﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱؛ خداوند کارساز امور است ولیکن برای هر چیزی زمانست.

دعا رد کننده قضا

بسیاری از مقدرات که در دفتر سرنوشت انسان رقم خورده است، دعا رفع کننده آنهاست. رسول خدا ﷺ فرمود:

«لَا يُرَدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ»^۲؛ تنها دعاست که قضا را برطرف می‌کند.

راوی می‌گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که در تفسیر این آیه می‌فرمود:

۲. بحار، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلَ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»؛^۱ اوست

که شما را از خاک آفرید زان پس برای شما اجل قرار داد، اجل نامبرده شده.

به راستی که دعا آنچه را مقدر شده و آنچه را هم که مقدر نشده است برمی گرداند. -راوی می گوید- گفتم: آنچه را مقدر شده فهمیدم، آنچه را مقدر نشده چیست؟ فرمود: تا اینکه تقدیری برای انسان نشود.^۲ در اطراف دو اجل که در آیه مطرح گردیده، گفته شده که: اجل است مسلم و غیرقابل تغییر که معمولاً همه انسانها را به سن کهولت می رساند، اما آجالی که زود هنگام هستند، بسا اعمالی یا عدم دستورات بهداشتی آن را سبب است، این آجال با دعا و بعضی از حسنات دفع می شود و آدمی را تا وصول به اجل مسمی امان می دهد، که برای مثال رسیده است که صله رحم، عمر را زیاد می کند.

از سلمان فارسی نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«لَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبِرُّ وَ لَا يُرَدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ»؛^۳ عمر زیاد

نمی شود مگر با نیکوکاری و قضاء رفع نمی شود مگر با دعا.

بر این حدیث نیز دقت فرما که رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَرْبَعَةٌ لَا تَرُدُّ لَهُمْ دَعْوَةَ حَتَّى تَفْتَحَ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَ تَصِيرُ إِلَى

۱. سوره انعام، آیه ۲.

۲. روضة المتقين، ج ۱۲، ص ۳۳.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۳۳۹.

الْعَرْشِ الْوَالِدُ لَوْلَهُ، وَالْمَظْلُومَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَالْمُعْتَمِرَ حَتَّى يَرْجِعَ وَالصَّائِمَ حَتَّى يَنْفَطِرَ»^۱؛ دعای چهارکس را برگشتی نیست تا آنکه درهای آسمان باز شود و به عرش پروردگار رسند، دعای پدر در حق فرزند خویش، نفرین مظلوم بر آن کس که بر او ستم کرده، دعای عمره کننده تا آنگاه که به وطنش بازگردد و دعای روزه دار تا آنگاه که روزی را بگشاید.

از دیگر موانع استجاب دعا

بدان که هر جریانی را ممکن است موانعی باشد، دقتی گفته شود این بذر صد برابر خود محصول دارد با آن که این امر ممکن است صحیح باشد مسلّم آن را مقتضیات و موانعی نیز هست، زمین مساعد می خواهد آب به اندازه نیاز لازم دارد، حرارت و نور از مقتضیات آن است که اگر هر کدام به آن نرسید آن وعده به انجام نخواهد رسید، وقتی خداوند می فرماید: ادعونی استجب لکم، مرا بخوانید تا استجاب کنم شما را این وعده تا آن هنگام است که مقتضی موجود و مانع مفقود باشد، حال باید دید که آن موانع چیست و این را از اهل دعا باید پرسید. بنشین تا بپرسیم؛ که امام باقر علیه السلام فرمود: «بنده از خداوند حاجتی را می خواهد و از شأن خداوند است که در آینده نزدیک یا با تأخیر برآورده سازد، اما بنده بعداً مرتکب گناهی می شود، پس خداوند تبارک و تعالی به فرشته گوید: حاجت او را بر

میاور و از آتش محروم گردان، زیرا که او خود را در معرض خشم
 من نهاد و مستوجب محرومیت گردید.»^۱

و نیز حضرت علی علیه السلام فرمود:

«خداوند عزّ و جلّ به عیسی بن مریم وحی فرمود که به اشراف
 بنی اسرائیل بگو من دعای هیچ یک از شما را که مظلّمه‌ای بر گردن
 دارد قبول نمی‌کنم.»^۲

و همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر آن گاه مردی ستم بیند و به ستمگر خود نفرین کند، خداوند
 عزّوجلّ فرماید: کس دیگری هم هست که می‌گوید به او ستم کرده‌ای و
 تو را نفرین می‌کند، اگر خواهی نفرین هر دوی شما را مستجاب می‌کنم
 و اگر خواهی به تأخیر اندازم تا مشمول عفووم شوید.»^۳

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت بدن‌دان سر انگشت
 کای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار تا باز کجا کشته شود آن که تو را کشت
 ضمناً باید دانست که به فرمایش حضرت علی علیه السلام کرم خدای تعالی با
 حکمتش تضاد ندارد. یعنی وقتی صلاح بنده مؤمن در این است که خواست
 او برآورده نشود، حاجتش را بر نیاورد و گاه هم هست که سبب برآوردن
 حاجت را دعا قرار داده و بدون دعا نیاز بنده مؤمن برآورده نشود. پس:
 ای اخی دست از دعا کردن مدار با اجابت یا ردّ آنت چه کار

۲. الخصال ۳۳۷، ص ۴۰.

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۳۲۸.

۳. امالی صدوق، ص ۳۶۲.

چگونه دعا کنیم

بنده مؤمن در هر عبادت که قصد ربّ و خالق خود را دارد باید متوجه باشد که در حضور کیست و ادب حضور را رعایت کند، کلامش متین و کل اندامش مؤدب و با وضو به حضرتش نشیند، و به صورت نجوا با خداوند زمزمه داشته باشد که سخنش را دیگری نشنود که حضرت پروردگارش سامع نجواست:

﴿وَأَذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۱ یادکن پروردگارت را با تضرع و پنهانی بی آن که صدایت را بشنود کنی، در هر بامداد و شبانگاه و از غافلان مباش.

به ویژه در خلوت خانه سحر، آنگونه که هیچ کس را بر دعای تو آگهی نباشد.

از غم عشق ناله‌ها کردم	نیمه شب با نوای ناکامی
ناله کردم خدا خدا کردم	در دل آن سکوت رؤیا خیز
گفتگوی تو با صبا کردم	سر نهادم به دامن مهتاب

(صائب تبریزی)

و حضرت پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

یک دعای پنهانی برابر است با هفتاد دعای آشکار.^۲

۲. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۳۸.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

آنجا که در خلوت کده عبادت سفره دل را بر خدا گشایی و هیچ مزاحم لذت انس تو را با خداوندت مختل نکند، در آنجا بخواه هر چه خواهی، و چون خواهی به دعا نشینی نخست به ستایش او پرداز چنانکه در اکثر ادعیه معصومین مشاهده می کنی و چه بهتر که عدم شایستگی خویش را برای گفتگوی خود با خدا را یادآور شوی و شرمنده باشی که در حضور او نشینی و گناهان خویش را یادآوری، باشد که دلت بشکند و قطره اشکی بر رخسارت جاری گردد.

«إِذَا رَقَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَدْعُ فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا يَرْقُ حَتَّى يَخْلُصَ»؛^۱ آن زمان که حالت رقت بر شما دست داد دعا کنید زیرا قلب چون خلوص یافت رقت دارد.

گر جوانی اینگونه راز بگشای که:

الهی رحمت دریای عام است	وز آنجا قطره ای ما را تمام است
اگر آرایش خلق گنه کار	در آن دریا فرو شویی به یک بار
نگردد تیره آن دریا زمانی	ولی روشن شود کار جهانی

(لا ادری)

و اما اگر همچون حقیر پیری ات از پای درآورده با چشمی اشکبار در پیشگاه او به گدایی و التماس نشین و عرض کن: مولای عزیز من!

رسم است که مالکان تحریر	آزاد کنند بنده پیر
ای بنده نواز عالم آرای	بر بنده پیر خود ببخشای

۱. همان.

۲. سعدی.

و گفته‌اند که چون خدای تعالی دعای هیچ کس را در حق حبیش رسول الله ﷺ رد نمی‌کند تو در آغاز دعا و پایان خواسته خود صلوات بر محمد آل او فرست که حضرت کریم ابا دارد دعاء بنده را آغاز و انجامش را برآورد و میانه آن را واگذارد. و چه بهتر که حاجات خود را در حاجات خلق ایثار کنی و سلامتی و امنیت و روزی و عاقبت به خیری برای همه مسلمانان از خداوند طلب نمایی که:

«نعمتان مجهولتان الصّحة والامان؛ دو نعمت است که قدر آن

نشناسند: سلامتی و امنیت».

ایمنی را و تندرستی را آدمی شکر کرد نتواند
در جهان این دو نعمتی است درست داند آنکس که نیک و بد داند

(رودکی)

و دیگر آن که نعمت‌های حضرت منعم را به شمار نتوانی آورد و آسیب‌های دنیا و تسلط شیطان را نتوانی شمرد، بنابراین برای خود و خلق خدا کلیات را طلب کن که مجیب الدعوات در حضرتش کلی و جزئی یکسان است، بنگر به فقره‌ای از دعای امام صادق علیه السلام:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ

سوء أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا وَ

أَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛^۱ بار خداوند! از تو مسئلت

۱. مرآت العقول، ج ۱۲، ص ۴۵۰.

دارم هر آن خیر و خوبی که علمت بر آن احاطه دارد و به سوی تو پناهنده می‌شوم از هر بدی که تو می‌دانی، بار پروردگارا! از تو خواهانم عافیت در تمام کارها به من عطا فرمایی، از خواری دنیا و عذاب رستاخیزم در امان داری.

مثل اینکه همه چیز در این دعا افتاده است و اگر سازگاری با عشقت هست با کلام رسول الله ﷺ هم آهنگ شو و عرض کن:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَالْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ»؛^۱
 پروردگارا! از تو درخواست می‌کنم، عشق خودت را و عشق آنان که دوستدار تواند و عشق به آن عملی که مرا به عشق تو ره برد.
 پروردگارا! محبت خودت را در جانم آن چنان قرار ده، که دوستی تو از دوست داشتن خودم و بستگانم و [عشق تشنه به] آب سرد، بیشتر باشد.

و تا این در باز نشود دق الباب را از دست مده:

«در مسألت از خدا پافشاری کن تا آن زمان که درهای رحمت به رویت گشوده شود.»^۲
 (حضرت علی علیه السلام)

الهی سوز عشقت بیشتر کن	دل زارم ز دردت ریش‌تر کن
اگر غیر از تو دلداری بگیرم	به زخم صد هزاران نیش‌تر کن

۲. کافی، ج ۲.

۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۱۹۵.

(بابا طاهر)

بهترین وقت دعا

گرچه دعا همانند ذکر گل همیشه بهار است، دمی نیست که یاد خدا و درخواست بنده در آن ممنوع باشد؛ روز خواهی بیا، شب خواهی بیا، صبح و عصر خواهی بیا، بسم الله، گیر و دار و حاجب و دربان در این درگاه نیست.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ

شُكُورًا﴾^۱ و هم اوست که قرار داد شب و روز را به دنبال هم تا هر

آنکس اراده یاد و سپاس حق تعالی را دارد، بیاید.

مخاطب تو در دعا: «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۲ است.

معذالک ساعاتی از شبانه روز درهای آسمان باز است و پذیرای حاجت حاجتمندان، که مهمترین آنها سحر، آن هم بعد از نماز وتر اهل تهجد که هر آنکس هر چه از بالا گرفته در این دم بوده است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی	آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بیخود از شعشعۀ پرتو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند

(حافظ)

خدا داند که اگر این پیام واقعیت داشته باشد چه مقامات عظیم و

۱. سوره فرقان، آیه ۶۲.

۲. نه او را خواب و نه چرتی است.

مبارکی را جناب حافظ نصیب داشته و گاه از راز گویی با نسائم سحر و پاسخ
آن راز، از عالم بالا خبر می دهد:

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی خبر آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
و زان پس ساعات نورانی بین الطلوعین قبل از آن که خورشید
جهان افروز سر از افق خاور برآورد.
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است

بر این راه و روش می رو که با دلدار پیوندی

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
(حافظ)

حضرت محمد ﷺ فرمودند:

«بهترین زمان برای اینکه خداوند را بخوانید سحرگاهان است.»

و پس از آن این آیه را تلاوت فرمود:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»^۱

وعده ای که یعقوب برای بخشش، برادران یوسف را داد، خواست تا

سحر فرا رسد. و نیز آن حضرت فرمودند:

«هر آنکس فریضه ای را انجام داد، زان پس دعایش نزد پروردگار

^۲
مستجاب است.»

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

بنابراین بعد از هر نماز دست حاجت به سوی حضرت غنی برآورده و
 بخواه آنچه می‌خواهی: امام صادق علیه السلام فرمودند:

«در سه زمان دعا از خداوند پوشیده نمی‌ماند: بعد از ادای فریضه، به هنگام
 نزول باران و هنگام پدیدار شدن نشانه‌ای از اعجاز خدا در زمین.»^۱

«هرکس برای خداوند از بیماری عیادت کند هر دعایی که آن بیمار برای او
 کند خداوند اجابت فرماید.»^۲

عزیزان من! فرموده پیامبر شماست که: «مَنْ قَرَعَ بَابَ وَلَجٍ وَلَجَ؛ هرکس
 دری را کوبید در به روی او گشاده می‌شود.»

گفت پیغمبر که چون کوبی دری	عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی	عاقبت بینی تو هم روی کسی
گفت «از روح خدا لا تَأْيَسُوا»	همچو گم گشته پسر رو سو به سو

(مولوی)

دیگر از مواقع استجابت دعا را در این حدیث شریف بیابید:

«إِغْتَنِمُوا الدَّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، عِنْدَ
 نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التَّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ
 لَيْسَ لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ»؛^۳ دعا را در پنج جا غنیمت شمارید:
 هنگام قرائت قرآن، وقت گفتن اذان، وقت نزول باران، آن‌گاه که دو
 صف «حق و باطل» برای شهادت با یکدیگر برخورد می‌کنند و آن

۲. بحار، ج ۸۱

۱. بحار، ج ۸۵

۳. امالی صدوق، ص ۲۶۵

گاه که مظلوم ستم‌دیده‌ای دعا کند، که برای این ادعیه تا عرش

پروردگار هیچ حجابی نیست. (حضرت علی علیه السلام)

و اما امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: روش پدرم این بود که هر وقت با خداوند حاجتی داشت، به هنگام زوال آفتاب (ظهر) دعا می‌فرمود.^۱

از خدا چه بخواهیم

بدو باید این معرفت برایت حاصل آید که جاذبه کشش و روی آوردن تو با خداوند هم او بود و اگر او با تو عشق نمی‌باخت، هرگز تو را بر این در نمی‌خواند، و تا بدان جا اصرار فرماید که بیا و حتماً هم بیا، چه اگر نیامدی و نیازت را با من در میان نگذاشتی از تو قهر می‌کنم، بنگر:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛^۲ بگو چه قدر نهد خداوند

شما را، اگر دعای شما نباشد؟

در این آیه خداوند با تجلی اسم شریف ربّ ظهور فرموده و بدان که ربوبیت رحمانی او آن بود که تو را حیات بخشید، چشم و گوش و عقل و همه اندام تو را بخشید، و فرصت بندگی و عبادت داد و پیامبران را برای هدایت تو گسیل داشت، اما بدان که ربوبیت رحیمی او با تو، مربوط به خواست تو است، اگر نیایی چیزی تو را ندهند:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛^۳ آنان که کوشیدند در راه ما،

۲. سوره فرقان، آیه ۷۷.

۱. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

ما راه را به ایشان نشان می دهیم.

عاشق که شد؟ که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگر نه طیب هست
حال اگر آمدی بدان که تو سراسر فقری و او سراسر غنا، تو همه نیاز و او
همه ناز، گر نیاز داری نازکش باش، و آدمی را در هر سن و سال نوعی نیاز
است، از او بخواه هر چه خواهی، و تا نگیری دست از حلقه در او بر مدار.
به کام تا نرساند مرا لبش چون نای نصیحت همه عالم به گوش من باد است
(حافظ)

در این آیه بنگر:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱؛ نماز را بر پای دار که نماز زشتی ها و گناه را باز می دارد و
یاد خداوند برتر است.

پرسیده شده که نماز خود مصداقی از یاد است، بعد از آن یاد خدا برتر
است چه مفهوم دارد. بنگر تا معصوم چه فرمایند:

در تفسیر قمی در ذیل جمله «و لذكر الله اكبر» چنین آورده: در روایت
ابن ابی الجارود از امام باقر علیه السلام آمده که آن جناب در معنای این جمله
می فرمود: یعنی اینکه خدا به یاد نمازگزار است و آن یاد مهمتر است از این
که نمازگزار از او یاد کند، مگر نشنیدی که فرمود:

«أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»؛ مرا یاد آرید تا شما را یاد آورم.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

پس به اعتقاد بر اینکه در هر کار خیر که تو را توفیق حاصل آمد
فراموش مکن که: «ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللّٰهِ»؛

نی که آن الله تو لبیک ماست	آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
نی تو را در کار من آورده‌ام	نی که من مشغول ذکر و کرده‌ام
ترس و عشق تو کمند مهر ماست	زیر هر یارب تو لبیک ماست

(مولوی)

اما:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند
چون غنای او و کرم او بی‌پایان است و در پیشگاه او کم و زیاد معنی
ندارد، از دریا یک استخر آب برداری یا جرعه‌ای چه کم و کاست در
دریاست؟ بخواه خیر دنیا و آخرت خویش، و آنچه خواهی برای جمله
مسلمانان بخواه، اما چون به قرب او رسی و محو تجلیات جمال او گردی
نخواهی از او جز خود او را.

گفته بودم که بیایم غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
(سعدی)

در خبر است که چون یاد حبیب آن گونه مشغولت دارد که تمنّی را از یاد
بری، در حق تو آن فرماید که صلاح تو در آن است.

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است؟

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

در حضرت کریم تمنا چه حاجت است؟

ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار

می‌داندت وظیفه تقاضا چه حاجت است؟

(حافظ)

همت آن زن در کاخ کفر پروریده را بنگر که منحصرأ تمنايش
همسایگی خداست.

﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾^۱

پروردگارا! بنا کن در نزد خودت خانه‌ای در بهشت برای من و مرا
از فرعون و عملش رهایی بخش.

عالم از ناله عشاق مبادا خالی که خوش آهنگ و فرح بخش نوایی دارد

(حافظ)

تو نیز این آرزوی آسیه را پاسدار، و با خدای خویش بازگوی که خداوندا
خودت را می‌خواهم و دگر هیچ، چه اگر او را داشته باشی همه چیز داری،
همچون شهادایی که: عند ربهم یرزقون؛ روزی دادند تا حوصله‌ات سر نرود
به این داستان دعوت می‌کنم:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت که حسنی ندارد ایاز ای شگفت!

گلی را که نه رنگ باشد نه بو دریغ است سودای بلبل بر او

۱. سوره تحریم، آیه ۱۱.

به محمود گفت این حکایت کسی	بر آشفته ز اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه! بر خوی اوست	نه بر قد و بالای دلجوی اوست
شنیدم که در تنگنایی شتر	بیافتاد و بشکست صندوق دَر
به یغما ملک آستین برفشاند	وز آنجا به تعجیل مرکب براند
نماند از وشاقان گردن فراز	کسی در قفای ملک جز ایاز
بگفتا که ای سنبلیت پیچ پیچ!	ز یغما چه آورده‌ای گفت هیچ
من اندر قفای تو می‌تاختم	ز خدمت به نعمت نپرداختم
خلاف طریقت بود کاویا	نجویند غیر از خدا از خدا

(سعدی)

تو نیز همچون امام سجاد علیه السلام بر گوی:

«إِلَهِي أَسْتَغْفِرَكَ لِكُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَكُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ»^۱

پروردگارم! طلب آمرزش می‌کنم از هر لذتی که چشیدم بجز لذت

یادت و از هر راحتی که با آن مأنوس شدم بجز انس با تو.

يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي^۲

در آن زمان که بمیرم در آرزوی تو باشم

حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم

قربان صبر امیرالمؤمنین علیه السلام گردم که آن شکیب که تحمل آتش

دوزخ هست، ولی تحمل فراقش نیست.

۱ و ۲. مناجات خمسة عشر، مفاتیح الجنان.

«صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک»؛^۱ گیرم آتش

عذابت را شکیب داشته باشم، اما با فراق چگونه شکیبم باشد؟

تـــو

دستگیر شوای پیک پی خجسته! که من پیاده می‌روم و همراهان سوارانند

(حافظ)

بیش از اینت بر سر این راه ندارم، امام فرموده بودند، علاوه بر انجام واجبات تا آنجا که مقدور اوست از مستحبات صرفنظر نکند و حقیر برایت از نوافل و قرآن و دعا که از اعظم مستحبات است سخن گفت، بقیه را خود دانی.

۱. دعای کمیل.



دنباله دستورات امام

دخترم: عجب و خودپسندی از غایت جهل به حقارت خود و عظمت خالق است. اگر اندکی به عظمت خلقت به اندازه‌ای که تا کنون بشر با همه پیشرفت علم به شمه‌ای از آن آگاه شده است، تفکر شود، حقارت خود و همه منظومه‌های شمسی و کهکشانها را ادراک می‌کند و عظمت خالق آنها را اندکی می‌فهمد و از عجب و خودبینی و خودپسندی خود اظهار خجلت و احساس جهالت می‌نماید. در قصه حضرت سلیمان نبی الله علیه‌السلام می‌خوانیم آنگاه که از وادی نمل می‌گذرد:

﴿قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱؛ نمله، سلیمان نبی با همراهانش را به عنوان «لایشعرون» توصیف کند و هدهد به او می‌گوید: ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾^۲. و کوردلان نطق نمله و طیر را نمی‌توانند تحمل کنند، چه رسد به نطق ذرات وجود و آنچه در آسمانها و زمین است که خالق آنان

۱. سوره نمل، آیه ۱۸.

۲. سوره نمل، آیه ۲۲.

می‌فرماید: «... إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ».^۱

انسان که خود را محور خلقت می‌بیند - هر چند انسان کامل چنین است - در نظر سایر موجودات معلوم نیست چنین باشد و بشر رشد نیافته چنین نیست «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ».^۲ این مربوط به رشد علمی به استثناء تهذیب است و در وصف او «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۳ آمده است.

حجاب خود بینی

در این فراز از سخن امام علیه السلام برای درک عظمت عالم به ناچار گفتاری از بزرگان غرب را به عاریت آوردم تا روشن شود که با تمام کاوش‌های علمی که تا کنون بشر بر آن دسترسی یافته اطلاعات ما هنوز در پوسته اول این فضای عظیم است، با آنکه در قرآن سوگند حضرت پروردگار چندین جای به کار رفته منحصرأ سوگندی که عظمت آن را خود پروردگار یاد می‌فرماید، سوگند به موقعیت این فضای لایتناهی است.

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»^۴؛ سوگند به

مواقع ستارگان به راستی که اگر بدانید این سوگندی بس عظیم است.

نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر حرکت می‌کند آن را ضرب در شصت

۱. سوره اسرئ، آیه ۴۴.

۲. سوره جمعه، آیه ۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴. سوره واقعه، آیات ۷۵ و ۷۶.

فرمایید تا سرعتش در دقیقه حاصل آید و بار دیگر در شصت ضرب کنید تا سرعت آن در ساعت و سپس در بیست و چهار ضرب نمایید تا مقدار سرعت در شبانه‌روز و زان پس هم در سیصد و شصت و پنج ضرب نمایید، که عددی بدست می‌آید یک سال نوری نام دارد. بشر تاکنون به ستارگانی آشنایی پیدا کرده که میلیاردها سال نوری از ما دورند و این نه پایان عالم است، اطلاع مختصری از آن است، حقیر تصور فاصله یک سال نوری را هم برایم مقدور نیست تا شما چه فرمایید؟! برای روشن شدن اذهان خوانندگان، یاری می‌گیرم از «کانت» فیلسوف و متفکر غرب، این مقوله را به دقت بخوان:

«آسمان پرستاره و قوانین اخلاقی عقل عملی دو پدیده محیر العقول‌اند که پیوسته اذهان ما را هر چه بیشتر و هر چه بیشتر و تازه‌تر سرشار از تعظیم و تحسین آمیخته باُبْهت و حیرت می‌سازد. و به هر اندازه که از ژرف‌اندیشی و بازتاب فکری روی آنها افزون گردد این آمیزه تحسین و حیرت افزایش می‌یابد. از یک سوی آسمان پرستاره و میناگری‌های درخشنده‌ای که بالای سر خود می‌بینیم و از سوی دیگر، دستورها و فرامین اخلاقی و رهنمودهای جاودانه عقل عملی که در وجدان آگاه و همیشه حاضر خود^۱ اندر

۱. این همان عشق و تمایل نفس انسانی به اسماء الله و صفات نیک است که حضرت امام علیه السلام در این دستور العمل عرفانی یادآور شدند یعنی تفسیر آیه فطرت: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ».

می‌یابیم، طرفه این است که هیچکدام از این دو امر محیر العقول بر خلاف سایر موضوعاتی که پیچیده به ایهام و ناشناسایی می‌باشند و از افق آگاهی و شعور مستقیم ما به دورند، هرگز به نکاپوی فکری و تخمین و حدس و قیاس و استدلال نیاز ندارند و هرکس در هر زمان و مکان می‌تواند یکی را پیش روی خود بیند و دیگری را در وجدان خود مشاهده عقلانی نماید. گروه نخستین را در هر مکان که جسمیت ما آن را اشغال کرده می‌توانیم با قوای حسی آنّا به تماشا و نمایشگاه خود درآوریم.

این نمایشگاه از همان مکان طبیعی کوچک زیست ما آغاز شده و با نشان دادن زیبایی‌های خیره‌کننده و به هم پیوسته خود ما را از آن مکان کوچک زیست به سوی عظمت بی‌نهایت جهانهای آراسته و بیکران و سیستم‌های انتظام یافته خود رهنمون می‌سازد. این اجسام درخشنده و بی‌نهایت آسمانی چه دورانهای بی‌پایان زمانی و چه چرخهای ادواری بی‌حساب را از آغاز ناپیدا و تداوم پیدایی خود را برای ما حکایت سرایند.

از سوی دیگر گروه دوم که از خلوتگاه وجدان همیشه حاضر و

۱. تفکر در عظمت کهکشانها و آسمان بالای سرمان در جای جای قرآن یادآور شده است که بسا بهترینش زمزمه شب خیزان است؛ در آیه ۱۹۰ سوره آل عمران: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ و یادآوری این عظمت در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه: «فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»؛ و آیه ۵۷ سوره غافر: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ».

بیدار ما با درخشندگی حیرت افزای خود تجلی می‌کند پیوسته شخصیت و موجودیت هوشمندانه ما را به آگاهی و گواهی می‌طلبد و آن دیگر جهان راستین بی‌نهایت ابدیت را که تنها با رسم و آئین هوشمندی باید در درون خود نگریست در معرض نمایش و هوشدار باش ما قرار می‌دهد اما این شناختی که باید در درون‌نگری از احکام و فرامین اخلاقی عقل عملی فرا می‌گیریم شناختی است که رابطه به خصوص عضویت و تعلق ناگسستنی ما را با جهان ابدیت نامتناهی جاودانه و ضروری اعلام می‌کند و آشکارا به ما نشان می‌دهد که، این رابطه هرگز مانند رابطه ما با جهان بیرون نیست.

یک رابطه امکانی و اتفاقی نیست بلکه رابطه‌ایست که ما را از روی ضرورت از درون خود به سوی بی‌نهایت رهبری می‌کند.

تفاوت اینجا است که آن آسمانهای پرستاره و پر نقش و نگار با جلوه‌گری‌های بی‌شمار و جهانهای پیدا و نهان خود که بر هستی ناچیز و مکان محقر زیستی احاطه قاهرانه پیدا کرده‌اند، در حقیقت تمام اهمیت موجودی ما را در ژرفنای عظمت بیکران خود فرو برده و ما را به حقارت و ناچیزی قطره‌ای در برابر دریای پر موج و تلاطم خود محکوم می‌کند. اما علی‌رغم این حقارت و محکومیتی که در صحنه برون‌گرایی خود مشاهده می‌کنیم، در راستای

درون‌نگری و در صحنه تجلیات عقلی فرامین و احکام اخلاقی، ارزش و اهمیت ما را به عنوان یک عامل هوشمندی و درک برتر چنانچه فراسوی نامتناهی جهان ابدیت اوج می‌گیرد، که ما خود نه تنها خویشتن را از حیوانی برون‌نگری خویشتن کاملاً مستقل و بی‌نیاز می‌بینیم، بلکه قلمرو ارزش و حاکمیت وجودی خود را برتر و بالاتر از تمام جهان محسوس با تمام آن ستارگان و نقش و نگارهای بی‌کرانش شناسایی می‌کنیم. این واقعیت را می‌توان حداقل از فرجام‌گرایی موجودیت خود از دیدگاه همین فرامین متعالی اخلاقی که هرگز در محاصره زمان و مکان نمی‌گنجد به صورت آشکارا درک و استنباط نماییم. زیرا همانگونه که طبیعت این فرامین اقتضا می‌کند، آنها را در هیچ محدوده از نوع محدودیتهای زیست این جهانی، سنجش و ترسیم و شناسایی نمی‌شوند و ابعاد حاکمیت آنها بر ازلت و ابدیت استوار است.^۱

و خلاصه این مقاله را توان در وصیت او به تماشا نشست:

«روی قبرم بنویسید: در طول زندگانیم دو چیز منحصرراً مرا به شگفتی انداخت. شبها دیدار آسمان بالای سرم و روزها صدایی که از درون وجدانم می‌شنیدم.»^۲

۱. کانت، ترجمه استاد حائری یزدی، از مجله خرد نامه صدرا، شماره دوم، شهریور ۷۴.

۲. همان.

و نیز سخنی است از ویکتور هوگو که بی شباهت به گفتار فوق نیست:

«عظمتی است بزرگتر از اقیانوس ها و آن کهکشان است و عظمتی

است از آن برتر و عظیم تر و آن عظمت نفس انسانی است.»

(ویکتور هوگو)

اولوالالباب کیانند؟

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

لَبّ به معنی مغز و اولوالالباب به معنی مغزداران و خردمندان است،
برعکس گروهی که خداوند درباره آنها می فرماید: أَفَعِدَّتْهُمْ هُوًی؛ یعنی اینان
از خرد خالی هستند، پوچ مغزانند.

در تماشای سیر آفاقی که بزرگترین نمایشگاه آن دیدار کهکشانهاست
بی تردید این عالم نامتناهی از درون وجدان خردمندان یاد خداوندی عظیم
را به دنبال دارد که این دیدار با این یاد پروازی است به سوی آفریدگار آنها
زین رو بعد از این آیه خداوند متذکر همین مطلب می شود. آن یاد که همه
جا با وجدان انسان خردمند همراه است.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

فَقِنَّا عَذَابَ النَّارِ^۱؛

زیباترین تابلوهای نقاشی را اگر در موزه‌ای به تماشا نشست‌اید در کنار این تابلو نوشته باشند این تابلو از برخورد چند قوطی رنگ بر حسب تصادم ایجاد شده با آنکه باور کردنی نیست ولی قبول کردن آن آسانتر از آن است که باور کنیم این دستگاه عظیم عبث آفریده شده، یا آفرینش من تماشاگر، عبث است.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۲؛ آیا

می‌پندارید شما را عبث آفریده‌اند و شما به سوی او بازگشت ندارید.

یعنی اگر بازگشتی نباشد آفرینش عبث است، جان‌پذیرای این سخنان، از همان عقل عملی و وجدان سالم فطرتی برخوردار است که روزی هم در برابر پرسش اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، پاسخ قالوا بلی گفت.

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک
از این آمد شدن مقصودشان چیست؟ در این محراب‌گه معبودشان کیست؟
همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرنده خود را طلبکار
(نظامی)

آن روز که پیام حضرت باری تعالی را باور داشتی که:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱. ۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱؛

هیچ چیز نیست جز اینکه تسبیح می‌کنند او را و لکن شما زبان آنها را نمی‌دانید.

الکترونها در گردش‌اند، زمین می‌رود، و ماه می‌رود و خورشید می‌رود، منظومه با نظم ذاتی خود می‌رود و همچنین کهشکشانها، اما به کجا؟ این همان سؤال روزهای نخستین نزول وحی است که می‌گفتند:

﴿أَيَّانَ مَرْسَاهَا﴾^۲؛ لنگرگاه کجاست؟

پاسخ حضرت حق چنین بود:

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۳؛ پایان خط در پیشگاه پروردگارشان هست.

گردش سنگ آسیا در اضطراب	آشهد آمد بر وجود جوی آب
یا خفی الذات محسوس العطا	أنت كالماء و نحن كالرخی
تو چه جانی ما مثال دست و پا	قبض و بسط دست از جان شد روا
تو چو عقلی ما مثال این زبان	این زبان از عقل دارد این بیان
تو مثال شادی و ما خنده‌ایم	که نتیجه شادی فرخنده‌ایم
تو بهاری ما چو باغ سبز و خوش	او نهان و آشکارا بخشش‌اش
ای برون از وهم و قال و قیل من	خاک بر فرق من و تمثیل من

(مولوی)

۲. سوره نازعات، آیه ۴۲.

۱. سوره اسرئ، آیه ۴۴.

۳. سوره نازعات، آیه ۴۴.

و ملاحظه فرمودید که در فرمایش امام با استناد به آیات قرآن، موران از آن تمدنی برخوردارند که سلیمان نبی را به هیچ انگارند و هدهد از علمی خبر می‌دهد که سلیمان را از آن خبری نیست.

روزی که انسان به دنیا آمد ذره‌ای از علم و معرفت با او نبود و حتی مگس راندن را از خود مجالی نبودش، اما با وسائل که خداوند در دسترس او گذاشت می‌توانست به همه جا برسد، آن وسیله را در این آیه بیان فرمود:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛^۱ بیرون آوردیم شما را

از شکمهای مادرانتان در حالی که هیچ نمی‌دانستید و قرار دادیم

برای شما گوش و چشمان و دلها باشد که سپاس دارید.

بشر در تمام موفقیت‌های مادی و معنوی که توفیقاتی داشته از برکت استفاده از همین سه ابزار است که در سایه آنها هم استعدادها را شکوفا می‌کند و هم قوای خویش را فعلیت می‌بخشد، و چون به قلّه رفیع کمال رسید و معنی علم الاسماء کُلّها را در خود بیان کرد آن وقت است که معنی این آیه را آن طور که شاید و باید می‌فهمد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^۲ ای

مردم شما همگی فقیرانید، خداوند ذات غنی و ستوده است.

یعنی آنچه را هم که کسب کرده و از فقر کلی رهایی یافته و از غنای

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

جزئی برخوردار شده، همه توفیق و هبه ذات حضرت غنی است و گرنه خود همه فقر است و دریافت این معرفت آغاز شاهراه بلند عرفان است، کافیت که در خلوت به این اندیشه نشینی که همه دارایی‌های تو اعم از قدرت، علم، غنا، تحکم، سخنوری و فعالیت مربوط به کار کردن قلب تو است و روشن می‌یابی که این ضربان در اختیار تو نیست و اصلاً توجهی هم بدان نداری، شبها در خوابی و او بیدار، گر تو را خوابی ابدی فراگرفت، همه چیز از دست رفت. پس انسان عاقل به چه نازد؟!

یک روز به کودکی به استاد شدیم یک روز به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن نگر که ما را چه فتاد از خاک برآمدیم و بر باد شدیم

(خیام)

پس لازم است آدمی ببانداشد که سالی قبل از تاریخ تولدش هیچ بود، که بود او را حیات بخشید؟ آن زمان که رنگی از وجود پیدا کرد چه بود؟! ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَىٰ * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾؛ ^۱ آیا نبودی در آغاز نطفه‌ای؟ و زان پس باره خونی و تو را این گونه آفرید و آراست.

﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾؛ ^۲ آیا انسان متذکر نمی‌شود که ما او را آفریدیم و در قبل چیزی نبود؟

بنابراین در برابر این همه عظمت دستگاه آفرینش و خداوند عظیم‌تر از آن، خود را دیدن کمال نادانیت.

۲. سوره مریم، آیه ۶۷.

۱. سوره قیامت، آیات ۳۷ و ۳۸.

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود در روی آب
یکی آن که در نفس خودبین مباش دگر آنکه بر خلق بدبین مباش

(سعدی)

فاطمی به سوی دوست نظر باید کرد

از خویشتن خویش گذر باید کرد

هر معرفتی که بوی هستی تو داد

دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد^۱

۱. دیوان امام خمینی، ص ۲۰۳.



دنباله دستورات امام علیه السلام

دخترم، پیمبران مبعوث شدند تا رشد معنوی به بشر دهند و آنان را از حجابها برهانند، افسوس که شیطان قسم خورده، به دست اذنان خود نگذاشت آنچه آنان می‌خواهند تحقق یابد «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱؛ ما همه خوابیم و گرفتار حجابها «النَّاسُ نِيَامٌ وَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». گویی جهنم محیط به ما است، و خدر طبیعت مانع از شهود و احساس است. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۲. و کفر مراتب بسیار دارد، خودینی و جهان بینی و نظر به جز او نیز از مراتب آن است، نخستین سوره قرآن را اگر با تدبّر و چشمی غیر از این چشم انداز حیوانی بنگریم و بی حجابهای ظلمانی و نورانی به او برسیم چشمه‌های معارف به قلب سرازیر شود، ولی افسوس که از افتتاح آن نیز بی‌خبریم (آن را که خبر شد خبرش باز نیامد).

۱. سوره زمر، آیه ۸۲.

۲. سوره توبه، آیه ۴۹.

توجهی به ملکوت عالم

انگیزه بعثت پیامبران فعلیت بخشیدن به قوای انسانهاست که فرمودند: «بُعِثْتُ لِتَتِمَّ مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ»، که اخلاق بعد از ایمان بالاترین انگیزه به کمال انسان است و چون حضرت پیامبر خود در مدارج بالای کمال بود در حق او فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱

و هم او را الگو و سرمشق امت قرار داد آنجا که فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۲

علامه عارف بزرگوار ملا محمد تقی مجلسی گوید هر وقت به این آیه می‌رسیدم، اشک در چشمانم حلقه می‌زد که ای کاش! ما تمام ویژگی‌های اخلاق رسول الله را می‌دانستیم تا در تمام شئون پیرو طریق ایشان بودیم، آنچه به ما رسیده بسیار اندک است، شبی بعد از نماز شب به قرائت قرآن پرداخته بودم و به همین آیه رسیدم و بر این حسرت بغض گلویم را فشار می‌داد، در همین حال دمی از خود بیخود شده و در یک مکاشفه حضرتش را دیدم، فرمودند: از چه می‌گریی؟ عرض کردم: آقا آرزو داشتم همه اخلاقیات شما را می‌دانستم. فرمودند: این چیست که می‌خوانی؟ عرض کردم: آقا قرآن است؟ فرمودند: همین اخلاق من است.

این مکاشفه، بایی است به سوی معرفت که توان تمام دستورات

۱. سوره قلم، آیه ۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

اخلاقی را فقط از قرآن برگرفت و در حقیقت قرآن بود که اخلاق آن بزرگوار را در مرتبه اعلاء و عظمت رسانید.

کمتر صفحه‌ای از قرآن است که دستور اخلاقی در آن نباشد، چگونه جهنم محیط بر ماست، به همان اندازه که علم با عالم متحد است و هر آنچه از علم اکتساب کرده همه جا با اوست، عمل انسان نیز این گونه است. ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛^۱ جهنم به کافران احاطه دارد.

برای اتحاد عاقل و معقول مولوی چنین دارد:

جان چه باشد؟ جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر از چه؟ زان رو بیشتر دارد خبر
و به همین اندازه بهشت با جان پرهیزگاران نزدیک است.

﴿وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛^۲

خدر به معنی سستی و خواب رفتگی است، تصور فرمایید کاروانی عازم زیارت خانه خداست، در راه کاروان به مرغزاری برای استراحت بار انداخت، جویباری و درختانی و هوایی بهاری، رهروان را راه زد، منزل دلربا و هوالطیف، آنگونه سالکان راه را منزل دلکش افتاد که هوای بادیه را فراموش کردند، و یاد منزل از سر فرو افتاد. عزیزم دنیا همین مرغزار است و سلوک حرکت برای وصول به حضرت محبوب. نکند جمال دنیا آنگونه خدر افتد که تو را منزل از یاد رود و جای جای قرآن خداوند این مخدر را بر تو

۱. سوره توبه، آیه ۴۹.

۲. سوره شعراء، آیه ۹۰.

نشان داده است، این منزلت آنگونه دلکش افتاد که سفر از یادش رفت.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

منحصراً ظاهر حیات دنیا را می بینند و از منزل آخرت غافل می مانند.

عمر ایشان همه صرف خاکبازی است. مگر نفرمودی: اَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

لَعِبٌ وَ لَهْوٌ^۲، لهو هر کار بیهوده را گویند، و لعب بازی است، آنکه همه

همتش دنیا بود در آخر کار می فهمد که عمر را به بازی گذرانید، آن بازی که

در آخر کار جز تهی دستی بهره ای نداشت:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳؛ به امت بگو

می خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ زیانکارترین

مردم آنها هستند که عمرشان را در راه دنیای فانی تباه کردند و به

خیال باطل می پنداشتند که نیکوکاری می کنند.

کودکان سازند در بازی دکان سود نبود جز که تعطیل زمان

شب شود در خانه آید گرسنه کودکان رفته بماند یک تنه

این جهان بازیگه است و مرگ شب باز گردی کیسه خالی پر تعب

سوی خانه ی گور تنها مانده ای وا فغان، وا حسرتا، برخوانده ای

حق تعالی گفت این کسب جهان پیش آن کسب است لعب کودکان

(مولوی)

۲. سوره حدید، آیه ۲۰.

۱. سوره روم، آیه ۷.

۳. سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

در همین اولین سوره قرآن که فرمودند: دو بار نام صراط است و مردم را خداوند به سه گروه تقسیم می‌فرماید، رهروان راه راست، مغضوبان از ره مانده و گم‌گشتگان راه.

گر می‌روی و راهت راه رهروان است: «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»، و گر مانده راهی و سر جز در کار و بار دنیا نداری، سرمایه‌ات:

﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾؛^۱ سرمایه‌ای قلیل، زان

پس جایگاهشان جهنم و چه زشت جایگاهی.

و اگر جزء ره‌گم‌کردگانی، داستان‌ت این است:

﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُسْلِمِينَ تُولُوا مَا تَوَلَّوْا وَتُصْلِحْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۲

آباد گران دنیا

ابوذر را گفتند چگونه است که تو مرگ را بس خوش داری و ما از آن هراسانیم، گفت شما دنیا را آباد کردید و آخرتتان را خراب، روشن است که هر آن کس که بخواهد از آبادی به خرابی روی آورد اکراه دارد و من دنیایم را خراب و آخرتم را آباد کردم واضح است که هر کس از خرابی به آبادی روی آورد شادمان است.

عزیزا! هر آنچه آبادی در دنیا می‌بینیم اعم از باغها و کارخانه‌ها و

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۷.

کاخ‌ها، جاده‌ها، همه محصول فعالیت دنیادوستان است اما این را بدان که هیچ کدام در طول زندگانی لذت و آرامشی در حیات نداشتند و آن گاه که عزم رفتن کردند چیزی با خود نبردند.

به قبرستان گذر کردم کم و بیش بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی در اینجا بی‌کفن مُرد نه دولتمند برد از یک کفن بیش

(بابا طاهر)

این سخن را از زبان مولانا بشنویم:

شبهوت دنیا مثال گلخن است	که از آن حمام دنیا روشن است
لیک قسم متقی زین تون ^۱ صفاست	ز آن که در گرمابه است و در نقاست
اغنیا ماننده سرگین کشان	بهر آتش کردن گرمابه دان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا	تا بود گرمابه گرم و با نوا
ترک این تون گیر و در گرمابه ران	ترک تون را عین آن گرمابه دان
هر که در حمام شد سیمای او	هست پیدای بر رخ زیبای او
تونیان را نیز سیمای آشکار	از لباس و از رُخان و از غبار
حرص تو چون آتش است اندر جهان	باز کرده صد زبانه هر دهان
آنکه در تون بود پاکی را ندید	بوی مشک آرد بر او رنجی پدید

(مولوی)

خدر عالم طبع آنگونه دنیا پرستان را سرگرم می‌کند که بوی مشک

۱. گلخن.

عبادت بر ایشان رنج آور است، از مجالس ذکر فراری و از پرهیزگاران متقی بیزارند.

مثالی که مولوی بعد از ابیات فوق آورده، داستان مردی است که در بازار عطر فروشان بیهوش به زمین افتاد، بازاریان به دنبال طبیب رفتند، طبیب گفت، وقت آمدنم نیست، بروید تحقیق کنید شغل او چیست؟ بعد از تحقیق معلوم گشت که کنّاس است، طبیب گفت: مقداری سرگین در کنار بینی اش بگذارید، مرد تا بوی سرگین شنید از اِغما بدر آمد، زان پس مولوی چنین سُراید:

چون جُعَل گشته است از سرگین کشی	از گلاب آید جُعَل ^۱ را بیهشی
هم از آن سرگین سبک داروی اوست	که بد آن او را همی معتاد و خوست
«الخبیثاتُ الخبیثین» ^۲ را بخوان	داستان این سخن را باز دان
مر خبیثان را نسازد طیبیات	در خور و لایق نباشد ای ثقات!
ما به لهُو و لعب فربه گشته ایم	در نصیحت خویش را نسرشته ایم

(مولوی)

فطرت آدمی آن طور که مطرح شد طالب طیبیات است ولی چون غفلت و گناه بر آدمی چیره گشت برای او خمول فطرت حاصل آید آنگونه که در کام او تریاک چون شکر آید.

۱. نوعی حشره است که خوراکش فضولات است.

۲. سوره نور، آیه ۲۶.

حیات طیبیه

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً

طَيِّبَةً﴾؛^۱ هر زن و مردی که ایمان داشتند و عمل نیکو انجام دادند و

ایشان را با حیاتی پاک زندگی بخشیم.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛^۲ به

راستی آنان که ایمان آوردند و عملی نیکو داشتند زود باشد که

خداوند رحمان محبت و عشق را به ایشان ارزانی دارد.

این دو آیه را در کنار هم گذار، آیه اول را معصوم فرمودند: مراد بنده

مؤمنی است که به اندازه نیاز در طلب دنیا کوشد و بیش از آن را از دنیا طلب

نکند و وقت زائد از اکتساب را در عبادت صرف نماید و این حیات را قرآن

حیات طیبیه خواند، و چون خورشید عشق در جانش طالع شد، بهشت

آغازینش از همین جا در بر گرفت.

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾؛^۳ و برای آن کس که از مقام

پروردگارش هراسان است دو بهشت است.

و هم اوست که به عقیده خواجه حافظ سودآور بازار دنیاست:

دراین بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

الهی منعم گردان به درویشی و خرسندی

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

۲. سوره مریم، آیه ۹۶.

۳. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

و ایده جناب ابن یمین را نگر که ملک قناعت را با سلطنت کیقباد و
کیخسرو معاوضه نمی‌کند:

دولقمه نان، اگر از گندم است اگر از جو دو تایی جامه اگر کهنه است اگر از نو
به چار گوشه ایوان خود به خاطر جمع که کسی نگوید از اینجا خیز و آنجا رو
هزار بار نکوتر به نزد ابن یمین ز فر سلطنت کیقباد و کیخسرو
و آزاد منشی خیام را نگر که عزت نفسش اجازه نمی‌دهد که خود را
محتاج بنده دیگری همچون خود ببیند و یا کمر خدمت در برابر انسان
دیگری خم کند:

یک لقمه نان اگر شود حاصل مرد وز کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد
مخدوم کم از خودی چرا باید بود؟ یا خدمت چون خودی چرا باید کرد؟
یا داستان آن روشن ضمیر که طاق حریر پادشاه ختن را با خرقة خویش
معاوضه نمی‌نماید:

یکی را ز مردان روشن ضمیر امیر ختن داد طاقی حریر
بیوشید و بوسید آنجا زمین که بر شاه عالم هزار آفرین
چه خویش تشریف شاه ختن وز آن خوبتر، خرقة خویشتن

(سعدی)

سبکبال آن مرغی که در پرواز نیازش به بال زدن نیست، پرستوها
پروازشان چنین است، اینان در فضایی بالاتر از سایر پرندگان پرواز
می‌کند. به راستی چگونه است که دنیا را غم آباد می‌یابند و گروهی بر جمال
طبیعت صد بوسه دارند، نگاه کن:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیایی شادمانه

(شهید بلخی)

گر آمدنم به من بدی نامدی وز رفتن من به من بدی کی شدمی
به زان نبود که اندر این دیر خراب نه آمدمی نه بُدمی نه شدمی

(منتسب به خیام)

سرگردانی و حیرت، پریشانی زاست، زندگی اگر بی هدف شد نفس
کشیدن هم عبث است: ببینید:

از آمدنم نبود گردون را سود وز رفتن من جلال و جاهش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟

(منتسب به خیام)

به راستی که جهنم آغازین صاحبان اینگونه افراد را از همین جا شروع
می شود:

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود

من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود

خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش

از عذاب خلق و من یا رب چه آت منظور بود

(میرزاده عشقی)

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

تزریق اینگونه افکار وسیله دور ماندگان انس پروردگار است که در ادبیات ما کم نیست، مسلّم از درونی تاریک جز این افکار نتراود، فدای صدها ابیات اینگونه بر این دو بیتی بابا طاهر باد:

خوشا آنون که الله یارشان بی بحمد و قل هو الله کارشون بی
خوشا آنون که دائم در نمازند بهشت جاودون بازارشان بی

(بابا طاهر)

آنان که در گرداب دنیاپرستی غرق شدند، از دست و پا زدن در این گرداب دمی نیارامند و هرگز هم روی ساحل را نمی بینند. خدا نکند ساعتی به چنگ اینان گرفتار آید که آرامش را از شما سلب کنند. سعدی را شبی به دام یکی از اینان گرفتار آمد، ببینید تا چه گذرانید:

بازرگانی را شنیدم صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد، همه شب نیارمید از سخنان که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان است و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمیم. گاه گفתי که خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است، باز گفתי نه که دریای مغرب مشوّش است، سعدیا سفری دیگر مانده اگر آن کرده شود بقیت عمر به گوشه ای نشینم. گفتم آن کدام سفر است؟ گفت گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیده ام قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند، و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی به پارس و از آن پس ترک تجارت کنم و به دکانی نشینم. انصاف از

این ماخلو یا چندان گفت: که بیش طاقت گفتش نماند، گفت: ای سعدی!
تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده و شنیده‌ای. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور^۱ بارسالاری^۲ بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

(گلستان سعدی)

این ملاقات چه ماند به ملاقاتی که او را با سالکی در راه سفر است، با
این ملاقات هم سفر شویم:

یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگاه در کنار بیشه‌ای خفته،
شوریده‌ای با ما بود، همه شب نیارمید، چون صبح شد او را گفتم این چه
حالت بود؟ گفت بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند بر درخت، کبکان
در کوه، بهائم در بیشه و غوکان در آب، حیفم آمد همه در تسبیح و من
خاموش.

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(گلستان سعدی)

جانی که با خدا مأنوس شد بهشت آغازینش از همین جا در برمی‌گیرد،

۱. نام بیابانی است در افغانستان. ۲. رئیس کاروان.

چون معیت محبوب اینجا و آنجا ندارد، الله ملک السموات و الارض، تا بهتر دانی که عیش و لذت کجاست به نامه عارفی دیگر سر زنیم:

«تا لذت اُنس چشیدم، هرگز تلخی در جهان نیافتم، اگر به سوراخ سوزنی رفتم، آن را به گشادگی آسمان یافتم، بهر تاریکی که نگاه کردم، آن را روشن دیدم، «أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ» به یادم آمد. در اندیشه افتادم که با این گشادگی، مردمان چرا در تنگی اند و با این روشنی جهان چرا بر چشم خلائق تاریک است. دانستم که آن تنگی دل خودشان است که جهان برایشان تنگ می نماید، همچون کسی که سرش بگردد، عالم پیش چشمش گردان نماید. حال آنکه عالم ساکن است سر اوست که می گردد. و یا همچون آن شخص که به ناگاه کور شد با اهل خانه گفت: چه شد چراغ شما را که بمرد؟

ای خواجه این چراغ توست که بمرد، چراغ خانه همچنان روشن است. القصه بر لب آب، تشنه مردن خیلی عجیب است و با این نور پاشی رهین ظلمات بودن را بدبختی سبب است: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ»^۱. ای ولیم! صفت وحشت دوزخ شنیده ای؟ جایی می شناسم موحدتر از دوزخ و آن درون دل جاهلان است، صفت انس بهشت شنیده ای؟ جایی می شناسم انیس تر از بهشت و آن درون دل عارفان است»^۲.

۱. سوره نور، آیه ۴۰.

۲. مکاتیب عبدالله قطب شیرازی، نامه ۱۲۰.

آتش عشقت اندر جهان خوشتر است	دل ز عشق تو آتش فشان خوشتر است
هر که خورد از جام عشقت قطره‌ای	تا قیامت مست و حیران خوشتر است
تا تو پیدا آمدی پنهان شدم	زان که با معشوق پنهان خوشتر است
درد بر من ریز و درمانم مکن	زان که درد تو ز درمان خوشتر است
درد عشق تو که جان می‌سوزدم	گر همه زهر است از جان خوشتر است
همچو شمع در فراق هر شبی	تا سحر عطار گریان خوشتر است

(عطار)

زرق و برق زندگی دنیاپرستان را ببین که درونشان مارستان و خارستان است، و بی‌پیرایگی دنیای عارفان را منگر که باطنشان بهارستان و گلستان است. این است سرّ این فرمایش: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّيرانُ بِالشَّهَوَاتِ»، اما در «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» پرده ظاهر بر افتد و باطن در جلوه آید و آن وقت بینی که هر کس کجا بود، حال بنگر که نعیم مقیم کجا و عذاب الیم کجاست؟



دنباله فرمایش امام علیه السلام

من قائل بی خبر و بی عمل به دخترم می گویم در قرآن کریم این سرچشمه فیض الهی تدبّر کن هر چند صرف خواندن آن که نامه محبوب است به شنونده محبوب آثاری دلپذیر دارد لکن تدبّر در آن انسان را به مقامات بالاتر و والاتر هدایت می کند. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۱؛ و تا این قفل و بندها باز نگردد و به هم نریزد، از تدبّر هم آنچه نتیجه است حاصل نگردد. خداوند متعال پس از قسم عظیم می فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۲؛ و سر حلقه آنها آنان هستند که آیه تطهیر در شأنشان نازل گردیده.

تدبّر و توجه به قرآن

اگر نبود نزول قرآن، جهان تاریک، سرائی بود بدون نور که احدی را راه وصول به خدا نبود و جالب آن که برای همه اعصار و ازمنه تنها گفتاری است

۱. سوره محمد (ص)، آیه ۲۴.

۲. سوره واقعه، آیات ۷۹ - ۷۷.

که گوینده آن خود پروردگار است و برای آشنایان و عاشقان حضرتش چه جالب و لذت بخش است.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛^۱ ما خود قرآن را بر تو

نازل کردیم و خود نگهدارنده آن هستیم.

طالبان کوی محبوب گه گاه می آیند و دستور سیر و سلوک می خواهند، تا قرآن را در دسترس دارند از که می خواهید و چه می جوئید و هرکس دستوری شما را داد که با قرآن سازشی ندارد آن را به دیوار زنید چه هر چه بخواهید و هر آنچه بجوئید همه در این کتاب پر بها است.

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛^۲ این است بیانی برای

مردم و هدایت و اندرز برای پرهیزگاران.

ای عزیز: زان پس که حیات تو نقش بست، و نقش آفرین حیاتت فرمود تو را در بهترین قوام هستی آفریدم:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾؛^۳

هر آینه ما انسان را در بهترین قوام هستی آفریدیم زان پس او را به

پایین ترین منزل فرود آوردیم.

آنچه امروز می بینی جهانی محجوب و دور افتاده از ساحت اوست، در حقیقت خورشید، تجلی بخش در اوج آسمان و تو در چاه عالم طبع اما هرگز تو را رها نکرد فرمود: بند برای تو فرستادم تا چنگ بر آن زنی و

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳. سوره تین، آیات ۴ و ۵.

از این چاه به درآیی.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾؛^۱ دست درآویزید به بند خدا/وند

همگی.

این رسن جز قرآن نیست که استوارترین بند برای رهایی از چاه طبیعت است.

یوسف حسنی و این عالم چو چاه	این رسن صبر است بر امر اله
یوسفا آمد رسن در زن تو دست	از رسن غافل مشو بی گه شدست
حمد لله کاین رسن آویختند	فضل و رحمت را به هم آمیختند
در رسن زن دست و بیرون شو ز چاه	تا ببینی بارگاه پادشاه

(مولوی)

عزیزا! عالم در ظلمات یلداگونه‌ای فرو رفته بود، مردمی دست به دامن بت‌ها، گروهی عابد ماه و خورشید و جمعی متوسل به فرزند خدا، چراغ به دستی از غار حرّی فرود آمد و بر سر شاهراهی روشن نور افکند تا هر شب زنده داری را از ظلمات رهایی بخشد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا

مُبِينًا﴾؛^۲ ای مردم از ناحیه پروردگارتان برای هدایت شما برهانی

آمد و نازل کردیم بر شما نوری بس روشن.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

رِضْوَانُهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ
وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱؛ آمد شما را از جانب پروردگار نور
و کتابی آشکار، هدایت می‌کند به سوی پروردگار هر آن کس که
طالب رضای او باشد، راه سلامت تا شما را از تاریکی به سوی نور
ره نماید به اذن پروردگار شما را به سوی راه مستقیم هدایت نماید.

باش تا ایباتی از اقبال لاهوری بشنوی:

فاش گویم آنچه در دل مضمَر است این کتابی نیست چیزی دیگر است
چون که در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
از یک آنی مسلمان زنده است پیکر ملت ز قرآن زنده است

(اقبال لاهوری)

تا چه اندازه دوستی مُعَرَف اوست، با مکاتبه یکدیگر را توان شناخت،
این کتاب عزیز نامه حبیبی است که تو را دوست دارد، سرنوشت تو را از آغاز
تا انجام برایت بازگو می‌کند، راه سعادت و شقاوت را برای تو روشن می‌کند،
با مطالعه آن هر دم که اراده فرمودی با آن یار مهربان مجالست داری.

«لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لَخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَا كُنْهُمْ لَا يَبْصُرُونَ»^۲؛ به راستی که

خداوند در کلام خود برای خلقش متجلی شده است ولی مردم

نمی‌بینند.

(امام صادق علیه السلام)

۲. بحار، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

۱. سوره مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

گر خالق و ربّ و رازقت را دوست داری مسلم آرزو داری ساعتی با او نشینی و بر اغیار پشت کنی و ساکت باشی تا او با تو سخن گوید و در فقر دنیا و برزخ و قیامت تو را یاری کند، باری قرآن پیام‌آور دوست هست و در احتضار و برزخ و قیامت با تو است و توان یاریش از همه بیشتر است. گوش دار این حدیث را:

«ما مِنْ شَفِيعٍ أَفْضَلُ مَنْزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْقُرْآنِ لَا نَبِيٍّ وَلَا مَلَكٍ وَلَا غَيْرُهُ»^۱؛ روز قیامت در پیشگاه خداوند هیچ شفاعت کننده‌ای از قرآن منزلتی برتر ندارد، نه پیامبر و نه فرشته و نه دیگری.
(حضرت محمد ﷺ)

پس در خلوت با او نشین و در جلوت از او گو و در کلام از آن استمداد طلب و در مجادله دست به دامن آن زن، رسول خدا ﷺ فرمود:

«قُرْأَتِ الْقُرْآنَ فِي الصَّلَاةِ أَفْضَلُ مِنْ قُرْأَتِ الْقُرْآنِ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ وَ قُرْأَتِ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى أَفْضَلُ مِنْ صَدَقَةٍ وَ الصَّدَقَةُ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامٍ وَ الصَّيَامُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۲؛ قرائت قرآن در نماز برتر از قرائت آن در غیر نماز است و قرائت قرآن در غیر نماز برتر از یاد خداست و یاد خداوند برتر از صدقه است و صدقه برتر از روز و روزه سپیر آتش جهنم است.

(حضرت محمد ﷺ)

۱. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰. ۲. بحار، ج ۸۹، ص ۱۹.

پس می‌بینی که در معراج اعمال صالح، قرائت قرآن در طبقه برترین است. سفرنامه سلوک الی‌الله در قرآن تدوین شده، گر عازم این سفر هستی بسم‌الله، گرت با چاه طبیعت انسی نیست:

تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟ یوسفی، یوسف بیا از چه بُرون
تا عزیز مصر ربّانی شوی و ره‌ی از چاه و یزدانی شوی
گنج علم ما ظهر مع ما بطن گفت از ایمان بود حبّ الوطن
این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن جایی است کاو را نام نیست

(شیخ بهائی)

قرائتی سود بخش

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.^۱

آیا در قرآن نمی‌اندیشید یا دلهای شما بسته است.

آنچه از ثواب قرائت قرآن بر تو آوردم بهره‌آن زمان نیست که تو را در تذکر و عمل سودمند افتد و گر نه آیاتی را بخوانیم که اوامر آن را پشت سر اندازیم و طوطی‌وار همه روزه به تکرارش نشینیم نه تنها سود بخش نیست بلکه حجتی بس استوار است برای عذاب ما. حضرت محمد ﷺ فرمودند:

«من قرأ القرآن و لم يعمل به حشره الله عزّ و جلّ يوم القيامة اعمى

فيقول: رَبِّ لِمَ حشرتني اعمى و قد كنت بصيرا؟ قال كذلك اتتك

۱. سوره محمد(ص)، آیه ۲۴.

آیاتنا فنسیته‌ها و کذلک الیوم تُنسی^۱؛ هر کس قرآن را بخواند و بدان عمل ننماید خداوند عزّ و جلّ او را در روز قیامت کور محشور فرماید، او پرسد: پروردگارا! چرا کورم محشور نمودی؟ در حالی که من بینا بودم؟ فرماید: این چنین آیات ما به تو رسید و تو آن را فراموش کردی و امروز نیز تو فراموش شدی.

و نیز فرمودند:

«کم من قاریء القرآن والقرآن یلعنه»^۲؛ بسا خواننده قرآن که قرآنش لعنت کند.

و نیز فرمودند:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ شَرَبَ عَلَيْهِ حَرَامًا أَوْ أَثَرَ عَلَيْهِ حَبًّا لِلدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا اسْتَوْجِبَ عَلَيْهِ سَخَطُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ إِلَّا وَ إِنَّهُ إِنْ مَاتَ غَيْرَ تَوْبَةٍ حَاجَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا يَزَالُهُ إِلَّا مَدْحُوضًا»^۳؛ هر آن کس قرآن را قرائت کند زان پس حرامی بر روی آن بنوشد یا دوستی و زینت دنیا را بر آن ترجیح دهد مستحق و سزاوار غضب و خشم خدا خواهد شد مگر آنکه توبه کند. همان که اگر بدون توبه بمیرد در روز قیامت قرآن بر او احتجاج کند و از او دست بردارد تا باطلش سازد.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۹۷.

۲. بحار، ج ۸۹، ص ۱۸۵.

۳. بحار، ج ۸۹، ص ۱۸۰.

چگونه است که چون بر دردی از دردهای خود آگهی یافتی، به درمانگاهی روی آوری و مبلغی پردازی و ساعاتی در انتظار نشینی تا پزشک نسخه شفابخشی بر درد تو نویسد، هرگز آن را به بوتۀ فراموشی نسپردی و سریع به دنبال دارو شتافتی و دستورات پزشک را به بازی نگرفتی.

باری اینجا ما همه روحمان با گناه بیمار است و یکی از اسماء پروردگار طبیب است و قرآن نسخه او تا دردها بهبودی یابد، و رنجها بکاهد و آتش دوری گزیند و بهشت نزدیک گردد.

ای خنک آن مرده کز خود رسته شد	در وجود زنده‌ای پیوسته شد
وای آن زنده که با مرده نشست	مرده گشت و زندگی از او برست
چون تو در قرآن حق بگریختی	با روان انبیا آمیختی
هست قرآن حالهای انبیاء	ماهیان بحر پاک کبریا
مرغ کاو اندر قفس زندانی است	می‌نجوید رستن از نادانی است
روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند	انبیاء و رهبر شایسته‌اند
از برون آوازشان آید که هین	که ره رستن تو را این است این
ما بدین رستیم زین ننگین قفس	غیر این ره نیست چاره زین قفس

(مولوی)

«تو نیز مأیوس نباش، که یأس از اقبال بزرگ است، به قدر میسور در رفع حُجُب و شکستن اقبال برای رسیدن به آب زلال و سرچشمه نور کوشش کن. تا جوانی در دست تو است کوشش کن در عمل و در تهذیب قلب و در شکستن اقبال و رفع حُجُب، که هزاران جوان که به افق ملکوت نزدیکترند موفق می‌شوند و یک پیر موفق نمی‌شود. قید و بندها و اقبال شیطانی اگر در جوانی غفلت از آنها شود، هر روز که از عمر بگذرد ریشه‌دارتر و قوی‌تر شوند.

درختی که اکنون گرفتست پای	به نیروی شخصی برآید ز جای
گرش همچنان روزگاری هلی	به گردونش از بیخ بر نگسلی ^۱

شکستن قفل‌ها

بدان که یأس و نومیدی از رحمت و بخشش خداوند از گناهان بزرگ است، گناهان را بزرگ شناس و خداوند بخشنده را از آن بزرگتر باید شناسی، هر کس در هر سنی در هر مرتبه‌ای که هست باید دل به خدا

۱. گلستان سعدی.

سپارد بر این در نومیادی از رحمتش گناهی بس بزرگ است، بقیه عمر را غنیمت داند و به جبران مافات پردازد. اما خوشا به حال جوانی که قبل از پراکندگی بذر هرزه‌های اخلاقی در مزرعه جان به کشت آخرت پردازد، و این مزرعه را گلزار نماید وگرنه سالها باید تا ریشه‌ها نابکار هرزه‌ها جمع آوری کند و کشتزار عمر را پاک سازی نماید.

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«و لا تنس صحّک و فراغک و شبایک و نشاطک ان تطلب بها

الآخرة»؛^۱ فراموش مکن تندرستی و آسایش و جوانی و نشاط را

که به وسیله آنها ثواب آخرت را به دست آوری.

مسلم جوان از نظر توانایی و نشاط و فراغت فرصت بیشتری نسبت

به پیر ناتوان دارد که بسا برای وضو گرفتن نیاز به کمک و یاری داشته باشد.

تا جوانی تندرستی هست آید اسباب هر مراد به دست

«مَنْ فَتَحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَتَنَزَّهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يَغْلِقُ عَنْهُ»؛^۲ بر

هر کس که دری از خیر گشوده شد باید آن را غنیمت شمرد زیرا که

نمی‌داند آن در کی به رویش بسته شود.

«مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ فَوْتِهَا»؛^۳

هر کس فرصت را از زمانش به تأخیر اندازد، مطمئن باشد که آن را

از دست می‌دهد.

۲. حضرت محمد صلی الله علیه و آله، از جدّة التوب.

۱. معانی الاخبار.

۳. حضرت علی علیه السلام؛ غرر الحکم.

به همین اندازه که کسب حسنات و اخلاقیات نیک باید از اول جوانی پایه‌گذاری شود، آلودگی به گناه در این ایام زمینه را برای اعتیاد به اخلاقیات و اعمال بد و گناه، شیطان از همین روزگاران فراهم می‌سازد، تا نپندارد جوان که یک لحظه بی‌مراقبت توان این ایام را سپری کرد، چه از کجا معلوم که برای جوان آینده‌ای از عمر باشد. ثانیاً هم اکنون که اخلاقیات بد در جان جوان ریشه ندوانیده، دوری از آن آسانتر یا آن گاه که ریشه‌های خوی بد سرتاسر وجود انسان را تصرف کرده و بندها و غل‌ها محکم شده و شیطان مسلط گردیده است.

دنباله فرمایش امام علیه السلام

از مکاید بزرگ شیطان و نفسِ خطرناک تر از آن، آن است که به انسان وعدهٔ اصلاح در آخر عمر و زمان پیری می دهد و تهذیب و توبهٔ الی الله را به تعویق می اندازد برای زمانی که درخت فساد و شجرهٔ زقوم قوی شده و اراده و قیام به تهذیب، ضعیف، بلکه مرده است.

بهره از ایام جوانی و دقایق عمر

این فراز از فرمایش امام دنباله همان مطلب گذشته است که حبّ به بقاء را نفس و شیطان در دل انسان می پروراند با آن که آدمی می داند همه به پیری نمی رسند، به عکس های متوفیات در قبرستانها و روزنامه ها اگر به دقت بنگرید اکثر در سنین جوانی دنیا را وداع گفته اند، حتی به آینده فردایی دیگر مطمئن نتوان بود.

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
(حافظ)

تاریخ گذشتگان را اگر به مطالعه نشینی، بینی که در یک زمین لرزه

چه آرزوها که بر باد رفته و چه عروسی‌ها به عزا تبدیل شده، چه کاخ‌ها که کوخ گشته و چه پیمانها که گسیخته شده، مبنای آینده بر احتمال است پس نقد را رها مکن، امروز چه گناه کرده که تو مادام می‌گویی فردا، فراموش مکن که فردا هم که آمد امروز می‌شود و معامله تو با آن همان است که با دیروز بود.

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

پس میان این و آن فرصت شمار امروز را به راستی که گذشته‌ها چه تیز پای گذشتند، آینده‌ای هم اگر باشد همچنان گذرد، به قول جناب حافظ:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس
هراکلیت گفت: من در هیچ رودخانه دوبار شنا نکردم، بهتر بود بگویند
من به هیچ رودخانه دوبار نگاه نکردم، داستان گذشت زمان چنین است.
گاه در یک سکوت شبانه به تک تک ساعت دیواری گوش فرا دار. نه
این است که این صدای گذر اقدام عمر است:

با صدای عقربک می‌گفت عمر می‌روم بشنو صدای پای من

پس نقد را بگیر و نسیه را رها کن. بگیر از زمان که او از تو می‌گیرد:
«أَيُّهَا النَّاسُ: الْآنَ، الْآنَ مِنْ قَبْلِ الدَّمِ وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ
يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ، أَوْ
تَقُولُ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، أَوْ تَقُولُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ

لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۱؛ ای مردم! هم اکنون، هم اکنون،
پیش از آن که پشیمان شوید، وز آن پیش که هر کس گوید: دریغا بر
آنچه در حضور خداوند کوتاهی کردم، و بی تردید از ریشخند
کنندگان بودم، یا گوید اگر خدا هدایتم می کرد از پرهیزگاران بودم،
یا چون عذاب را بیند گوید کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران
باشم.

(امام علی علیه السلام)

«چون فرصت دست دهد به سوی هدف بشتاب و هیچ فرصتی
مانند روزهای فراغت و تندرستی نیست.»^۲

(امام باقر علیه السلام)

از نصایح حضرت رسول به ابوذر است:

«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت دان: جوانی قبل از پیری که
چون پیر شدی عبادت خدا را آنگونه که در جوانی توانی نتوانی؛
سلامتی قبل از بیماری؛ غنا و بی نیازی قبل از فقر؛ فرصت ها قبل از
شغل و گرفتاری و زندگانی پیش از مرگ، که هر آنکس را این پنج
نعمت حاصل افتاد و در آن کار خود نساخت به جز پشیمانی
بهره ای ندارد.»^۳

۲. تحف العقول، ص ۲۸۶.

۱. امالی طوسی، ص ۶۸۵.

۳. عین الحیات.

دنباله فرمایش امام علیه السلام

از قرآن دور نیفتم، در این مخاطبه بین حبیب و محبوب و مناجات بین عاشق و معشوق اسراری است که جز او و حبیبش کسی را بر آن راه نیست و امکان راه یافتن نیز نمی‌باشد. شاید حروف مقطّع در بعض سور مثل «الم»، «ص»، «یس» از این قبیل باشد، و بسیاری از آیات کریمه که اهل ظاهر و فلسفه و عرفان و تصوف هر یک برای خود تفسیر یا تأویلی کنند نیز از همان قبیل است گرچه هر طایفه به قدر ظرفیت خود حظّی دارد یا خیالی و شمه‌ای از این اسرار به وسیله اهل بیت وحی که از سرچشمه جوشان وحی بر آنان جاری شده به دیگران به قدر استعداد می‌رسد و گویی بیشتر مناجاتها و ادعیه برای این امر انتخاب شده است. آنچه در ادعیه و مناجات معصومین علیهم صلوات الله و سلامه می‌یابیم، در اخبار که اکثراً به زبان عرف و عموم است کمتر یافت می‌شود. ولی زبان قرآن زبان دیگری است، زبانی است که هر عالم و مفسّری خود را با آن آشنا می‌داند و آشنا نیست. قرآن کریم از کتبی است که معارف آن بی‌سابقه است و تصوّر بسیاری از معارف آن از تصدیقش مشکل‌تر است. چه بسا که با برهان فلسفی و دید عرفانی مطلبی را بتوان ثابت

کرد ولی از تصوّر آن عاجز بود. تصوّر ربط حادث به قدیم که در قرآن کریم در تعبیرات گوناگونی از آن یاد فرموده است و کیفیت معیت حق با خلق که بعضی گویند معیت قیومی است که تصوّر آن حتی برای آن گویندگان از معضلات است و ظهور حق در خلق و حضور خلقت نزد حق و اقریبت او جلّ و علا از حبل الوريد به مخلوق و مفاد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۲ و «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ...»^۳ و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و امثال اینها که گمان نکنم جز بر مخاطب و به تعلیم او بر نزدیکانش که اهل اینگونه مسائل بوده‌اند، تصوّرش تحقّق یافته باشد و راه یافتن به روزنه‌ای از آن، مجاهدت مشفوع با تهذیب لازم دارد. افسوس که عمر این شکسته قلم گذشت و

از قیل و قال مدرسه‌ام حاصلی نشد

جز حرف دلخراش پس از آن همه خروش

و امروز از جوانی که بهار یافتن است خبری نیست و بافته‌های سابق را جز مشتی الفاظ نمی‌بینم و به تو و سایر جوانها که طالب معرفتند وصیت می‌کنم که شما و همه موجودات جلوۀ اویند و ظهور ویند، کوشش و مجاهدت کنید تا بارقه‌ای از آن را بیابید و در آن محو شوید و از نیستی به هستی مطلق رسید.

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم کائنات الیه راجعون

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره حدید، آیه ۳.

۳. سوره مجادله، آیه ۷.

بهره‌مندی از معارف قرآن و ادعیه

در این فراز، امام اکثر آیاتی را که معارف توحیدی قرآن را مطرح می‌فرماید یادآور شده‌اند که مفسرین در تفسیرهای مختلف خود درباره آنها داد سخن داده‌اند و مسلّم درک آنها جهان‌بینی انسان را دگرگون می‌کند آنگونه که کیفیت معیت حضرت حق تعالی را با همه موجودات عارف بالله برایش مشهود می‌گردد.

در بیان ساده معارف این آیات باید بدانی که در هر پدیده شما دو چیز می‌بینید یکی وجود و دیگری ماهیت. از شما می‌پرسند در مسیری که از آن عبور کردید چیزی هم بود، می‌گویید آری می‌پرسند چه بود می‌گویند انسانها بودند، اتومبیل بود، دوچرخه بود، انواع مغازه‌ها بود، اینها همه ماهیات هستند.

حال سؤال دوم این است که اصل وجود است یا اصل ماهیت است، بر هر اندیشمند روشن است که ماهیت منهای وجود عدم است و عدم منشأ اثری نیست. و وجود که منشأ همه آثار است گُنه آن بر احدی روشن نیست و یک مفهوم هم بیشتر نمی‌باشد، و ماهیات که منشأ آنها وجود است از کثرات برخوردار است، به این ترتیب معیت حضرت وجود را با همه عوالم درک می‌کنید، بلکه به قول جناب شبستری قبل از ماهیت انسان محقق وجود را درک می‌کند.

محقق را که وحدت در شهود است نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید
به نزد آن که جانش در تجلی ست همه عالم کتاب حق تعالی ست

(شبهتری)

با این ترتیب معنی این فرمایش امام بر تو روشن می شود که: «هُوَ حَيَاتُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ و یا این حدیث شریف:

«لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ إِلَّا خَلْقُهُ»؛^۱ هیچ حجابی بین او و

مخلوقاتش نیست، جز همان خلقت و ماهیت آنها.

بنابراین هیچ چیز مشهود انسان قرار نمی گیرد، جز اینکه از وجود بهره ای برگرفته باشد، چه عدم چیزی نیست که بر آن آدمی آگهی یابد، بنابراین معنی فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ را درک می کنی. حال معانی معارفی که در ادبیات شیرین فارسی مندرج است بهتر درمی یابی:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را
غائب نگشته ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

(فروغی بسطامی)

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

(حافظ)

با توجه به این مطالب معنی بسیاری از این آیات برای تو روشن می شود:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۲

۱. توحید صدوق.

۲. سوره حدید، آیه ۳.

﴿فَأَيُّهُمَا تُولَوْنِ﴾ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۱

ای روی درکشیده به بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده
غیر تو هرچه هست سراب و نمایش است کاینجا نه اندک است نه بسیار آمده
این را مثال چیست به عینه یک آفتاب کز عکس او دو کون پر انوار آمده
(عطار)

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَابَلَةٍ»^۲؛ با هر چیزی
هست بی آنکه با آن مقارن باشد و با هر چیزی مغایر است بی آنکه از
آن جدا باشد. (حضرت علی علیه السلام)

این واقعه بدان داستان ماند که: ماهیان همگی در دریا در مجمعی گرد
آمدند و همگی را این پرسش بود که می‌گویند آب در بر دارنده حیات همه
موجودات است، ما آب را ندیده‌ایم و گروهی از ماهیان را مأمور کردند که
اقطار دریا را درنوردند و به دنبال آب بگردند، بعد از ماه‌ها این گروه باز
گشتند و اظهار داشتند ما دریا را سراسر گشتیم و آب را نیافتیم، از قضا
صیادی دام نهاد و چند ماهی به دام او افتادند، یکی از ماهیان که در
خشکی افتاده بود، دست و پا زنان خود را به دریا افکند و ماهیان را خبر داد
که من آب را یافتم.

امام صادق علیه السلام در یک حدیث جالب بعد از بیان دشوار بودن شناخت
حضرت حق تعالی می‌فرماید: منحصراً یک راه برای این شناخت موجود
است و آن راه را این گونه بیان می‌فرماید: «دقت کن که این راه بس آسان

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه اول.

است: شناخت ذات شاهد و حاضر، پیش از پرداخت به صفت اوست و شناخت صفات شخص غائب پیش از دیدن اوست.»

از امام پرسیده شد: چگونه ذات شاهد پیش از صفت او شناخته می‌شود؟ حضرت فرمودند: او را می‌شناسی و از نشانه او باخبر می‌شوی و توسط هم او به نفس خود معرفت می‌یابی نه توسط خودت و از جانب خود، و به این نکته پی خواهی برد که آنچه در تو می‌باشد از برای او و به خاطر خود اوست، همان طور که برادران حضرت یوسف علیه السلام به او گفتند: آیا به راستی تو یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم و این هم برادر من است، پس او را توسط خود او شناختند نه به وسیله دیگری و نه توسط خیالات قلبی و بافته‌های ذهنی.^۱ این حدیث گهر بار همان داستان ماهیان را به خاطر آورد که: انسان در میان نعمات خداوند غرق است، با او حیات دارد، ضربان قلبش با اوست، باز شدن ریه و تنفسش با اوست، با قدرت او می‌نشیند و برمی‌خیزد، بر سر هر سفره که نشست نعمت‌خوار اوست، نویسنده آنچه می‌نویسد با فهم و درایت اوست و خواننده آنچه دریافت می‌کند با فضل اوست و عجب آنکه باز به دنبال خدا می‌گردیم.

با من بودی منت نمی‌دانستم	یا من بودی منت نمی‌دانستم
رفتم چو من از میان تو را دانستم	تا من بودی منت نمی‌دانستم

(فیض کاشانی)

و این شناخت و معرفت جز از فضل خداوند متان نیست.

۱. تحف العقول، ص ۳۲۶.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾؛^۱

و اگر فضل و رحمت خداوند نبود هرگز از شما کسی پاک نمی‌ماند.

و در پایان این فراز از عمری که جز در راه حق تعالی صرف نشد و از پشت سر نهادن جوانی تأسف خورده و به مخاطب جوان توصیه می‌فرماید که این ایام گرانبها را قدر داند و کار خود بسازد که در ایام پیری تو در نهایت ضعف و نفس پیروز در نهایت قوت، آن روز که او در نهایت ضعف و تو در نهایت قدرت بودی توان شکست او را نداشتی امروزت چگونه این توان است؟!

همچون آن شخص درشت خوش سخن در میان ره نشاند او خار بن
ره گذارانش ملامت گر شدند پس بگفتندش بکن، او را نکند
هر دمی آن خار بن افزون شدی پای خلق از زخم آن پر خون شدی
چون که حاکم را خبر شد زین حدیث یافت آگاهی ز فعل آن خبیث
چون به جدّ حاکم بدو گفت: این بکن گفت آری برکنم روزیش من
روزها و فرصت‌ها یکی بعد از دیگری از دست می‌رفت، اما خارکن هر روز
ضعیف‌تر و خار بن هر دم ستبرتر، حاکمش باز به اندرز نشست که ای مرد!

تو که می‌گویی که فردا این بدان که به هر روزی که می‌آید زمان

آن درخت بد جوان‌تر می‌شود وین کننده پیر و مضطر می‌شود

خار بن در قوت و برخاستن خارکن در سستی و در کاستن

چه رنجها و تیرگی‌ها که از لغزشهای گذشته بر تن و بر جانست وارد آمد،
بخشی را به یاد داری و بخشی را بعد از مرگ نشانت می‌دهند، ای جان

۱. سوره نور، آیه ۲۱.

من! هنوزت فرصت باقی است و بانگ الرحیل در گوشت ننواختند. پس:

یا تبر بردار و مردانه بزن تو علی وار این در خیبر بکن

یا به گلبن وصل کن این خار را وصل کن با نار نور یار را

تا که نور او گُشد نار تو را وصل او گلبن کند خار تو را

یعنی چون بر توبه‌ای جانانه خویش را موفق نمی‌بینی، حلقه باب مردی چون ائمه را بکوب و بر گوی آلوده‌ایست که تاکنون به حمامش ره نداده‌اند، امروز به استغاثه بر در تو نشسته است، چون داند که تو کریمی و باکریمان کارها دشوار نیست.

آنچه دیده و خوانده‌ام فرصت‌ها تا حدود چهل سالگی است در خبر است که فرشتگان کاتب اعمال را گویند دیگر از چهل سالگی بر بنده من سخت گیرید، ندانم که تو خواننده این سطور چند ساله‌ای؟ و دامن خویش را چند آلوده‌ای؟ خوش به حالت اگر هنوز در سنین جوانی هستی، آلاینده‌ها دامن را چندان نیالاینده‌اند، و اما اگر چون من، توان از پای و نور از چشم، و جمالت از چهره رخت بر بسته، این یک دو روز مانده را با چنگ و دندان بگیر و کار خود بساز که پشیمانی آینده‌ات سود ندهد.

سال بی‌گه گشت و وقتِ کشت نی جز سیه رویی و فعل زشت نی

کرم در بیخ درخت تن فتاد بایدش برکند و بر آتش نهاد

هین و هین ای راهرو بیگاه شد آفتاب عمر سوی چاه شد

هین مگو فردا که فرداها گذشت تا بکلی نگذرد ایام گشت

تاکی با فردا عشق می‌ورزی؟ امروز با تو چه کرده که مادام فردا و فردا

گویی، می‌ندانی که فردا چون آمد امروز شود بازگویی فردا و فردا.

«الْفُرْصَةُ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ»؛^۱ فرصت همچون

ابر گذرا است، فرصت‌های خیر را غنیمت دانید.

عزیزا!

تا جوانی و تندرستی هست آید اسباب هر مراد به دست

علم خواهی، قرب حق تعالی خواهی، ثروت و مال دنیا خواهی، دیدار

اولیاء خداوند را طالبی، از جوانی از جوانی دریاب، که بس زودگذر است.

«مَنْ فَتَحَ لَهُ بَابَ مِنَ الْخَيْرِ، فَلْيَتَهَيَّزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يَغْلُقُ عَنْهُ»؛^۲

هر آنکس دری از خیر بر او گشوده شود، باید آن را بس غنیمت

شمرد، زیرا که نمی‌داند آن درکی بر او بسته شود.

لب ببند و کف پُر زر برگشا بخل تن بگذار و پیش آور سخا

ترک لذتها و شهوتها سخاست هر که در شهوت فرو شد بر نخاست

این سخا شاخی است از سرو بهشت وای او کز کف چنین شاخی بهشت

عروة الوثقی است این ترک هوئ برکشد این شاخ جان را تا سماء

یوسف حسنی و این عالم چو چاه این رسن صبر است بر امر اله

یوسفا آمد رسن در زن تو دست از رسن غافل مشو بیگه شده است

حمد لله کاین رسن آویختند فضل و رحمت را بهم آمیختند

در رسن زن دست و بیرون شو ز چاه تا بیینی بارگاه پادشاه

(مولوی)

۲. کنز العمال.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

دنباله فرمایش امام

دخترم! دنیا و هر چه در آن است جهنم است که باطنش در آخر سیر، ظاهر شود و ماورای دنیا تا آخر مراتب بهشت است که در آخر سیر پس از خروج از خدر طبیعت ظاهر شود و ما و شما و همه یا حرکت به سوی قعر جهنم می‌کنیم یا به سوی بهشت و ملأ اعلا.

در حدیث است که روزی پیمبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در جمع صحابه نشستہ بودند، ناگهان صدای مہیبی آمد، عرض شد: این صدا چه بود؟ فرمود: «سنگی از لب جهنم افتاد و پس از هفتاد سال اکنون به قعر جهنم رسید» اهل دل گفتند: در آن حال شنیدیم مرد کافری که هفتاد سال داشت اکنون درگذشت و به قعر جهنم رسید.

ما همه در صراط هستیم و صراط از متن جهنم عبور می‌کند، باطنش در آن عالم ظاهر می‌شود. و در اینجا هر انسانی صراطی مخصوص به خود دارد و در حال سیر است یا در صراط مستقیم که منتهی به بهشت می‌شود و بالاتر و یا صراط منحرف از چپ یا منحرف به سوی راست که هر دو به جهنم منتهی می‌شوند. و ما از خداوند مَنان آرزوی صراط مستقیم می‌کنیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ».

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» که انحراف از یک سو است، «وَلَا الضَّالِّينَ» که انحراف از سوی دیگر. و این حقایق در حشر به طور عیان مشهود می‌شود.

صراط جهنم که در توصیف آن از حیث دَقَّت و حَدَّت و ظلمت نقل گردیده است، باطن صراط مستقیم در این جهان است. چه بسیار راه دقیق و ظلمانی است و چه مشکل است عبور از آن برای ما واماندگان، آنان که بی‌هیچ انحراف راه را طی نمودند «جُزْنَا وَ هِيَ خَامِدَةٌ» گویند و هر کس به اندازه سیرش در این صراط در آنجا نیز همین سیر منعکس گردد.

غرورها و امیدهای کاذب شیطانی را کنار گذار و کوشش در عمل و تهذیب و تربیت خود کن که رحیل بسیار نزدیک است و هر روز که بگذرد و غافل باشی دیر است، بازگو مکن که تو خود چرا مهیا نیستی، «أَنْظُرْ إِلَيَّ مَا قَالَ وَ لَا إِلَيَّ مَنْ قَالَ» من هر چه هستم برای خود هستم و همه نیز چنین. جهنم و بهشت هرکس نتیجه اعمال او است، هرچه کشتیم درو می‌کنیم. فطرت و خلقت انسان بر استقامت و نیکی است. حَبِّ به خیر سرشت انسانی است، ما خود این سرشت را به انحراف می‌کشانیم و ما خود حُبِّ را می‌گسترانیم و تارها را بر خود می‌تنیم. این شیفتگان که در صراطند همه جوینده چشمه حیاتند همه حق می‌طلبند و خود ندانند آن را در آب به دنبال فراتند همه

عمر اکتسابی برای قرب

آنچه امام در این فراز می‌فرمایند در بعدی از حرکت و نزول روح انسانی از نفحهٔ رحمانی به دورترین عوالم از ساحت قرب پروردگار است که فرمود:
 ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾؛^۱ طبعاً آن وصال بهشت و این فراق به جهنم می‌ماند.

و آنچه را مولوی در دیباچه مثنوی آورده و نوای ناله فراق را سر داده از همین باب است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح و درد اشتیاق
هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

طبعاً برای ارواح سرگردان در خدر طبیعت بازگشت به موطن اصلی، بازگشت از جهنم به بهشت است:

خزم آن روز کز این منزل ویران بروم	راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
گر چه دانم که بجایی نبرد راه غریب	من به بوی خویش آن زلف پریشان بروم

(حافظ)

در بُعد دیگر چون در عالم ملک، ملکوت در پرده، و عالم امر در حجاب

۱. سوره تین، آیه ۵.

خلق در آمده طبعاً این سرای فریبا عالم غرور و فریب نام می‌گیرد و این نام را هم خالق آن به آن داده است.

﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛^۱ پس

زندگانی دنیا شما را نفریبند و شیطان شما را از خدا باز ندارد.

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾؛^۲ و نیست زندگانی دنیا الا

متاعی بس فریبا.

و در جای دیگر:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوَاً وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾؛^۳

طبعاً برای سالک جویای وصال محبوب گذر از این فریب آباد گذر از جهنم آغازین است تا با عبور از آن، ناب از غش شناخته شود. اما با مثالی که امام آورده‌اند، غایات هر چند در پایان امر است ولی در وجود ذهنی و انتخاب راه آغازین است، زین روست که از سپیده دم بلوغ تا غروب زندگی همه انسانها در مسیر بهشت یا جهنم ره می‌سپزند شاهد عرضم این دوآیه است:

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾؛^۴ بهشت با جان پرهیزگاران

نزدیک و دور نیست.

﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛^۵ از تو

۱. سوره لقمان، آیه ۳۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳. سوره انعام، آیه ۷۰.

۴. سوره ق، آیه ۳۱.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

طلب عذاب را می‌نمایند و حال آنکه هم اکنون شراره جهنم بر ایشان احاطه دارد.

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۱
 پیرهیزید از آن آتشی که آتش گرانه آن مردم و سنگها هستند آماده
 برای کافران.

وقتی مردم فراهم آورنده آتش جهنم هستند، این اکتساب زمان‌مند است در طول عمر اینان به جمع‌آوری هیزم جهنم خود مشغولند و این انبار انفجار با خود ایشان است و در حقیقت هر آنچه عمری طویلتر داشته باشند انباری سرشارتر خواهند داشت.

کاغ کاغ و نعره زاغ سیاه	دائماً باشد بدن را عمر خواه
همچو ابلیس از خدای پاک و فرد	تا قیامت عمر من درخواست کرد
گفت انظرنی الی یوم الجزا	کاشکی گفتمی که تب یا ربنا
زندگی بی‌دوست جان فرسودن است	مرگ حاضر غائب از حق بودن است
از خدا غیر خدا را خواستن	ظن افزونی است، کلی کاستن
عمر بیشم ده که تا پس‌تر روم	مهلتم افزون ده تا کمتر شوم
عمر خوشی در قرب جان فرسودن است	عمر زاغ از بهر سنگین خوردن است

(مولوی)

پس ملاحظه فرمودید که برای ملحد و کافر و مذنب طول عمر راه

۱. سوره بقره، آیه ۲۴.

جهنم پیمودن است، و همه این فراز را حضرت امام علیه السلام از این آیه استنباط کرده‌اند که فرموده‌اند:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ۖ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ۖ﴾^۱ نیست از شما هیچ کس جز آن که در جهنم اندر آید، سپس برهانبیم پرهیزگاران را و واگذاریم ظالمان را اندر آن در حالی که به زانو درآمده‌اند.

و جالب آنکه مولوی کلاً این مسائل را در نظر داشته که چنین فرموده است:

مؤمنان در حشر گویند ای ملک!	نی که دوزخ بود راه مشترک
مؤمن و کافر بر آن دارد گذار	ما ندیدیم اندر این ره دود و نار
تک بهشت و بارگاه ایمنی	پس کجا بود آن گذرگاه دنی
پس فلک گوید که آن روضه خضر	که در آنجا دیده‌اید اندر گذر
دوزخ آن بود و سیاحت گاه سخت	بر شما شد باغ و بستان و درخت
چون شما این نفس اژدر خوی را	آتشینی گبر فتنه جوی را
جهدا کردید تا شد پر صفا	نار را کشتید از بهر خدا
دوزخ ما نیز در حق شما	سبزه گشت و گلشن و برگ و نوا

اشاره به صراط در این گفتار اخیر امام روشن می‌سازد که صراط که حدّت و شدّت و دقت آن در احادیث مطرح است عبور از همین دنیا است که

۱. سوره مریم، آیات ۷۱ و ۷۲.

به راستی سلامت گذشتن از آن بس هنر است و سقوط از آن سقوط در جهنم است و چسبیدن به آن و عدم حرکت، توقف و عدول از کمالات بالقوه برای نفس انسانی است.

شخصی از ابوذر سؤال کرد حال ما چگونه است. ابوذر گفت مردم دو گروه‌اند، گروهی نظیر آن کس که سالها از خانواده و کسان دور مانده و مرگ برای او به منزله ورود به شهر خود و دیدار دل‌بستگان است و گروهی دیگر کارشان همانند بنده گریخته از مولایی است که او را گرفته و شرمسار به نزد مولا آورند و در چنگال قهر و غضب مولا قرار می‌گیرد. گفتند با این تربیت ما از کدام دسته‌ایم؟ فرمود: حال خود را بر قرآن عرضه دارید. بنگرید که آیا جزء بدکاران و یا متقین هستید.

این دستور برای ما چه سودمند است آن گاه که در قرآن سخنی از گناه است یا تقوی، بنگریم که ما با کدام صفت هم‌آهنگیم، یکی پرسید: آین رحمة الله؟ خدایش پاسخ دهد، رحمة الله قریب من المحسنین.

از حضرت امام حسن علیه السلام یکی پرسید: چرا آدمی مرگ را دشمن دارد، فرمود: هر آن کس دنیايش را آباد و آخرتش را خراب کرد، چگونه توقع دارید بر آن کس که از آبادی به خرابی می‌رود خوشدل باشد؟

دنباله سخن امام علیه السلام

شب گذشته اسماء کتب عرفانی را پرسیدی، دخترم! در رفع حُجُب کوش نه در جمع کتب، گیرم کتب عرفانی و فلسفی را از بازار به منزل و از محلی به محلی انتقال دادی یا آنکه نفس خود را انبار الفاظ و اصطلاحات کردی و در مجالس و محافل آنچه در چنته داشتی عرضه کردی و حضار را فریفته معلومات خود کردی و با فریب شیطانی و نفس اماره خبیث تر از شیطان محموله خود را سنگین تر کردی و بالعبه ابلیس مجلس آرا شدی و خدای نخواستہ غرور علم و عرفان به سراغت آمد که خواهد آمد، آیا با این محموله های بسیار به حُجُب افزودی یا از حجب کاستی؟ خداوند عزّ و جل برای بیداری علماء آیه شریفه «مثل الذین حملوا التوراة»؛ را آورده تا بدانند انباشتن علوم - گرچه علم شرایع و توحید باشد - از حُجُب نمی کاهد، بلکه افزایش دهد و از حُجُب صغار او را به حُجُب کبار می کشاند. نمی گویم از علم و عرفان و فلسفه بگریز و با جهل عمر بگذران، که این انحراف است، می گویم کوشش و مجاهده کن که انگیزه، الهی و برای دوست باشد و اگر عرضه کنی، برای خدا و تربیت بندگان او باشد نه برای ریا و خودنمایی که

خدای نخواستہ جزء علماء سوء شوی کہ بوی تعفنشان اہل جہنم را بیازارد. آنان کہ او را یافتند و عشق او دارند انگیزہ‌ای جز او ندارند و با این انگیزہ ہمہ اعمالشان الہی است، جنگ و صلح و شمشیر زدن و نبرد کردن و ہرچہ تصوّر کنی «ضَرَبْتُ عَلَیَّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَینِ»؛ اگر انگیزہ الہی نبود گرچہ فتح بزرگ از آن حاصل شود پشیزی فضیلت ندارد. گمان نشود کہ مقام اولیاء خصوصاً ولی اللہ اعظم علیہ و علی اولادہ الصلوات و السلام بہ اینجا ختم می‌شود، قلم جرئت ندارد کہ پیش رود و بیان طاقت ندارد کہ شرح دہد و با محجوبان، ما محجوبان چہ گوئیم و خود ما چہ می‌دانیم کہ گوئیم و آنچه هست گفتنی نیست و از افق وجود ما برتر است ولی باشد کہ یاد حبیب و ذکر او در دل و جان اثری کند، ہر چند از آن خبری دریافت نشود همچون عاشق بی سواد ی کہ بہ سوادنامہ محبوب نظر کند و دل خوش دارد کہ این نامہ محبوب است و همچون پارسی زبان پریشانِ عربی ندانی کہ قرآن کریم را خواند و چون از اوست لذت برد و حالی بہ او دست دہد کہ ہزاران بار بہتر از ادیب دانشمندی است کہ بہ اعراب و مزایای ادبی و بلاغت و فصاحت قرآن سر خود را گرم کند و فیلسوف و عارفی است کہ بہ مسائل عقلی و ذوقی آن بیندیشد و از محبوب غافل باشد چون مطالعہ کتب فلسفی و عرفانی کہ بہ محتوای کتاب مشغول و بہ گویندہ آن کاری ندارد.

دخترم! موضوع فلسفہ مطلق وجود است، از حقّ تعالی تا آخرین مراتب وجود، و موضوع علم عرفان و عرفان علمی وجود مطلق است،

یا بگو حقّ تعالی است و بحثی به جز حقّ تعالی و جلوه او که غیر او نیست ندارد. اگر کتابی یا عارفی بحث از چیزی غیر حق کند، نه کتاب، عرفان است و نه گوینده، عارف است و اگر فیلسوفی در وجود به آن طور که هست نظر کند و بحث نماید نظرش الهی و بحثش عرفانی است و همه اینها غیر از ذوق عرفانی است که از بحث به دور است و غیر، از آن مهجور، تا چه رسد به شهود وجدانی و پس از آن نیستی در عین غرق در هستی، (إدفع السّراج که شمس طالع شد).

مبادا علم غرور آفرین شود

خوب، در این فراز از کلام امام، در رفع حجب کوش نه در جمع کتب، درسی برای صاحب نظران است، جمعی از علاقه‌مندان به دین چون به مطالب اخلاقی و عرفانی خویشتن را علاقمند می‌بیند، هر جا کتابی در این مضامین می‌یابند آن را خریداری می‌کنند و جالب آنکه نوعاً قفسه کتابخانه شخصی ایشان دکور عکس‌های یادبودی و بسا فیلم‌هاست، در حالی که خود کتابها گواهی می‌دهند که صفحه‌ای از مطالب آنها مطالعه نشده، به همان اندازه که یک لباس فرسوده از استعمال و پوشش صاحب خود سخن می‌گوید، یک کتاب اوراق از بذل آموزه‌های خود خبر دارد، گروهی نیز می‌خوانند و یادداشت می‌کنند و به خاطر می‌سپارند اما فقط برای به خاطر داشتن محتوی و ارائه آن در محافل و مجالس و چه شکوفا می‌شوند که دیگران آنها را فیلسوف و عارف و دانشمند می‌خوانند،

و می‌بینید که هر کس با هر علمی که آشناست، در مجالس شمع مجلس شده تا آنچه می‌داند ارائه دهد، منجم از نجوم و طبیب از بهداشت و طب و فقیه از فقه و اخلاق، تا خود نمایند و بر سر زبانها افتند، غافل از آنکه علمی که عمل با آن همراه نباشد، جهل از آن بهتر است، طبیب متخصصی را می‌شناسم که تابلو مطبش معالجه معتادان را نوید می‌دهد ولی متأسفانه خود معتاد است، داستان جالبی را مولانا به میان می‌کشد، در ملاقات یک کشتی‌بان با مسافری که با نحو آشناست و بالیدن و افتخار او به این علم، غافل از اینکه کشتی‌بان را چه کار با نحو؟!

آن یکی نحوی به کشتی در نشست	رو به کشتی‌بان نمود آن خودپرست
گفت: هیچ از نحو دانی؟ گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکسته گشت کشتی‌بان ز تاب	لیک آندم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند	گفت کشتی‌بان به آن نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو؟	گفت نی از من تو سباحتی ^۱ محو
گفت کلّ عمرت ای نحوی فناست	زان که کشتی غرق در گردابه‌هاست
محو می‌باید نه نحو این را بدان	گر تو محوی بی‌خطر در آب ران
آب دریا مرده را بر سر نهد	لیک زنده خود ز دریا کی رهد
مرد نحوی را از آن در دوختیم	تا شما را نحو محو آموختیم

نحو محو بودن را عارفان از کلام خدا آموختند آنجا که فرمود:

۱. شناگری.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»^۱

این شناسنامه‌ایست که خالق آنها بر ایشان تدوین فرموده، وگرنه:

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

و این همان مضمون آیه‌ای از سوره جمعه است که امام آن را به مثل

آوردند:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ

أَسْفَارًا﴾^۲؛ مثل آنان که تورات به دست دارند و آن را عمل نمی‌کنند،

همچون خری است که بارش کتاب باشد.

اهمیت علم در کسب معرفت الله

﴿كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۳؛ این چنین شرح می‌دهیم

نشانه‌ها را برای اهل علم.

ایمان بدون علم، همان ایمان مردم عوام است که آب و رنگی ندارد و با

جزئی حوادث ممکن است زائل شود زین رو خداوند خود توصیه می‌فرماید:

﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۴؛ برگوی پروردگارا! بر علم من بیافزای.

و فرمود:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۵؛ اینگونه

مثالها برای مردم می‌آوریم و جز دانشمندان در آنها نمی‌اندیشند.

۲. سوره جمعه، آیه ۵.

۴. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۲.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

و از این نمونه آیات در قرآن فراوان است و باید دانست که علم چراغ راه است بی چراغ ره سپردن بس خطر آفرین است به ویژه راهی که از درّه‌های ژرفناک و موانع دردناک می‌گذرد، و هیچ کس علم را نفی نکرده و نخواهد کرد و در احادیث پیامبر و ائمه فراوان تشویق به تحصیل علم را به مشاهده می‌نشینیم که در این فراز چند حدیث را گوشزد می‌کنم که جا دارد در آن بیاندیشی.

«إِنَّ الْعِلْمَ يَنْفَعُكَ مَعَهُ قَلِيلُ الْعَمَلِ، وَإِنَّ الْجَهْلَ لَا يَنْفَعُكَ مَعَهُ كَثِيرُ الْعَمَلِ»؛^۱ به راستی که علم سودبخش است برای تو با عملی اندک و جهل تو را سود ندهد با عمل بسیار.

تا نپنداری که رفعت تو فقط در افزایش عبادت مستحبی است، در این حدیث بیاندیش تا بیش از اعمال مستحبی چنگ به دامن دانش زنی. ای اباذر! ساعتی در مجلس مذاکره علمی نشستن در پیشگاه خداوند محبوبتر از عبادت هزار شب است که در هر شب آن هزار رکعت نماز خوانده شود و ساعتی نشستن در مجلس مذاکره علمی در پیشگاه خداوند محبوبتر از هزار جهاد و قرائت تمام قرآن کریم است.

ابوذر عرض کرد: یا رسول الله! ساعتی در مجلس مذاکره علمی، در نزد خدا محبوبتر از قرائت همه قرآن کریم است؟ فرمود: ای ابوذر! نشستن یک ساعت در مجلس مذاکره علمی، در نزد خداوند محبوبتر از قرائت دوازده

۱. مجموعه وزام، ص ۵۸.

هزار قرائت قرآن کریم است. بر شما باد که مذاکره علمی کنید، زیرا حلال را به وسیله علم از حرام باز شناسند، نظر کردن به چهره عالم برای تو بهتر از آزاد کردن هزار بنده است.^۱

اگر، گاه هوس خرامیدن در گلزار بهشت داری بسم الله:

«إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِیَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا، قِيلَ: وَ مَا رِیَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ

مَجَالِسُ الْعِلْمِ»؛^۲ چون به باغهای بهشت گذارتان افتاد در آن

بخرامید. گفته شد: کجاست باغهای بهشت؟ فرمود: مجالس علم.

اما خطرهایی که عالم را تهدید می کند، یکی غرور و تکبر است به ویژه آن گاه که مریدان کرنش کنند و دست بوسند و دنبال گیرند و ره گشایند، و ره گذران را برای عبور مراد واپس زنند، مرد می خواهد که از مقام خضوع و فروتنی قدم واپس ننهد، بسا مریدان که از مراد خود صدها منزل فراترند، و این خطر را عالمی درمی یابد که بر نیات خود اشراف داشته باشد.

نقل است که مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله اصرار داشته اند

که مرحوم شیخ عباس قمی در صحن امیرالمؤمنین نماز جماعت گزارد

شیخ ابا می کرد تا بالاخره با اصرار ایشان قبول می کند اما دیری نمی گذرد

که شبی بعد از اقامه نماز مغرب مسجد را ترک می کند و دیگر به جماعت

نمی رود، وقتی مرحوم سید علت را جویا می شوند، عرض می کند آقا تو را به

خدا دست از من بدارید شما نفس مرا نمی شناسید. در آن شب که من با

۱. بحار، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

حالی خوش و خضوع تمام به نماز پرداخته بودم در رکوع صدایی از انتهای جماعت برخاست که با تکرار تکبیر مرا به توقف در رکوع می خواند. نفس خراب گر چنینم زمزمه سر داد که فهمیدی این صدا از چه فاصله دوری برخاست، می یابی که چه مردم انبوهی به نماز تو اقتدا دارند، این توجه اخلال گر مرا از آن خضوع بازداشت، من که بر این جاده لغزنده می گذرم چکارم با مقام امام جماعت شدن؟!

باری این خطر و مشابه آن نه ویژه آن مرحوم است که بسا آلودگان این پندار از درد خود بس بی خبرند. خطر دیگر بر سر راه عالم رجوع قلب او به تمنیات دنیایی است که بسا همراه با مراجعات خلق و کثرت مریدان و جاذبه دنیا طلبان او را از مقصد باز دارد.

چو علم آموختی از حرص وانگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

از این مثنوی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید

مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بودردا

(سنائی)

فرمود رسول خدا ﷺ: هر آن کس به چهار منظور تحصیل علم کند وارد آتش گردد؟ از بهر آن که با علما مباهات و مفاخره کند، یا با بی خردان پرخاش ورزد، یا توجه مردم را به خود معطوف سازد، یا به دریافت چیزی از فرمانروایان نائل گردد.^۱

۱. منیة المرید، ص ۱۳۴.

بر دنیاطلبی عالم، گواه همین بس که به ثروتمندان احترام بیش از فقراء متقی در معاشرت گذارد، و در برابر آنها خضوع بیش دارد، آمدند ثروتمندان خدمت حضرت رسول ﷺ و پیشنهاد کردن که اگر این فقراء ژنده پوش را از کنارت برانی بسا ما بیشتر توانیم با تو باشیم و مراد از ژنده پوشان ایشان بسا متقیانی امثال سلمان و ابوذر بودند در برابر این پیشنهاد ایشان خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۱؛ شکیبایی ده
نفس را با آنان که می خوانند پروردگارشان را هر بامداد و شبانگاه
اراده کرده اند، رضای او را، چشم از ایشان باز مدار که مبادا به
آرایش حیات دنیا میل کنی، آن را که دلش از یاد ما غافل است
اطاعت مکن و هم آنان که از مولای نفس پیروی می کنند و کارشان
تباهاست.

و دیگر آنکه چون خود را جوابگوی پرسش های مردم یافت، این توفیق را فضل پروردگار داند نه در برابر آنان به خود ببالد و خویشان را یک سر و گردن از آنان به داند. خاطر من هست که دوستان اصرار کردند که به امامت جماعت باشیم به خدمت استادم اجازت خواستم ایشان امر به اطاعت درخواست ایشان فرمودند. عرض کردم آقا من خود را عادل نمی دانم.

۱. سوره کهف، آیه ۲۸.

فرمودند: آقای آیت‌الله انصاری می‌فرمود:

هر که خود را عادل می‌داند به نماز او اقتدا نکنید. و همی دان که بسیاری از بزرگان در کلامشان هرگز لغت من شنیده نشد و همیشه به جای کلمه من بنده می‌گفتند و حتی در استعمال ضمائر از سوم شخص استفاده می‌کردند.

قال رسول الله ﷺ:

«يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عُبَادُ الْجَاهِلِ وَ عُلَمَاءُ فَسَّاقٍ»؛^۱ در

آخر الزمان بندگان نادان و دانشمندان فاسق بسا وجود دارند.

و دیگر از شرائط علما خدمت گزار، ارشاد و آموزش طالبان است که مبادا اگر فرصت یافتند از آن سرباز زنند به ویژه تربیت جوانان مستعد تا بعد از خویش گلزاری در این دنیا پایه گذارید که شمائم عطر آن تا پایان برزخ مشامتان را معطر سازد که:

نهال جوان دارد این خاصیت که باشد پذیرنده تربیت

و اگر علم در خدمت عمل نیاید حجتی است برای عالم جهت جهنم رفتن او که رسول خدا ﷺ فرمود:

«وَيْلٌ لِّمَنْ عِلْمٌ وَلَمْ يَنْفَعْهُ عِلْمُهُ»؛^۲ وای بر آن دانشمند که علمش به

او سود نرساند.

پس آنچه از پرهیز از مطالعه و علم امام فرمودند خطر برای کسانی است که از آفات آن پرهیز نداشته باشند و در فریب و غرور بمانند.

۱. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۲۵. ۲. مدینة البلاغة، ج ۲، ص ۵۷۰.

بقیه گفتار امام علیه السلام

«دخترم! شنیدم می‌گفتی می‌ترسم ایام امتحان متأسف شوم که چرا کار نکردم در روزهای تعطیل. این تأسف و امثال آن هر چه هست سهل است و زودگذر، آن تأسف دائمی و ابدی است که چون به خود آیی توجه کنی که همه چیز را می‌بینی جز او و آن روز پرده‌ها افتادنی و حجابها برداشتنی نیست.

امیرالمؤمنین در دعای کمیل عرض می‌کند: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ». من کور دل تا کنون نتوانستم این فقره و بعض فقرات دیگر این دعای شریف را به جد بخوانم، بلکه آن را از زبان علی (ع) می‌خوانم و ندانم آن چیست که صبر بر آن از عذاب خدا در جهنم مشکل‌تر است؟ آن عذابی که: «تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِتَةِ». گویی «عذابک» همان «نارُ الله» است که فؤاد را می‌سوزاند. شاید این عذاب فوق عذاب جهنم باشد ما کور دلان نمی‌توانیم این معانی فوق فهم بشری را ادراک و تصدیق کنیم، بگذار و بگذاریم آنها را برای اهلش که بسیار کم است. در هر حال کتب فلسفی خصوصاً از فلاسفه اسلام و کتب اهل حال و عرفان هر کدام

اثری دارد. اولی‌ها، انسان را ولو به طور دورنما آشنا می‌کند با ماوراء طبیعت، و دومی‌ها، خصوصاً بعضی از آنها چون «منازل السَّائِرین» و «مصباح الشَّرِیعَه» که گویی از عارفی است که به نام حضرت صادق به طور روایت نوشته است دلها را مهیا می‌کنند برای رسیدن به محبوب، و از همه دل‌انگیزتر مناجات و ادعیه ائمه مسلمین است که راهبرند به سوی مقصود، نه راهنما، و دست انسان حق‌جو را می‌گیرند و به سوی او می‌برند، افسوس، و صد افسوس که ما از آنها فرسنگها دور هستیم و مهجور.

درک فراق

گاه اتفاق افتاده که برق از منزلتان در یک شب یلدایی قطع شده و وسیله نورزایی هم در منزل ندارید، با آنکه ساعتی محدود است تحمّل در تاریکی به سر بردن برایتان تا چه حد دشوار است و چون طلّیعه صبح نمایان شد مقدم روشنایی چقدر دل‌گشاست. این مثال بدان آوردم که بعد از مرگ به عالمی وارد می‌شوید که نه تنها خورشید از حرکت بازمانده بلکه آن منبع روشنگر جهان در ظلمت محض فرو رفته:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۱: آن‌گاه که خورشید در تاریکی فرو رفته.

در یک شب ظلمانی که گاه نگاه به آسمان پرستاره، نور ستارگان تسکینی بر ظلمت‌زدگان شبهای یلدایی است ولی متأسفانه در آنجا:

۱. سوره تکویر، آیه ۱.

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾؛^۱ آن‌گاه که نور ستارگان به تاریکی گراید.
دلگشایی شبهای مهتابی را بس به خاطر داری ولی به دنیایی وارد
می‌شوی که ماه نیز جلوات خود را از دست داده، شمع نورانی آسمانها به
خاموشی گرائیده.

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ﴾؛^۲ پس آن‌گاه که دیده خیره گردد و
ماه در خسوف افتد.

﴿أُقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾؛^۳ قیامت نزدیک و ماه شکافته شد.
و تحت جاذبه خورشید در آن فرو ریخت و به کلی گم شد و
﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾؛^۴ ماه و خورشید یک جا جمع شوند.
در آن ظلمت سرای وحشت‌زا انسان را چه شود که از هر طرف راه‌گریز
جوید ولی راهی در پیش نیابد.

﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْزُ﴾؛^۵ در آن روز انسان گوید گریزگاه
کجاست؟

جداً که تجسم چنین عالمی حتی اندیشه آن وحشت‌زاست. اینجاست
که خواهی پرسید پس در جهانی که نور نباشد دیدار هم غیر ممکن است،
پس مشاهدات آن عالم با چه وسیله‌ایست؟ عزیزان! نور آن عالم از جان
بندگان مؤمن می‌تراود: خورشید تابناک آن عالم جان اولیاء است.

۱. سوره تکویر، آیه ۲.

۲. سوره قیامت، آیه ۸.

۳. سوره قمر، آیه ۱.

۴. سوره قیامت، آیه ۹.

۵. سوره قیامت، آیه ۹.

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

نخوانده‌ای که: چون این شب زدگان دل سیاه، در صحنه قیامت
مؤمنانی را مشاهده می‌کنند دست به التماس زنند که ساعتی توقف کنید تا
در نور دل افروز شما ساعتی بیارامیم.

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ
نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾^۱ روزی که مردان و
زنان منافق مر مؤمنان را گویند: کمی توقف کنید تا ما از نور شما
شعله بگیریم. در پاسخ گفته شود: به عقب برگردید (به دنیا) و از
آنجا شعله و نور با خود آورید.

این کمترین حسرت آن روز است و حسرتی دیگر درک معیت حضرت
حق تعالی و سرکشی‌هایی که در حضور خالق و رب و مبدأ و مرجع خود
کردیم. آن گاه که پرده‌ها برافتاده و کردارها به تماشا نشسته.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا
فِيهَا﴾^۲ تا آن گاه که قیامت به ناگاه بر ایشان درآید گویند: ای
حسرت باد ما را که چه سرکشی‌ها کردیم در گذشته.

باری عزیزان! آن روز، روز حسرت و پشیمانی است، برای غفلت‌زدگان.
آن پشیمانی که جبرانی بر آن نیست و خداوند پیامبرش را فرمود تا از این
روز حسرت بندگانش را یاد آورد.

۱. سوره حدید، آیه ۱۳.

۲. سوره انعام، آیه ۳۱.

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾؛^۱ بترسان ایشان را از روز حسرت آن زمان که کار از کار بگذرد.

دنیا و دار اکتساب به سرآمده، راههای نجات مسدود شده، ابدیتی بس شوم در پیش و امیدها منقطع.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكُونُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛^۲ آنان که کفران ورزیدند به آیات ما و ملاقاتمان را نومید شدند از رحمت ما، ایشان را عذابی بس دردناک است.

اما آنچه را امام در این فراز مدّ نظر داشته‌اند محرومیت از بالاترین مواهب عبودیت بنده است که مصادیقی از آن را خداوند در بعضی از آیات یادآور شده‌اند نظیر:

﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾؛^۳ روی‌هایی است که در آن روز برافروخته و شاداب که به سوی پروردگارشان ناظرند.

و نظیر این آرزوها که در دعای جناب رسول‌الله به چشم می‌خورد.
«إِلَهِي أَسْأَلُكَ الرِّضَا بِالقَضَاءِ، وَ بَرْدَ المَوْتِ بَعْدَ العِيشِ وَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَاكَ وَ لِقَائِكَ»؛ پروردگارا! از تو درخواست می‌کنم مقام رضایت و خشنودی در مقدراتم و راحتی و آسایش مرگ را بعد از زندگی و لذّت مشاهده به جمالت و شوق به دیدار و ملاقاتت را.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۲۳.

۱. سوره مریم، آیه ۳۹.

۳. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

و یا دریافت جام و سقایت از دست حضرت رب العالمین:

﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱؛ آشامانید پروردگارشان به ایشان

شراباً طهوراً.

که در این آیه شراباً طهوراً را چندان شوق نیست که تماشای ساقی را.

قدح چون دور من افتد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا یکدم بمانم خیره بر ساقی

(سعدی)

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی

تا دمی بیاسایم زان حجاب ظلمانی

ما ز دوست غیر از دوست حاجتی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد! بر تو باد ارزانی

(حاجی ملا هادی سبزواری)

عاشقان را دیدار معشوق بس آرزوست، اما ندانم آنجا که محبوب گوید: چرا

مرا نمی نگری؟ برای عاشق چه ناز دارد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ﴾^۲؛ هر چند در

این قبیل آیات مفسرین را بحث مفصلی است ولی هر چه باشد برای بنده

مehجور، شوق آفرین و دلرباست تا آنجا که اشک شوق را از دیده روان سازد.

در بیان نباید جمال حال او هر دو عالم چیست؟ عکس خال او

چون که من از خال خویش دم زنم عشق می خواهد که بشکافد تنم

همچو موری اندر این خرمن خوشم تا فزون از خویش باری می کشم

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۵.

باغ سبز عشق کو بی متنهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
عاشقی زین هر دو حالت برتر است بی‌بهار و بی‌خزان سبز و تر است

(مولوی)

«إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَ لِسَانًا يَرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقَهُ وَ
نَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ، إِلَهِي مَنْ تُعْرِفُ بِكَ غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ مَنْ
لَا ذَبَّكَ غَيْرَ مَخْذُولٍ وَ مَنْ أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ غَيْرَ مَمْلُوكٍ»؛^۱ پروردگارم
مرا دلی بخش که مشتاق مقام قرب تو باشد و زبانی که گفتار
راستینش به سوی تو متصاعد گردد و آن دید که به سوی تو نگردد
پروردگارم آن که با تو معروف شد هرگز مجهول و گمنام نمی‌گردد و
آن که به ساحت تو پناه آورد هرگز خوار نخواهد گردید و آنکه روبه
درگاه تو آورد هرگز بندگی دیگران نکند.

«إِلَهِي فَسَرِّنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ»؛^۲ پروردگارا! با
لقاء خود روزی که در میان بندگان به قضاوت می‌پردازی، دلم را
شادمان گردان.

عزیز من، چون در این فراز از مشاهده و لقاء و ملاقات حضرت پروردگار
سخنانی به میان آمد تا بر تو توهم نشود که خداوند جسم است و با چشم
مشاهده می‌شود بدان که مشاهده دو گونه است یا با چشم سر است و یا با
دیده باطن. بسیاری از مسائل علمی را ما با همان دیده باطن به تماشا
نشسته‌ایم برای مثال قدرت جاذبه را ما با دیده سر ندیده‌ایم ولی سقوط

۱ و ۲. امیرالمؤمنین علیه السلام، مناجات شعبانیه.

اجسام به سوی زمین گواهی این امر می‌دهد همچنین ما کَلّی را هرگز به مشاهده ننشسته‌ایم ولی با دیدار جزئی آن را انکار نمی‌کنیم، مشاهده پروردگار عالم هستی با دیده عقل که همین جا هم ممکن است ولی در آن عالم که شک و پندار رخت بر بسته و حقایق همگی به ظهور پیوسته خورشید یقین از پس غبار وهم طالع گردیده دیگر شکی برای احدی باقی نمی‌ماند و قیامت را نیز از این جهت با کلمه روز نام می‌برند، یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ و گرنه آنجا را روز و شبی نیست. ابوبصیر به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: آیا مؤمنان در قیامت خدا را می‌بینند؟ آن حضرت فرمود: آری، هم اکنون نیز خدا را می‌بینند. مگر تو خدا را نمی‌بینی؟ آن گاه ابوبصیر پرسید: آیا این حدیث را از قول شما نقل کنم؟ حضرت فرمود: نقل مکن، زیرا اگر نقل کنی جاهلی که مقصود ما را نمی‌فهمد آن را انکار می‌کند و آن را تشبیه پنداشته و کافر می‌شود.^۱

ابوبصیر که از دیدار خدا دم می‌زند چشم سر نداشت لاجرم پروردگارش را با چشم باطن می‌نگرد.

«لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛^۲ با تماشای چشمان درک نمی‌شود، اما با حقایق ایمان، دلها آن را درک می‌کنند.

یار بی‌پرده از در و دیوار	در تجلّی است یا اولوا الابصار
شمع جویی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار

۱. التوحید، ص ۱۱۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

گر ز ظلمات خود رهی بینی همه عالم مشارق الانوار
چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ لاله و گل نگر در این گلزار

(هاتف اصفهانی)

تشبیهی بس جالب آورده که اگر به مشاهده باغی پر از درختان میوه و انواع گلها نشینی، ممکن است جوی آبی را در آن مشاهده نکنی، ولی هیچ شک نداری که همگی جلوه وجود آب است. حیوانات را این چشم نیست، که متأسفانه بسیاری از انسانها نیز از این چشم خویشتن را با گناه محروم داشته‌اند:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۱

به درستی که اینان چشم سرشان نایینا نیست ولی کور است چشمان

دل‌هایشان که در سینه قرار دارد.

اکنون بر این حدیث شریف بنگر:

«خداوند عزّ و جلّ برای بندگان مؤمنش در هر جمعه کرامتی دارد، چون روز جمعه می‌شود، خداوند فرشته‌ای به سوی بنده‌اش روانه می‌کند که با او دو جامه است. فرشته آن جامه را به باغ بهشتی آن بنده می‌آورد و از دربان او اجازه ورود می‌طلبد، خادمان از صاحب باغ اجازه می‌خواهند، بنده از همسران خود می‌پرسد مگر بهتر از این نعمت‌ها که دارم نعمت دیگری هم هست که این فرشته برایم آورده. همسران گویند: ای آقا و

۱. سوره حج، آیه ۴۶.

مولای ما! به آن خدایی که این بهشت را بر تو مباح کرده سوگند هدیه‌ای آورده که از آن زیباتر چیزی ندیده‌ایم، پس بنده آن دو هدیه را یکی لنگ و دیگر سردوشی کند. وی به هیچ چیز عبور نمی‌کند، مگر اینکه از نور آن دو جامه روشن می‌شود تا به قرارگاه می‌رسد. چون بدان جا رسید و با سایر مؤمنان در آنجا گردآمدند. پروردگار بر آنها تجلی می‌کند، و مؤمنان چون به او نظر اندازند یعنی به رحمت او، بی‌اختیار به سجده درافتند، پروردگار خطاب فرماید: که سرها از سجده بردارید که اینجا دیگر جای سجده نیست، امروز روز عبادت سرآمده، من از شما زحمت هر عبادت و عملی را برداشتم. اینان گویند: پروردگارا! آخر هیچ چیز به از اینکه به ما داده‌ای نیست، خداوند فرماید: هفتاد برابر آنچه به شما داده‌ام نزد من دارید. پس مؤمن در هر جمعه آن چه را دارد هفتاد برابر می‌شود و این است معنی جمله «لدینا مزید» که مربوط است به روز جمعه. پس مؤمن از آن قرارگاه باز می‌گردد و به هیچ چیز عبور نمی‌کند مگر آنکه از نور او روشن گردد تا به نزد همسرانش درآید. همسران گویند: بدان خدایی که این بهشت را در اختیار ما نهاد هرگز تو را بدین زیبایی ندیده‌ایم. مؤمن گوید: باری من به نور پروردگارم نظر افکنده‌ام.^۱

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند
تو ناز یار پری چهره عاشقانه بکشی که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

(حافظ)

۱. تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۷ از سوره سجده: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم...».

بقیه گفتار امام

دخترم! سعی کن اگر اهلش نیستی، و نشدی، انکار مقامات عارفین و صالحین را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری، بسیاری از آنچه آنان گفته‌اند در قرآن کریم، به طور رمز و سربسته، و در ادعیه و مناجات اهل عصمت بازتر، آمده است و چون ما جاهلان از آنها محرومیم با آن به معارضه برخاستیم.

گویند صدر المتألهین دید در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها شخصی او را لعن می‌کند، پرسید: چرا صدرا را لعن می‌کنی؟ جواب داد: او قائل به وحدت واجب الوجود است، گفت: پس او را لعن کن! این امر اگر قصه هم باشد حکایت از یک واقعیت دارد. واقعیت دردناکی که من خود قصه‌هایی را دیده یا شنیده‌ام که در زمان ما بوده است.

من نمی‌خواهم تطهیر مدعیان بکنم که: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد». می‌خواهم اصل معنی و معنویت را انکار نکنی، همان معنویت که کتاب و سنت نیز از آن یاد کرده‌اند و مخالفان آن یا آنها را نادیده گرفته و یا به توجیه عامیانه پرداخته‌اند. و من به تو توصیه می‌کنم که اول قدم بیرون آمدن از حجاب ضخیم انکار است که مانع هر رشد و هر قدم

مثبت است. این قدم کمال نیست، لکن راه‌گشای به سوی کمال است چنانچه «یقطه» را که در منازل سالکان اول منزل محسوب شده است از منازل نتوان شمرد، بلکه مقدمه و راه‌گشای منازل سالکین است. در هر صورت با روح انکار نتوان راهی به سوی معرفت یافت.

آنان که انکار مقامات عارفان و منازل سالکان کنند، چون خودخواه و خودپسند هستند هر چه را ندانستند حمل به جهل خود نکنند و انکار آن کنند تا به خودخواهی و خودبینی‌شان خدشه وارد نشود «مادر بتها بت نفس شماس» تا این بت بزرگ و شیطان قوی از میان برداشته نشود راهی به سوی او جلّ و علا نیست و هیئات که این بت شکسته و این شیطان رام گردد.

از معصوم نقل شده که: «شَیْطَانِی آمَنَ پیدی» از این نقل معلوم شود که هرکس را هر چه بزرگ مرتبت باشد شیطانی است و اولیای خدا موفق شده‌اند به مهار کردن بلکه مؤمن نمودن آن. می‌دانی شیطان با پدر بزرگ ما آدم صفی‌الله چه کرد؟ او را از جوار حقّ فرو کشید و پس از وسوسه شیطان و نزدیکی به شجره - که شاید نفس باشد یا بعض مظاهر آن - فرمان «اهبطوا» رسید و منشأ همه فسادها و عداوت‌ها شد، آدم علیه السلام با دستگیری حق تعالی توبه کرد و خداوند او را صفی خود فرمود، من و تو نیز که مبتلای به شجره ابلیسیّه هستیم باید توبه کنیم و از حقّ جلّ و علا در خلوت و جلوت بخواهیم با استغاثه که دست گیرد به هر وسیله که خواهد و ما را نیز به توبه رساند بلکه از اصطفاء

آدمی بهره‌ای گیریم. و این نتواند بود مگر با مجاهدت و ترک
شجره‌ابلیس با همه شاخه‌ها و اوراق و ریشه‌های آن که در وجود ما
منتشر و هر روز محک‌تر و توسعه‌دارتر می‌شود.

حجاب انکار

با آنکه دامنه علوم فضایی بس بی‌پایان است و فرموده‌اند:
«كُلُّ عَاءٍ يَضِيقُ وَ يَمَّا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ»؛ هر ظرف با
مظروف خود از گنجش کاسته می‌شود جز ظرف علم.
معذالک نوعاً نه تنها به آنچه می‌دانیم قناعت می‌کنیم که آنچه هم که
نمی‌دانیم و دیگران می‌دانند منکر می‌شویم و این همانطور که فرمودند
محصول خودپرستی است که در جای دیگر به مخاطب این نامه گوشزد
می‌شوند:

فاطمی که به علم فلسفه می‌نازد بر علم دگر به آشکارا تازد
ترسم که بر این حجاب اکبر آخر غافل شود و هستی خود را بازد
این رنج جهل گروهی از عوام و اهل تقلید بی‌منطق، دامن اکثر بزرگان
را با خار تکفیر تا بدان جا آورده کرده که بخشی از عمر شریف خویش را در
عزالت به سر آوردند.

ملاصدرا آن فیلسوف و عارف بزرگوار مدت هفت سال در دهستانی به نام
کهک نزدیکی شهر قم به سر آورده، و از اجتماع آن روز سر درگریان عزالت
آورده. از فرمایشات امام خمینی است که می‌فرمایند: کار به جایی رسیده

بود که کوزه‌ای که مصطفی از آن آب آشامیده بود می‌رفتند و آب می‌کشیدند. فقیه و عارف و فیلسوف مشهور جناب حاج ملا هادی سبزواری با آن عظمت شأن حدود ده سال در مدرسه‌ای در شهر کرمان به مستخدمی طلاب می‌پردازد و با دختر خادم قبلی مدرسه ازدواج می‌کند.

آیت‌الله نجابت حدود ده سال در دهکده‌ای به نام مرشدیه نزدیک سروستان به کار زراعت و حتی رعیتی پرداختند.

عبدالله قطب شیرازی که مکاتیب آن بزرگوار چندین بار به چاپ رسیده و از تذکرات بسیار سودمند و تکان دهنده برخوردار است با گروهی از مریدان از شیراز رخت بر بسته و به امید تأسیس شهری افلاطونی به تأسیس قنات می‌پردازند و با شماتت‌های بسیار می‌سازند، تا به عاقبت، به آبی سرشار ره می‌یابند تا در کنار آبادی مختصری و اکتساب با قناعتی، به عبادت و کسب معرفت ره یابند و این همان قریه قطب آباد و مشرب آن همان قنات است.

در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است

الهی مُنعمم گردان به درویشی و خرسندی

(حافظ)

جای بسی شکیب است آنجا که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می‌کنند و نامش را به کفش‌های می‌نویسند، دیگران را از جوامع نادان‌پسند و نادانی‌خواه چه توقع باشد، ابن سینا را هم با آن همه معلومات سرشار دست از لعن باز نداشتند تا آنجا که فرمود:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محک‌تر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
 حاج ملا هادی سبزواری در شرح مفصلی بر مثنوی مولوی عمر
 گذرانید. مرحوم حجت الاسلام محمد تقی جعفری رحمته الله بالغ بر پانزده جلد
 کتاب در شرح این دیوان دارد، حسین خوارزمی که شرحی بر فصوص ابن
 عربی دارد و خود شاعری نغز سُرّاست نیز شرحی مفصل بر مثنوی دارد، اما
 چه شده که حتی بعضی از اسم این شاعر عرفانی و اخلاقی رم می‌کنند به
 قول شیخ بهائی که می‌فرماید:

من نمی‌گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
 مثنوی او چو قرآن مدلّ هادی بعضی و بعضی را مضلّ
 گویی در عصر خود مولوی نیز اینگونه طعن‌ها نسبت به دیوان او موجود
 بوده که خود را دلداری می‌دهد که مگر قرآن که بالاترین حقایق عالم وجود
 را در بر دارد، با طعن کافران و منافقان مواجه نشد؟

خر بطنی ناگاه از خر خانه‌ای سر برون آورد چون طغانه‌ای
 کاین سخن پست است یعنی مثنوی قصه پیغمبر است و پیروی
 نیست ذکر و بحث اسرار بلند که دوانند اولیا ز آن سو کمند
 از مقامات تبّتل تا فنا پایه پایه تا ملاقات خدا
 چون کتاب الله بیاید هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران
 که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

(مولوی)

جبری و تفویضی، اسماعیلیه، شیعه و سنی همه دلائل خود را از قرآن می‌گیرند و چون پای معصوم در میان نیست هر کس را از قرآن برداشتی است و خودخواهی او اجازت نمی‌دهد که حتی سخن مخالفین را بشنود و دمی برای دریافت حقیقت به تفکر نشیند گروهی از عوام هم از توحید به جمله: «خدا یکی است و دو نیست» قناعت کرده و پیش از این را گنج درک ندارند، در حالی که در علم اصول توحید را کتابهاست.

اجازت فرما برای رفع خستگی باز پای امام را به میان کشم.

به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا	جز تو ای جان جهان! ملتسمی نیست مرا
عاشق روی توام ای گل بی مثل و مثال!	به خدا غیر تو هرگز هوسی نیست مرا
با تو هستم ز تو هرگز نشدم دور ولی	چه توان کرد که بانگ جرسی نیست مرا
پرده از روی برانداز، به جان تو قسم	غیر دیدار رخت ملتسمی نیست مرا
گر نباشی برم ای پردگی هر جایی!	ارزش قدس، چو بال مگسی نیست مرا
مده از جنت و از حور و قصورم خبری	جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا

(امام خمینی)

خوب است که حضرت امام خمینی را در این عصر همه شناخته‌اند و گرنه آنان که از رموز کلام عرفانی خبر ندارند او را به محاکمه می‌کشیدند و آنجا که صراحتاً می‌فرمود:

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم
چون از فارغ از خود شدنشان خبری نیست او را، هم مذهب منصور می‌دانستند.

بعضی از سخنانی که احتیاج به توضیح دارد

«لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللَّهِ هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَنَحْنُ فِيهَا هُوَ وَمَعَ ذَلِكَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ»؛^۱ برای من حالاتی است با خدا، که در آن حالات، او ماست و ما او هستیم و معذالک او هم اوست و ما، ما هستیم.

«لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ»؛^۲ نیست بین او و مخلوقاتش حجابی جز همان خلقت آنها.

از فریب نفس نتوان خامه نقاش دید

و نه در این سقف زنگاری یکی در کار هست

(حافظ)

«وَلَوْ أَنَّكُمْ أَدَلَيْتُمْ بِحِيلٍ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبِطَ عَلَى اللَّهِ»؛ اگر با طنابی به پایین ترین نقطه زمین روم، باز بر او وارد شوم.

(حضرت محمد ﷺ)

شرابی را که در اغلب اشعار عرفا مطرح شده بسا دستاویزی برای تکفیر اینان قرار گرفته. در حالی که این لغت برای ایشان عیناً از قرآن گرفته شده است به ویژه آن جا که می فرماید: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»؛^۳ که در این آیه ساقی شخص پروردگار است و فعل ماضی برای بهشتیان که بسا مراد

۱. کلمات مکنونه فیض، طبع بمبئی، ص ۱۱۳. ۲. امام کاظم ﷺ، توحید صدوق.

۳. سوره انسان، آیه ۲۱.

سرمستی اینان در مقام قرب حق تعالی در همین دنیاست. تا خاطرت را
گرد ملالت شک نیالاید، به این ابیات مولوی توجه کن:

ای ساقی جان پر کن آن ساغر پیشین را آن راهبر دل را و آن راهزن دین را
آن می که ز دل خبزد با روح درآمیزد مخمور کند جوشش مر چشم خدایین را
آن باده انگوری مر امت عیسی را وین باده منصوری مر ملت یاسین را
خم‌هاست از آن باده خم‌هاست از این باده تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را
این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد آن را که براندازد مر بستر و بالین را
(مولوی)

حال به شراب عارفان در این حدیث بنگر:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَاباً لَأُولِيَّائِهِ، إِذَا شَرَبُوا سَكَرُوا وَ إِذَا سَكَرُوا طَرَبُوا،
وَ إِذَا طَرَبُوا طَبَوُا، وَ إِذَا طَبَوُا ذَابُوا، وَ إِذَا ذَابُوا، خَلَصُوا، وَ إِذَا
خَلَصُوا طَلَبُوا، وَ إِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَ إِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَ إِذَا وَصَلُوا
تَصَلُّوا، وَ إِذَا تَصَلُّوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ»؛^۱ خداوند جل و
علی را برای دوستانش شرابی است که چون نوشند سرمست شوند،
و چون سرمست شدند به طرب آیند و چون به طرب آمدند پاک
شوند و چون پاک گشتند در آن حال ذوب گردند و چون به ذوبی در
آمدند خالص و ناب گردند و چون ناب شدند، خدا را می‌طلبند و
چون طلبیدند همی یابند و چون یافتند به او همی رسند، و به لقای او

۱. تحفة المراد، ص ۱۰۱؛ منتخب جواهر الاسرار، ص ۴۰۲؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۹.

پیوندند. آن گاه است که «منیت از ایشان رخت بریندد» و بین ایشان

و محبوبشان تفاهت نباشد. (حضرت محمد ﷺ)

وہ کہ چہ مقام بلندی، معذالک برای خردہ گیران چہ دستاویزی، ولی
اگر نظیر این سخن را در گفتار معصومین بینی، دانی کہ دستاویزشان بس
پوشالی بود.

ما روی تو را قبلہ جان ساختہ ایم بر نطع غمت ہر دو جہان باختہ ایم
در اصل، سمند ما چنان تیز رو است کز کون و مکان بیشترک تاختہ ایم

(لادری)

در مجموع آیات و احادیثی کہ از ائمہ اطہار و حضرت پیامبر - علیہم
صلوات اللہ - بہ ما رسیدہ است بہ ویژہ در امر توحید ژرف اندیشی عمیقی
لازم است کہ کار ہر کس نیست و آنچه را عرفا از این احادیث برداشت
کرده اند مسلم با توحید عامیانہ اکثر مردم بسیار متفاوت است لاجرم بسا در
عین جہل بہ اہل علم تازند.

چو بشنوی سخن اہل دل مگو کہ خطاست

خطاشناس نئی جان من خطا اینجاست

در اندرون من خستہ دل ندانم کیست؟

کہ من خموشم و او در فغان و در غوغاست

چہ ساز بود کہ در پردہ می زد آن مطرب

کہ رفت عمر و ہنوزم دماغ پر ز نواست

(حافظ)

نمونه‌ای از این آیات و احادیث در اینجا از نظرت می‌گذرد، امید که توفیق حاصل آید و در هر یک دقایقی به دیدار ژرفنای این اقیانوس نشینی، چون خورشید معرفت از همین جا طالع گردد.

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُمُقَارَنُهُ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْزَالُهُ»^۱

«بَاطِنِ لَا يَمْزَالُهُ مُبَايِنِ لَا يَمْسَافَةُ»^۲

«إِنَّهُ لِبُكُلِّ مَكَانٍ وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ وَ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ وَ جَانٍّ»^۳

«وَالْبَائِنِ لَا يَتَرَاخَى مَسَافَةً بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَ الْقُدْرَةُ عَلَيْهَا وَ

بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ»^۴

«يَا مَنْ بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِقَهْرِ لَهَا وَ خُضُوعِهَا

لَهُ»^۵

«فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ وَ تَمَكَّنَ مِنْهَا لَاهِنِ

الْمَجَازِجِ»^۶

«قَرِيبٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ مَلَامِسٍ، بَعِيدٍ مِنْهَا غَيْرِ مُبَايِنٍ»^۷

«سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَ قَرَبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبَ

مِنْهُ فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعِدُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا قُرْبِيَّةَ سَاوَاهُمْ فِي

الْمَكَانِ بِهِ»^۸

«دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَىءٍ دَاخِلٌ فِي شَيْءٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

۲. بحار، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۵. دعای اول ماه رجب، اقبال الاعمال.

۶. بحار، ج ۲، ص ۱۶۷.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷.

۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷.

کَشَىءٍ مِنْ شَىءٍ»؛^۱

«هُوَ حَيَاتٌ كُلُّ شَىءٍ وَ نَوْرٌ كُلُّ شَىءٍ»؛^۲

«لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرَ خَلْقِهِ»؛^۳

«هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرَ مُتَمَازٍ بِهَا وَ لَا بَائِنٍ مِنْهَا»؛^۴

(به نقل از کتاب هزار و یک کلمه، آیه الله حسن زاده آملی)

سوره توحید و کلمه طیبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و ذکر مبارکه: لَا هُوَ إِلَّا هُوَ منتسب

به حضرت خضر و آیات شریفه:

﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛^۵

﴿أَيُّهَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾؛^۶

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛^۷

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ

سَادِسُهُمْ وَ لَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾؛^۸

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾؛^۹

و این حدیث شریف گویای توحیدی است که اگر در آن بیانیشی

عالمی و رای این سرای مادی در برابرت ظاهر شود، حضرت امام

صادق علیه السلام بعد از شرح عدم شناخت خداوند از طرق مختلف و پرسش بر

۱. کتاب توحید، باب لا یعرف الا به. ۲. کافی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳. بحار، ج ۲، ص ۲۰۱. ۴. کافی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۵. سوره ق، آیه ۱۶. ۶. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۷. سوره حدید، آیه ۴. ۸. سوره مجادله، آیه ۷.

۹. سوره قصص، آیه ۸۸.

اینکه پس خداوند را نتوان شناخت می‌فرمایند: راه معرفت خداوند همچنان باز است:

«ذات شاهد و حاضر پیش از صفت او شناخته می‌شود او را می‌شناسی و از نشانه او باخبر می‌شوی و توسط هم او به نفس خود معرفت می‌یابی نه توسط خودت و از جانب خود به این نکته پی خواهی برد که آنچه در تو می‌باشد از برای او و به خاطر خود اوست همان طور که برادران یوسف علیه السلام به او گفتند: آیا به راستی که تو یوسفی؟ گفت من یوسف هستم و این برادر من است، پس او را توسط خود او شناختند نه به وسیله دیگری و نه توسط خیالات قلبی و بافته‌های ذهنی خود.»^۱

در این حدیث زیاد بیانیدیش که او حاضری است با تو در یک جامه، با او می‌بینی و با او می‌شنوی و با او حیات داری و حتی گام برداشتن و ضربان قلبت با قدرت اوست، معذالک او را از یاد برده‌ای، خود را واپس ران، تا او جمال نماید.

با من بودی منت نمی‌دانستم یا من بودی منت نمی‌دانستم

رفتم چو من از میان تو را دانستم تا من بودی منت نمی‌دانستم

هر یک از این آیات و احادیث جای بسی ژرف اندیشی دارد، و جاهل و نادان آن کس که بی تعمق و تفکر و تحقیق در این معارف به کسانی که در این دریای ژرفناک غوطه خوردند و گوهرهای ناب به کف آوردند ایراد گرفته و طعنه زنند.

۱. تحف العقول.

دنباله سخن امام

با تعلق به شجره خبیثه و شاخه‌ها و ریشه‌های آن بی‌شک نتوان راهی به مقصد پیدا کرد و ابلیس همین تهدید را کرد و بسیار موفق بود. و جز معدودی از عبادالله صالحین و نیز اولیاء مقرّبین علیهم السلام از حیل‌های شیطان و نفس خبیث مظهر ابلیس کس نتواند گریزد و اگر بتواند، از همه شاخه‌ها و ریشه‌های دقیق و بسیار پیچیده او نتواند مگر با دستگیری خداوند متعال آن طور که صفی‌الله را رهاوند ولی ما کجا و آن استعداد برای قبول کلمات. آیه کریمه در این باب شایان تفکر بسیار است چه که می‌فرماید: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»^۱ نفرموده «وَأَلْقَى إِلَيْهِ كَلِمَاتٍ»، گویی با سیر الیه کلمات را دریافت نموده است گرچه اگر «أَلْقَى إِلَيْهِ» هم بود، بی سیر کمالی، قبول امکان نداشت. و باید در آیه دیگر که راجع به همین قضیه اشاره فرموده نیز تفکر کرد، می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ»^۲، گویی ذوقی و طعمی بیشتر نبوده با این وصف چون از مثل ابوالبشر بوده آن پیامدها را داشته. حال باید وضع خود را بنگریم که به تحقیق به همه شاخه‌ها و برگ‌ها و ریشه‌های شجره پیوند خوردیم.

۱. سوره بقره، آیه ۳۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۲.

بی طلب راهرو به جایی نرسد

بسا حضرت پروردگار برای رفعت بخشیدن به انسان و مقرب داشتن او، با آموزش اسماء کَلَّها و سعه و جودی او و بخشیدن اختیار و خلیفه ساختنش، برای آزمایش او را در معرض دو گونه اندیشه و اعتقاد و اعمال قرارداد و همه این مواهب امانت بود تا چه از عهده نگه داری امانت برآید از صفات حضرتش به اندازه نیاز او را بهره‌مند ساخت حی بود از حیات خویش حیاتش داد بصیر بود او را بینا ساخت سمیع بود او را شنوا نمود و از ملک لایتنهای قدرت خویش او را به اندازه نیاز قادر کرد و این احسانهای حضرت محسن بس بود تا بتواند با سرمایه‌ای سرشار به تحصیل قرب او پردازد. اما متأسفانه انسان آن گونه سرگرم دنیا شد که هم خاطرات گذشته را از یاد برد و هم وظائف خویش را فراموش کرد و از آن دو بدتر یکی آن که امانات را ملک خویش پنداشت و هم از دشمنی که همه جا در کنارش هست غافل ماند.

از جمله سرمایه‌های وی پنج حس بود که با دو سرمایه دیگرش که شهوت و غضب است به میدان آزمایش درآمد. اما این هفت سرمایه را اگر سرمایه سرشار عقل رهبری نکرد هفت در جهنم را به روی خود باز نمود. معدود انسانهایی که عقل را رهبر این هفت سرمایه قرار دادند اینان هشت در بهشت به رویشان مفتوح شد.

با سوگندی که شیطان در حضور پروردگار خویش یاد کرد و با وعده‌ای که

برای بقای او خداوند به او داد ما بر لب پرتگاهی بس موحش در طول
زندگانی گام می‌زنیم که بسا پل صراط که گفته‌اند از مو باریک تر و از
شمشیر تیز تر است همین مسیر ایام عمر باشد.

هر طرف بس دام و دانه است ای خدا! ما چو مرغان حریص بی‌نوا
هر دمی پابسته دمی نو ایم هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
گر مرا صد دام باشد دم به دم چون تو با مایی نباشد هیچ غم

(مولوی)

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ *
إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ * قَالَ رَبِّ بِنَا أَعُوذُ بِكَ لَأَرْيَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ وَلَأُعَوِّذَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛^۱ گفت
پروردگارا! تا روز رستاخیزم مهلت ده * فرمود تا آن روزت مهلت
است * گفت: چونم گمراه کردی، بیارایم زمین را برای ایشان و
گمراه کنم همگی را * بجز بندگان ناب تو را.

در این آیه نیکو بنگر که اولاً شیطان به ربوبیت حق تعالی ایمان دارد
ولی تکبر و حسادت بود که او را از عبودیت پروردگار بازداشت، ثانیاً بزرگ
ترین دام خود را در این آیه آرایش زمین می‌داند. مبدا دلبری‌های خاک تو
را از افلاک باز دارد، ملا صدرا معتقد بود اهل زمین ترقی ندارند، آنان که
هم و غم آنان از زمین، درآوردن و با آن تن را پروردن و سپس تن را به خاک

۱. سوره حجر، آیات ۴۰ - ۳۶.

سپردن، برنامه زندگانی ایشان است.

اما بعد از این پیمان سرسخت شیطان، خداوند به دلداری عباد خاص پرداخت و فرمود:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۱

به راستی که تو را بر بندگان من تسلطی نیست جز گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

حال به آراسته‌های شیطان بنگر که گر چشم‌ت را خیره کرد، زود از آنها چشم بندی:

۱ - ﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۲

این زینت آرایشی چشم بندی را ماند، چرا که در عمر بس عزیزان را به خاک سپرده‌ایم و دانیم که مرگ جوانی و پیری را از هم باز ندارد بسا چنگالش کودکان را هم از پای درآورده معذالک در دنیا آنگونه جای خوش کردیم که گویی ما را فناایی نیست.

یافت مردی گورکن عمری دراز	سائلی گفتش که بر می‌گوی راز
تا چو عمری گور کندی در مفاک	چه عجائب دیده‌ای در زیر خاک؟
از عجائب گفت دیدم حسب حال	که سگ نفسم پس از هفتاد سال
گور کردن دید و خود یک دم نمرد	یک دم فرمان یک طاعت نبرد

(عطار)

۱. سوره حجر، آیه ۴۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۲.

۲ - ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾؛^۱ آراسته شد

برای مردم دوستی زنان و فرزندان.

مبادا این دو فریبا تو را از خدا باز دارند، که این دو دام از خطرناکترین دام‌ها است که گاه شیرمردان را از پای درآورده شیخ صنعان مردی عارف بود که جمال دختری مسیحی او را چنان به بازی گرفت که دین خدا را رها کرد و حتی به خوک چرانی پرداخت. بینی که گاه در بهترین حالات، شیطان از این طریق به سراغت آید، صد راه راست فرا رویت گذارد، تا به دامی در مسیر گرفتارت کند. بترس و بلرز از اینگونه دام‌های شیطان.

آن شنیدی که در طواف زنی	گفت با آن جوان نکو سخنی
چون و را در طواف دید آن مرد	گشت لختی ز صبر و دانش فرد
گشت عاشق به یک نظر در حال	گفت با زن ز حال خویش احوال
گفت با آن جوان، زن از دانش	آن چنان زن ز مرد به دانش
کای جوان نیست مر تو را معلوم	کز که ماندی در این نظر محروم
اندر این موضع ای جوان ظریف!	آن به آید که اوست مرد عقیف
ویحک از خالقت نیاید شرم	که به یک سو فکنده‌ای آزر
خالق تو به تو شده ناظر	تو به دل ناشده بر او حاضر
این نه جای تمتع و نظر است	جای ترس است و موضع خطر است

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

کردگار تو مر تو را نگران تو به شهوت متابع دگران
مرد را شرم به ز هر کاری نیست چون شرم مر تو را یاری
(سنایی)

ابلیس با موسی گفت:

«ای موسی! با زنی که با تو حلال و محرم نیست خلوت مکن زیرا
هیچ مردی با زنی نامحرم تنها نشد جز اینکه من شخصاً و نه یارانم
با او باشم.»^۱

عوامل همراه کننده سه تاست: دوستی زن که شمشیر شیطان است و
شرابخواری که دام اوست و عشق به درهم و دینار که تیر اوست.^۲

تسخیر دلها

شیطان از راه یکی از عوامل احساسات انسان می‌تواند وارد دل شود و
آن را تسخیر کند، گر چشم را دروازه‌بان نباشد از راه چشم، و گر گوش را
در گشاده باشد، از راه گوش و یا از راه کام و گام به درون انسان راه یافته
و نخست همان حس را تسخیر می‌کند، چشمی که مستخر شیطان قرار
گرفت از دیدار نامحرم هرگز باز نمی‌ماند و گوش‌ی که به تصرف او درآمد از
شنیدن غنا و لهو و لغو و غیبت باکش نیست و کامی که از مائده زهرآگین
شیطان چشید در خوراک حرام بی‌باک است و گامی که دنباله‌رو شیطان

۱. الخصال.

۲. بحار، ج ۱۰۴.

بود، شرکت در مجالس حرام و گناه عادت اوست؛ حال چون این اندام در استعمار او در آمد به حرم سرای خدا ره می‌یابد و چون در آن جا منزل گزید، سلطان شخص هم او می‌شود و یاد خدا از دل رخت بر می‌بندد، بعد از این تصرف که شخص از مبارزه و مقاومت به کلی باز مانده شروع به تخم گذاری می‌کند و جوجه‌های خود را پرورش می‌دهد و زآن پس جوجه‌ها را به تمام اندامهای شخص می‌فرستد و وای بر چنین انسان که چشم او چشم شیطان و گوشش گوش شیطان و زبان و کام و گامش همه شیطانی شوند، این سخن را از زبان مولای متقیان بشنو:

«آنان در کارهایشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آنان را دام خود قرار داد. پس در سینه‌های آنان تخم گذاری کرد و بس جوجه گذاشت و به تدریج در خرد ایشان راه یافت، با چشمهایشان نگریست و با زبان ایشان سخن گفت، پس آنان را گرفتار بس خطا و لغزش نمود، بدی‌ها را در نظرشان بس آراست و زبان آنها را به باطل گویا کرد.»^۱

بنابراین در معاشرتهای بس ناظر شیطانی و بسیار کسان اگر در آینده بنگرند، به تماشای شیطان توفیق دارند:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست
تیر شیطان همانند از پای درآوردن برق است، که اگر صد نفر دست به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴.

دست هم دهند و یکی از آنان دست خود به سیم برق سپارد، همه از پای در آیند، یعنی همه گویی سیم برق اند.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْغَيْثَةِ وَالنَّاسِ﴾^۱

بنابراین بدان ای عزیز! که شیاطین انس کم نیستند و هر معاشری که تو را به گناه دعوت کرد خودش شیطان است و بدان ای عزیز! که اگر شیطان به اضلال آدم کمر نبسته بود، همه ساکنان زمین بهشتی بودند بر این مناجات امام سجّاد علیه السلام بنگر:

«فَلَوْلَا أَنَّ الشَّيْطَانَ يَخْتَدِعُهُمْ عَنْ طَاعَتِكَ مَا عَصَاكَ عَاصٍ
وَلَوْلَا أَنَّهُ صُورَ لَهُمُ الْبَاطِلُ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مَا ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ
ضَالٌّ»؛^۲ اگر شیطان با فریبکاری، آنان را از طاعت تو باز نمی داشت،
هیچ معصیت کاری معصیت تو نمی کرد و اگر او باطل را در لباس حق نمی آراست هیچ ره گم کرده ای راه تو را گم نمی کرد.

«پرهیزد از آن دشمنی که پنهانی در سینه ها نفوذ می کند، و در گوشها
افسون می خواند»^۳

۲. صحیفه سجّادیه، دعای ۳۷.

۱. سوره ناس.

۳. غرر الحکم، ح ۲۶۲۳.

بازشناسی آرایش‌ها

تا گه‌گاهت توفیق دست دهد و نیمه شبی سر بر آری و آسمان بالای
سرت را به تماشا نشینی و بر خردی خود و عظمت کهکشانشا خیره مانی
سر شرمندگی فرو اندازی فرمود:

﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۱؛ به راستی که آراستیم

آسمان دنیا را به زینت اختران.

تا روزهایت را به نور آراید و بعضی شبها را نیمه روشن دارد:

﴿وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا﴾^۲؛ آسمان دنیا را به چراغها

بیاراستم و حافظِ افروزش آنها هستیم.

مگر می‌کرد درویشی نگاهی	در این دریای پُر دَرِ الهی
کواکب دید چون دَرِ شب افروز	که شب از نور ایشان بود چون روز
تو گفתי اختران استاده اندی	زبان با خاکیان بگشاده اندی
که هان ای خاکیان! هشیار باشید	بر این درگه شبی بیدار باشید
چرا چندین سر اندر خواب آرید؟	که تا روز قیامت خواب دارید
رخ درویش بیدل زان نظاره	ز چشم دَرِ فشان شد پر ستاره
خوشش آمد، سپهر گوژ رفتار	زبان بگشاد چون بلبل به گفتار
که یا رب! بام زندانت چنین است	که گویی چون نگارستان چین است

۱. سوره صافات، آیه ۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۲.

نمی‌دانم به بستانت چه سان است؟ که زندان تو باری بوستان است

(عطار، اسرارنامه)

دکارت وصیت کرده بود روی قبرم بنویسید در طول عمر دو چیز مرا از شگفتی بیرون نیاورد، یکی آسمان بالای سرم و دیگر صدایی که از درون وجدانم می‌شنیدم. شما چطور؟ هرگز بر این دو پدیده اندیشیده‌اید؟! پدیده اول را نشانت دادم، پدیده دوم همان فطرت آغازین الهی خودت هست، که خوبی‌ها را بدون هدایت، دوست داری، و بدی‌ها را کراهت داری، راستی یا دروغ، ظلم یا عدل، علم یا جهل، دشمنی یا دوستی، این نداها از درون خود به کدام سویت می‌کشند؟ هرگز بر این پیامبر درون لبیک گفته‌ای؟

﴿فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱؛ به او الهام کردم بدی‌ها و خوبی‌ها را. بترس از آن روز که گویندت گر از آن پیامبر آسمانی دور ماندی این پیامبر درون را چرا لبیک نگفتی؟

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۲؛ به سوی دین حق روی آور آنچه خداوند مردم را بدان آفرید و تبدیلی آفرینش خدا را نیست.

شیطان تو را به سوی بدی‌ها خواند اما پروردگارت: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ لَا إِيمَانَ وَرَيْتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳؛ ولی خداوند

۱. سوره شمس، آیه ۸

۲. سوره روم، آیه ۳۰

۳. سوره حجرات، آیه ۷

محبت ایمان را در جان شما قرار داد و آن را در دلهای شما بیاراست.

چرا؟ چون با ایمان دلت می‌آرامد؛ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾.^۱

با توکل بر خدا، تشویش و اضطراب از ساحت زندگانی تو رخت

می‌بندد:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾.^۲

تو خدا را شو اگر جمله جهان گیرد آب به خدا گر سر مویی قدمت تر گردد

با اعتماد بر خداوند و اعتقاد به بازگشت به سوی اوست که ناهمواری‌ها

هموار و دشواری‌ها آسان می‌گردد:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۳

و حتی مرگ که بزرگترین حادثه در زندگانی بشر است به بازی گرفته

می‌شود:

طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه

چون گشت راهرو، فکند مهد یک طرف

در تنگنای بیضه بود جوجه از قصور

پر زد سوی قصور، چو شد طایر شرف

ز آغاز کار جانب جانان همی روم

مرگ ار پسند نفس نه، جان راست صد شرف

(مثاله سبزواری)

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. سوره طلاق، آیه ۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

اما آرایش‌های شیطان

خودپسندی را آنگونه در تو تقویت می‌کند که زشتی‌های خویش را زیبا
انگاری و اعمال زشت را حسنه پنداری:

﴿زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱؛ آراسته شد برای کفار آنچه می‌کنند.

آنجا که بندگان پرهیزگار در سایه تقوی خوبی‌ها و بدی‌ها را باز شناسند.

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۲؛ هر آن کس خداوند را پرهیزگار

بود برای او نیروی تشخیص قرار می‌دهیم.

اینان این نیرو را از دست می‌دهند در نتیجه ترازوی ایشان ضایع شده و

خردشان پارسنگ می‌برد.

عمل دیگر شیطان:

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۳؛ آراسته شد در نظر کافران

زندگانی دنیا.

زیستن به خاطر دنیا، تکاپو در طلب دنیا، معاشرت‌ها در تمنای آن، و

فراموشی آخرت و مرگ، این است نتیجه غفلت از آخرت، گوسفندوار ذبح

یاران را هر روز به تماشا نشسته و به چرا می‌پردازند.

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز گوسفندان دگر خیره بر او می‌نگرند

(سعدی)

۲. سوره انفال، آیه ۲۹.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱۲.

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾^۱؛ آراسته شد برای

مردم عشق زنان و فرزندان.

تا بدان جا که بسا دین خود را به تمنای آنها از دست می‌دهند و این جمال فریبای دنیا آنها را به هر آلوده‌ای می‌آلاید و امر خدا را به خواست آنها زیر پا می‌گذارند،

چون در معنای تکبیر که هر روزت در نماز واجب، بر آن سر و کار است، توجه کنی، هیچ تمنا و خواست را از هر که باشد بر خواست خداوند ترجیح ندهی و عشق هیچ کس را به عشق و محبت خدا جانشین نسازی و از خط توحید در زندگانی عدول نکنی،

متأسفانه بعضی مبارزه با شیطان را منحصرأ در قالب لفظ اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ می‌دانند و فقط با لفظ در مبارزه قناعت کرده‌اند، اما در عمل پایشان لنگ است:

یکی مال مردم به تبلیس خورد	چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد
چنین گفتش ابلیس اندر رهی	که هرگز ندیدم چنین ابلهی
تو را با من است ای پسر! آشتی	به جنگم چرا گردن افراشتی؟
دریغ است فرموده دیو زشت	که دست ملک بر تو خواهد نوشت
روا داری از جهل و ناپاکیت	که خوبان نویسند ناپاکیت؟
مرو زیر بار گنه ای پسر!	که حمال عاجز بود در سفر ^۲

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲. سعدی.

فراز آخر سخن امام

دخترم! آفات زیاد بر سر راه است. هر عضو ظاهر و باطن ما آفتها دارد که هر یک حجابی است که اگر از آنها نگذریم به اوّل قدم سلوک الی الله نرسیدیم. من که خود مبتلا هستم و جسم و جانم ملعبه شیطان است به بعض آفات این عضو کوچک و این زبان سرخ که سر سبز را به باد دهد و آنگاه که ملعبه شیطان است و آلت دست او، جان و روح و فؤاد را تباه کند اشاره می‌کنم. از این دشمن بزرگ انسانیت و معنویت غافل مشو، گاهی که در جلسات انس با دوستان هستی خطاهای بزرگ این عضو کوچک را آنقدر که می‌توانی شمارش کن و ببین با یک ساعت عمر تو که باید صرف جلب رضای دوست شود چه می‌کند؟ و چه مصیبت‌ها به بار می‌آورد که یکی از آنها غیبت برادران و خواهران است، ببین با آبروی چه اشخاصی بازی می‌کنی و چه اسراری را از مسلمانان روی دایره می‌ریزی و چه حیثیاتی را خدشه‌دار می‌کنی و چه شخصیت‌هایی را می‌شکنی؟ آنگاه این جلسه شیطانی را مقیاس بگیر و ملاحظه کن در یک سال در همین امر پیش پا افتاده چه کردی و در پنجاه شصت سال دیگر چه خواهی کرد و چه مصیبت‌ها برای خود

به بار خواهی آورد در عین حال آن را کوچک می‌شماری و این کوچک شمردن از حیل‌های ابلیس است که خداوند به لطف خود ما را همگی از آن مصون دارد.

دخترم! نگاهی کوتاه به آنچه درباره غیبت و آزار مؤمنین و عیب‌جویی و کشف سرّ آنان و تهمت آنان وارد شده دلهایی را که مَهر شیطان بر آنها نخورده می‌لرزاند و زندگی را بر انسان تلخ می‌کند، اینک برای علاقه‌ای که به تو و احمد دارم توصیه می‌کنم از آفات شیطانی خصوصاً آفت‌های بسیار زبان خودداری کنید و همّت به نگهداری آن کنید، البته در آغاز قدری مشکل است، لکن با عزم و اراده و تفکّر در پی آمدهای آن آسان می‌شود از تعبیر بسیار تعبیرکننده قرآن کریم عبرت بگیر که می‌فرماید: «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»^۱. شاید اخبار از صورت برزخیه عمل می‌دهد و شاید حدیثی که از حضرت سیّد الموحّدین منقول است در موعظه‌های بسیاری که به نوف البکالی فرموده است اشاره به همین امر باشد به حسب یک احتمال، در آن حدیث است که نوف طلب موعظه کرد از مولی و ایشان فرمودند: «اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ، ثُمَّ قَالَ يَا نَوْفُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ». و از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نقل شده که فرمود: «وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسُ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا حَصَائِدَ أَلْسِنَتِهِمْ».

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

از این حدیث و حدیثهایی که کم نیست استفاده می‌شود که جهنم صورت باطنی اعمال ما است.

بار الٰها! ما را و این خانمان را و خانواده‌های مربوط به ما را از آفات شیطانی نجات مرحمت فرما و ما را از کسانی که آزار مسلمانان را به زبان و عمل خود نموده‌اند قرار مده...

آفات زبان

در پایان این دستور العمل بسا از آن جهت امام نسبت به آفات زبان متذکر شده‌اند که اگر نامه‌های انسانها را بگشایند اکثر صفحات سیاه آن مربوط به گناهان زبان است.

و علت آن که انجام گناهان زبان نیاز به هیچ وسیله و واسطه‌ای ندارد و محدودیتی نیز در آن نیست، در هر مذاکره و معاشرت جلوه‌گر می‌شود، و در هر ملاقات، بسیار آسان به میان می‌آید.

برای هر عضو از اعضاء انسان یکی دو گناه بیشتر مطرح نیست، اما لغزشهای زبان بسا دهها نوع دارد که کمتر کسی است که در برخورد آنها نلغزیده باشد و اکثر هم حق الناس است از آن حق الناس‌هایی که توبه آن بسیار مشکل است چرا که گر مال کسی را ضایع کرده باشی و یا به سرقت برده‌ای مطرح کردن آن برای صاحب حق آسان‌تر است تا او را گویی در فلان مجلس من آبروی تو را بردم. طبعاً چون انسان به دنبال اینگونه جبرانها نیست به گرد توبه بر نیاید و با باری از گناه و حق الناس باید دنیا را

ترک گوید.

ممکن است در طول عمر ماری تو را نگزیده باشد ولی این مار که در میان دو فک تو آشیان دارد، کمتر روزیست که زخم بر جان تو نزده باشد.

سخن کز دهان ناهمایون جهد چو ماری است کز خانه بیرون جهد
نگه دار از او خویشتن چون سزد که نزدیکتر را سبکتر گزد
در یک غیبت یا تهمت تصور می‌کنی که این مار زبان، دیگری را گزید
ولی اگر در نتایج آن نگری در حقیقت خویشتن را با یک بیان به آتش
می‌کشی حضرت محمد ﷺ فرمود:

« غیبت کردن از زنا بدتر است ». عرض شد: چگونه؟! فرمود: « مرد

زنا می‌کند و زان پس توبه می‌نماید و خدا توبه‌اش را می‌پذیرد، اما
غیبت‌گر آمرزیده نمی‌شود، تا زمانی که غیبت شده او را ببخشد. »^۱

جناب سعدی را از ایام طلبگی در نظامیه بغداد خاطره‌ایست که در گلستان از آن یاد کرده:

مرا در نظامیه ادرار بود ^۲	شب و روز تلقین و تکرار بود
مر استاد را گفتم ای پر خرد!	فلان یار بر من حسد می‌برد
شنید این سخن پیشوای ادب	به تندی برآشفتم و گفتم ای عجب!
حسودی پسندت نیامد ز دوست	چه معلوم کردت که غیبت نکوست؟
گر او راه دوزخ گرفت از خسی	از این راه دیگر تو در وی رسی

۱. الترغیب و الترهیب، ص ۵۱۱. ۲. حقوق و مقرری.

بسا علت روانی کسانی که عادت به غیبت دارند، شیوع عیب خود را درباره دیگران مطرح می‌کنند تا نظری چندان به عیب آنها نباشد این نکته را از زبان حضرت امیرالمؤمنین بشنو:

«کسانی که خود عیبی دارند علاقه‌مند به شایع کردن عیب‌های مردم هستند تا جای عذر و بهانه برای عیب‌های خودشان باز شود.»^۱
 «غیبت کردن در نابودی دین مرد زودتر کارگر افتد تا بیماری خوره اندرون او را.»^۲

بنگر حال آن کس که بر خانه و زندگی خویش نظر کند و بنگرد که به ناگاه همه به آتش کشیده شده و محصول عمرش به باد رفته آن به باد رفتنی که جبرانی هم برای آن نباشند و این سرنوشت حال غیبت کننده‌ایست که بسا عمری از حساب خویش غافل بوده و حتی خود را سرمایه‌دار می‌دانسته. اکنون می‌یابد که همه به باد رفته؛

«روز قیامت فردی را می‌آورند و در پیشگاه خداوند نگه می‌دارند و کارنامه‌اش را به او می‌دهند اما حسنات خود را در آن نمی‌بیند عرض می‌کند: پروردگارا! این کارنامه من نیست زیرا من حسنات خود را در آن نمی‌بینم. به او گفته می‌شود: پروردگار تو نه خطا می‌کند و نه فراموش‌کار است، عمل تو به سبب غیبت کردن از مردم بر باد رفت. سپس مرد دیگری را می‌آورند و کارنامه‌اش را به او می‌دهند در آن

۱. غررالحکم، ج ۵۱۹۸.

۲. کافی، ج ۲.

طاعت بسیاری را مشاهده می‌کند. عرض می‌کند: الهی این کارنامه
من نیست زیرا من این طاعات را به جا نیاورده‌ام. گفته می‌شود:
فلانی از تو غیبت کرد و من حسنات او را به تو دادم.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

پس عزیز! بکوش که مبدا با غیبت، حسنات خویش را به غارت
سپاری، تا خسته‌ات نکرده باشم به حکایتی از بوستانت سرگرم کنم:

طریقت شناسان ثابت قدم	به خلوت نشستند چندی به هم
یکی زان میان غیبت آغاز کرد	در ذکر بیچاره‌ای باز کرد
کسی گفتش ای یار شوریده رنگ!	تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ؟
بگفت از پس چار دیوار خویش	همه عمر نهاده‌ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس	ندیدم چنین بخت برگشته کس
که کافر ز پیکارش ایمن نشست	مسلمان ز جور زبانش نرست

با این ترتیب غیبت هر آن کس که کنی، نه دشمنی، که محبتی سرشار
با او داشته‌ای، چه حسنات خود را یکجا به او تقدیم کرده‌ای. جناب سعدی
در پایان داستان فوق چنین سراید:

چنین گفت دیوانه مرغزی	حدیثی کز آن لب به دندان گزی
من ار نام مردم به زشتی برم	نگویم به جز غیبت مادرم
که دانند پروردگان خرد	که طاعت همان به که مادر برد

۱. جامع‌الانخبار، ص ۷۵.

عزیز جانی! مجالس را با ذکر ابرار و خوبان منور ساز، چه فرموده‌اند:
عِنْدَ ذِكْرِ الْأَبْرَارِ مُنْزَلُ الرَّحْمَةِ. با یاد ایشان تو نیز بر سر سفره پروردگار
نشسته‌ای و دیگران را به این سور دعوت نموده‌ای. اما وای از آن غفلت که
هم خود را به آتش کشانده‌ای و هم یاران مستمع را. و اما مرز غیبت تا
کجاست؟ ابوذر از حضرت پیامبر پرسید: یا رسول الله! غیبت کدام سخن
است؟ فرمود:

غیبت این است که از برادرت چیزی بگویی که خوش ندارد. ابوذر گفت:
اگر آنچه گفته شده در او باشد. فرمود: اگر آن عیب در او باشد غیبت است و
اگر نباشد تهمت و بهتان است.^۱

کسی را که نام آمد اندر میان	به نیکوترین نام و نعتش بخوان
چو همواره گویی که مردم خرنند	مهر ظن که ثابت چو مردم برند
چنان گوی سیرت به کوی اندرم	که گفتن توانی به روی اندرم
و گر شرم از دیده ناظر است	نئی بی‌بصر غیب دان حاضر است
نیاید همی شرم از خویشتن	کز او فارغ و شرم داری ز من

(سعدی)

خوش به حال آن سالک هوشیار که آن گونه ناظر عیوب خویشتن
است و به دفع آن می‌پردازد که فرصتی برای نگرش به عیوب دیگرانش
نیست.

الهی اگر چشمی عیب‌بین بخشیده‌ای، آن را ناظر عیوب خودم گردان و
گَرم دیده‌ای حسن‌بین عطا کردی به تماشای حُسن دیگرانم پرداز.
رحمت خداوند بر روان امام خمینی باد که آنچه برای سالک ضروری بود
در این دستور العمل گفته شد و مطلبی ناگفته نماند، امید که با مطالعه این
مجموعه کمر بندی و در این راه کم‌رهرو، گام زنی.

این ره این زاد راه و این منزل	مرد راهی اگر، بیا و بیار
ور نه ای مرد راه! چون دگران	یار می‌گو و پشت سر می‌خار ^۱

کریم محمود حقیقی
۲۰ شهریور ماه ۱۳۸۷



۱. هاتف اصفهانی.

آثار دیگر استاد کریم محمود حقیقی «حفظه الله»

۱. عبادت عاشقانه
۲. از خاک تا افلاک
۳. پیک مشتاقان
۴. هدهد سبا
۵. مرغ سلیمان
۶. فریاد جرس
۷. حدیث آرزومندی
۸. کشتزار عمر
۹. این ره این زاد راه و این منزل - شرحی بر دستور
سیر و سلوک امام خمینی رحمته الله علیه (کتاب حاضر)
۱۰. تَخَلُّی (در آداب و مراحل سلوک قرآنی)
۱۱. تَزَكِّي » » » » »
۱۲. تَحَلُّی ۲ جلد » » » » »
۱۳. تَحَلُّی ۴ جلد » » » » »
۱۴. ساغر سحر
۱۵. از ایشان نیستی می‌گو از ایشان
۱۶. ساز یک تار
۱۷. لطف حق

در صورت تمایل برای تهیه هریک از کتاب‌های فوق

با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید.

۷۷۴۴۶۵۱ - ۷۷۴۳۷۵۶ - (۰۲۵۱)